کابل

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات : بامدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار

ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اول سنبله ۱۳۱۲ هجری شمسی

۲۴ اگست ۱۹۳۳ میلادی

اشـــــــــــتراك

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ «
« خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
پانزدهمین سال استقلال وطن	غلام جیلانی خان اعظمی	۲۰۱
باستقبال پانزدهمین جشن استقلال	غلام جیلانی خان جلالی	۲۰۶
تهنیت از جشن (نظم)	قاری عبد الله خان	۲۱۰
پانزدهمین سال استقلال (نظم)	مستغنی صاحب	۲۱۴
ترانهٔ استقلال ترك	ترجمه عبد الرشید لطیفی	۲۱۶
مقام ادبیات در زندگی بشر	غلام جیلانی خان جلالی	۲۱۸
فن قصه	غلام محی الدین خان انیس	۲۲۵
ادبیات ارمنی	ترجمه نجیب الله خان	۲۲۷
فرهنگ فارسی	سرور خان گویا	۲۳۱
ادبای فرانسه واوضاع شرق	ترجمهٔ غلام جیلانی خان جلالی	۲۴۰
مرگ	« محمدصفر خان وکیل نورستانی	۲۴۷
تهذیب نفس (نظم)	صاحب اصفهانی	۲۵۱
شب محجوب	ترجمهٔ عبد الرشید لطیفی	۲۵۴
آرزو (نظم)	آقای ارژنگی	۲۶۰
سیب وبچه «	«	«
جزای عمل «	«	۲۶۲
سوزدل صنعتگر «	«	«
رباعی «	«	«
« «	«	«
روات افغانستان درحدیث	قاری عبد الله خان	۲۶۳
آثار محررین افغانستان	محمد کریم خان نزیهی	۲۶۸
از رستهٔ اشخاص بزرگ سید جمال الدین افغان	مترجم میرغلام احمدخان کندکمشر	۲۷۳
شرح حال پیر کورنی	« جلال الدین خان طرزی	۲۸۶
مقناطیس برقی	ترجمه	۲۹۲

مضمون	نویسنده	صفحه
تحت البحری جدید جاپان	ترجمه	۲۹۲
طیارهٔ که درآب غرق نمیشود	«	«
« حاکی کاستل	«	۲۹۳
گذارش جشن پانزدهمین استقلال ـ	انجمن	۲۹٤
نطق افتتاحیهٔ اعلیحضرت غازی		۲۹۵
تبریکیهٔ هیئت سیاسی		۲۹۷
جوابیهٔ اعلیحضرت غازی		۲۹۷
معروضهٔ وکلای شورای ملی		۲۹۸
قسمت دوم نطق اعلیحضرت غازی		۲۹۹
تصاویر :		
جناب محمد اکبر خان محمد زائی		۲۰۷ و ۲۰۸
بزرگترین طیارات آیندهٔ عالم	«	«
مجسمهٔ حضرت شیخ سعدی		۲٦۰ و ۲٦۱
مجسمهٔ مجنون	«	«
ح ، فقیر شاه خان قوماندان کوتوالی قطغن		۲۸۷ و ۲۸۸
ح ، محمد عظیم خان قوماندان کوتوالی هرات	«	«
آقای عبد الله خان متخصص چرم سازی	«	«

پادشاه و مجاهد مشهور افغان، فاتح و شهنشاه هندوستان «سلطان شهاب الدین» غوری (۵۹۸-۶۰۲ھ)

کابل

P. 201

پانزدهم سال استقلال وطن

بقلم غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی

بمناسبت جشن سال پانزدهمین استقلال وطن هیئت انجمن ادبی کابل تهانی وتبریکات عاجزانه را بحضور اعلیحضرت تاجدار نامدار افغانستان « محمد نادرشاه » غازی قائد دلاور و بزرگ حرب استقلال وطن تقدیم داشته نیز بهوم هموطنان عزیز این روز فیروز را تبریك میگوید !

هموطنان محترم !

امروز تالی روزیست که در سایهٔ شجاعت و شمشیر اولاد های دلاور وطن حریت کامله و آزادی ملی شما تأمین و تصدیق شده است ! امروز یادگار با شرف آنروزیست که چندی قبل ازان ظالمیان غیور و اقوام دلاور شما با عشق آزادی و آرزوی حصول استقلال ملی چون شیران گرسنه سرحد و ثغور اجنبی را پامال کرده با خونریزی و جان نثاری حصول این افتخارملی را اصرار و مطالبه می نمودند !

آری جا دارد ملتی که در راه حفظ و حصول استقلال وطن و حاکمیت ملی جان داده و این نعمت پر شرافت را حاصل میدارد بحصول استقلال خود اظهار نماید ! چه حیات با اسارت مرگ پرمذلتی است در برابر اقوام و ملی حاکمه و متمدن، هموطنان! استقلال حق مشروع وطبیعی ماست چه اسلاف و اجداد ما بر خلاف بسی اقوام بیگانه بزرگ ترین قسمت های حیات تاریخی خود شانرا مردانه و حاکمانه سپری کرده و در زیر بار تحکم اجنبی نرفته اند ! یاد آرید آنروز های با شرف و پر افتخار افغانستان عصر محمود و مسعود غزنوی و ایام پر جلال و عظمت غیاث الدین و شهاب الدین غوری ، احمد شاه و تیمور شاه درانی شاهنشاهان نامدار و شاهان با افتخار وطن را زمانه هائیکه وحدت ملی و اتفاق افراد در سرتاسر این کشور حکمفرما بود ، موقعیکه ملت افغانستان

بجز نسبت افغانستانی و اتحاد مذهب و اشتراك منافع و طنیت دیگر نصب العین عمدهٔ را نمیدانستند ، هنگامیکه بیك دعوت شاهان قومی خود مثل محمود بزرگ و احمد شاه ابدالی همه افراد مطیعانه و اخلاص کارانه از صحاری و جبال افغانستان بنام ایفای خدمت وطن و انقیاد امر اولی الامر حاضر میگردیدند آنزمانه ها ملت و حکومت افغانستان برای منکوب ساختن دشمنان خیلی بزرگ خود کامیابانه موفق شده و بیرق ملی افغانستان در قصور رفیعه دشمنان خارجی آن با اهتزاز می آمد !

ولی روزیکه وحدت فکر ، اتحاد قومی ، حس منافع مشترکه ملی وو طنیت از افغانستان ما رخت سفر بربسته و هر قومی مستعد درك منافع موهوم شخصیه گردید و هر کدام در زیر بیرق اغراض و خود خواهی جمع شدند آنروزیکه نوابغ و رؤسای قومی و کلان شوندگان ملت مفاد اجتماعی و مصالح ملی را فدای اغراض ساخته و با تیغ های آخته افراد ملت خود شانرا از پا می انداختند طبیعی وسایل قدرت و شکوه ملت افغان مضمحل شده بگیفر آن اعمال بایستی هفتاد سال تمام این ملت جوانمرد شجاع و این قوم مردانه وحاکم استقلال خارجی خود را باخته محکوم اوامر وانقیاد بیگانه گان می بودند !

آری اسارت هفتاد سالهٔ که مسبب یگانه آن نه قدرت خارجی بود نه غلبه واجبار ملل مذکوره بلکه بدبختی وذلتی بود که نفاق وبیفکری خود این ملت آنرا تهیه کرده وبرشته های نفوذوقوت مخفی خارجی ها دست وپای خودرا بسته بودند .

هفتاد سال ! در صورتیکه بسی اقوام مثل جاپانی ها ترقیات فوق العادهٔ را نایل گردیدند ، ملل همچو افغانستان آنروزه ما بواسطه حریت واستقلال خود روزمره از سر ترقیات عالم واقف شده از علم وتمدن عصر بهره ور وازطریق تجارت ومنافع اقتصاد کامیاب وبه پیروی دنیای متمدن روز مره باصلاح نواقص داخله وتهیه وسایل واسباب ضروریه حیاتیه می پرداختند ولی ملت ما تماماً درین مدت طولانی یاخون ریزی وجنگ های داخلی مشغول بودند یا بخراب گران که اولا بترمیم خرابی های گذشته خود هم مرفق شده نتوانستند .

هموطنان عزیز !

ماهفتاد سال عمر سیاسی وبدنی خودمارا خیلی بذلت سپری کردیم ودرین مدت طولانی که بهترین موقع سعی وعمل ، کار کردن ونفع اندوختن برای اقوام جهان بود آنرا دراثر جهل عمومی مفت

ورایگان ضایع کردیم ونتیجه‌عمان روز های مشئوم است که‌امروز همه اقوام از ماپیشرفته وما باچشم های حیرت بانها مینگریم ! ولی باید اندیشید که برای اقوام غیور ومردانه درهر زمانیکه یك موقع کار حاصل شود از هم وقت کار وقابل استفاده است ! چه پانزده سال از عمر استقلال مملکت ماميگذرد ومابقدریکه باید در مرور این پانزده سال برای تأمین ضروریات و جبیرهٔ مافات کاری میکر دیم هنوز کاری درخور تمجید نکرده ایم !

پس باید مادرصورت فهمیدن ازینگونه ضایعات وقت ومرور بیفائیده اوقات حسرت نمرده تکانی بخودبدهیم ومردانه وحریصانه درمیدان سعی وعمل حاضرشویم! بایدمافکر کنیم که‌وجود استقلال که بمثابه حیات ملل است وهرملتی درسایه این شرافت وآزادی ملی بی هرمانعی کاری بمقصد تأمین خوش بختی خود میتوانند ماهم باید ازین نعمت استفاده کرده داخل کار وعمل شویم .

امروز وظیفه ملی وواجبات حیاتی مامقتضی است که مااول باول برای حفظ همین استقلالیکه موجب حصول همه گونه مفاد ملی ومملکتی ماست کوشیده ونگذاریم جهل ونفاق یااغراض دشمنان آنرا رخنه دار نماید ، یعنی برای حفظ این نعمت اولاً اتفاق داخلی ، امنیت عامه ، سرکوبی ومنکوب ساختن عوامل فتنه وفساد وآنانیکه بغرض خود این اتحاد وامنیت را اخلال کردن بخواهند باید بکوشیم ! - پس متابعت نظام واساس های دولت متبوع خودرا کرده وبپادشاه تاجدار فعلی اعلحضرت محمد نادر شاه غازی که در حصول این شرف بزرگتر ملی یعنی استقلال وطن اولین قائد ومربی ماست ودر راه تامین باقی آمال وآرزو های ما از قبیل تهیه وسایل زندگانی آبرو مندانه عصر وترقی صحیح مملکت یگانه ذات مدبر ومقتدری بوده ودرین‌راه‌تجربه های مهمی بنادادهاند باید محب ودوستدار وصمیمانه بوی‌بکدل ویك‌جهت‌باشیم و بهمدستی ومواقت‌شان همه‌بدبختی ها را ازوطن خود اخراج ووسایل حفظ واستحکام استقلال‌ملت وشکوه مملکت را فراهم‌آوریم .

بالاخر بایدازاستقلال وطن استفاده کرده وبدانیم استقلال‌مترتب چه فائده‌وخوش‌بختی است :

ملتی که‌استقلال نداشته ومحکوم اقوام‌اجنبی‌اند دردنیا احترام وعزتی‌ندارندچه طبیعی‌است باید اسیررا حقیر شمارند! ملل‌اسیررانمیگذارندتعالیم‌معقول ومعارف‌صحیح داشته باشند بلکه‌باید باوجود هرگونه‌مکاتبی اولادشان باروح‌پست ومعنویات مرده وهمت ضعیف وقلب‌مرتعش وجبان‌بعمل‌آیند ،

ملل‌اسیرو محکوم حق‌ندارند ازخوداجرای شریعت وقانونی‌کرده وحوایج مدنی‌وحقوق خودرا رسیدگی کنند بلکه‌باید تابع‌آنقوانین‌ونظام خارجی‌هاباشند که‌فقط‌بمیلی و مصلحت آنها ساخته شده .

ملل اسیر حق ندارند ازمعادن منابع ثروتی خود مستقیماً نفع بگیرند بلکه باید همه گونه سرمایه ودارائی شان در دست حاکمان آنها تدویر شود .

ملل اسیر باید ازافراد ملت خود صاحب منصب وقشون وپولیسیکه شئون ملیه را محافظه کنند نداشته باشند بلکه هر گونه قوت وقدرت نظامی که در مملکت است باید تابع اراده واحکام حاکمان خارجی آنها بوده باشد .

ملل اسیر حق مراوده ودوستی بااقوام همسایه وهمکیش خود یادیگر ملل خارجی ندارند حتی تجارت وسایر معاملات آنها باخارجی ها بدون ذریعه ومعرفت حاکمان آنها صورت نمیگیرد .

آخراً ملل اسیر باید عقل ، احساس ، سرمایه ، وطن ، راحت ، افتخارات وآرامی خود را خیرباد گفته همه آنهارا مزد غلبه وحاصل قدرت وحکمرانی حکام خارجی خود بشناسند تادرهر وقتیکی ازنزد شان مطالبه شود بکمال احترام وخضوع آنرا تسلیم کنند .

پس امروز ملت عزیزما ازاحوال بعض ممالك محکومه جهان مستحضر وخداوند متعال را شکر گذار بوده وقیمت این استقلالیکه نتیجهٔ پافشاری وغیرت وطن دوستی اعلحضرت محمد نادرشاه غازی تاجدار شما وبخون پاك برادران رشید خودتان تمام شده دانسته وازسعادت آن استفاده کنید یعنی امروز بانهایت آزادی میتوانید ازعلوم وفنون عصر اولاد خودرا مستفید کرده واخلاقی را بار آورید که آنها خوب ترازشما این کشوررا درآتیه اداره کنند .

امروز باید شرکت های متعددی دروطن قایم کرده بادنیای امروزه که دروازه های خود شان رابروی شما باز گذاشته داخل تجارت مستقیم شده ودرداخله سرمایه های قدرتی خاك خودرا بکار اندازید تادرحیات خود ازین گنجینه های خداداد بهره حاصل نمائید .

امروز باید فنون وصنایع عصررا دروطن رواج داده ازمعلین ومربیانیکه ازدوترین نقاط عالم برای خدمت ومساعدت شما حاضر شده میتوانند بایداستفاده نمائید .

امروز باید نصائح حکیمانه حکومت خیر خواه ومربی خودرا شنیده باجرای آنگونه کار های سودمندیکه شمارا دعوت می کنند اطاعت و پیروی نمائید ضمناً باید این نکته را توضیح نمود که در غالب ممالك جهان حکومات جز تطبیق واجرای قوانین خودرا بدرد سر خیر وشرملت گرفتار نمیکنند یعنی نصائح ورهنمائی ملت را از وظیفه خود نمی شمرند ولی چون پادشاه شفیق مایکی از افراد مسلکی وطبقات وطن پروراین خاك است بقدریکه یك پدر اولاد خود را یا یك

مربی شاگرد خودرا براه راست وبطرف نفع دعوت میکند ذات همایونی نیز برعلاوه ایفای وظائیف رسمی سلطنت ملت خودرا براه سعادت وطرق ترقیات عصر دعوت میفرماید . امروز ماباید قیمت استقلال وطن را دانسته از موقع استفاده نمایم چه کشور ما آزاد وسرمایه های طبیعی خاك ما مصئون و ملت ما مردانه وملح شور ، حکومت ما رؤف وترقی پرور وهیچگونه مانع وعائق دربین موجود نیست که ما را از اجرای امال حیاتی وطرق ترقی معطل بتواند ! فقط چیزی که اسباب تعطیل است همانایك عزم و تصمیم خلل ناپذیر ونهضت روحی ملت است که باید هرگونه اندیشه هاو افکار مشتت شخصی را خیرباد گفته به پیروی مربیان وخیر خواهان ملی برای کارکردن وتطبیق نظریات خیراندیشانه حکومت خود حاضر شده وبرای عملی شدن این منظور مقدس مردانه وجاهدانه بکوشند . درآخر میگویم موفق وکامیاب باد ملت افغانستان زنده باد اعلحضرت محمدنادر شاه غازی ، پاینده باد استقلال افغانستان .

ـ باستقبال پانزدهمین جشن استقلال ـ

انگشتان قضا دیوان زندگی بشر را برنگی ورق میگرداند که در هر صفحهٔ آن بدیدهٔ انسان پرده های ملونی تجسم میکند .

تاریخ بشریت را بصحنهٔ تشبیه باید داد که دران خوب وزشت یا سعادت و شقاوت ملل بمعرض شهود می آید .

میدان تطور یا عرصهٔ تنازع بقا طرفه بازیگاه مرغوبی است که دران کار نامهای اقوام در پیش نظر ها یکا یك باز گذاشته میشود .

حیاة اجتماعی یاد استان کشمکش زندگی که تماماً با خون جوانان تحریر شده بیش از یك عبرتگاه بهت انگیزی نیست ! بس « مرگ و بقا » که در عنوان متضاد را تمثیل میدهد سر نوشت بشریت ، و نباید آنرا بنظر لاقیدی نگریست !

سقراط ! عاقلترین فیلسوف یونان در حالیکه از حیاة شخصی مایوس شد در واپسین لحظهٔ زندگی عالمانهٔ خود بشاگردان خویش آخرین سبق « مرگ و بقا » را تلقین نمود ؟ بلی . . . . انانیکه علاقه بازیستن دارند و زندگی را بر مرگ ترجیح میدهند در برابر حوادث روزگار مردانه وار میجنگند .

فلسفهٔ زندگی بر اساس تنازع بقا ریخته ، جامعه بشریت‌را بدوقسمت مهم‌سوا میکند، ازانجمله مللیکه حقیقت حیات را درك کرده اند در مقابل حصول اسباب حیاة و مفاخر زندگی درسایهٔ اتحاد ملی و بسایقهٔ اعتقاد بر قضا و قدر از هیچ گونه مخاطرات نه ترسیده با تحمل فدا کاری های نسیان ناپذیری موجودیت‌خودرا حفظ وبدنیای‌اجتماعی اعلان کرده اند‌اقوامیکه بضعف اراده، کسلی ، بدبختی ، نفاق ، دورنگی ، دچار آمده اند دیده‌ودانسته مدارج آزادی‌وسعادت حیاتی خودرا دستخوش دیگران گردانیده نام‌ننگین خودرادرتاریخ‌اجتماع بخط سیاهی ثبت داشته اند .

ایتین کریمتین : « جاهدوا باموالکم و انفسکم . . . الخ و لیس‌لل‌انسان الا ما سعی » نیز در مفهوم اجتماعی خود همین دوشق مهم زندگی را توضیح میکند .

حضرت خالد رض سپه‌سالار رشید اسلام در عرصه گاه غزوهٔ دمشق بعسکر ظفر پیکر اسلام امر داد : عسکر ها : زندگی ثمر فدا کاریست ، بیدار بجنگید تا مقدرات و نتائج نقشهٔ هجوم زودتر آشکار گردد .

سلطان صلاح الدین ایوبی آن مسلمان پیشقدم اسلام در نخستین شمولیت خود به محاربهٔ صلیبیون بعساکر اسلام اظهار کرد : اسلام دین زنده و جاوید است البته پایدار خواهد ماند اما صلاح‌الدین نمیخواهد که بسبب این پیش آمد ها طشت بد نامی او از بام بیفتد ؟

عزیزان من ! ما تا آخرین رمق زندگی می جنگیم وشما الآن برختم زندگی من فاتحه بخوانید تا زندهٔ جاوید باشم .

هکذا سلطان محمد فاتح آن قرماندان جسور تورك در معرکهٔ تعرض قسطنطنیه میگفت : اگر فرزند (مراد) درین معرکه جان داد بر من سهل است و اگر کامیاب شدم سد آهنینی را در برابر حیات اسلام کشیده خواهم بود ؟ ازین جهت حملهٔ آتشینی باید تا در حفظ شئون اسلام بازیچهٔ استهزای آینده گان نباشیم .

افغانستان یا ملت شجاع افغان هم بنوبهٔ خود یکی از همان ملل با نام اسلامی است که در همین مبارزهٔ مرگ و بقا رجال تاریخی و داستانهای ابرومندانهٔ دارد میرویس خان زعیم ملی در یکی از محاربات دلاورانه بیان کرد : گمان نبرید که سنگلاخهای افغانستان رجال بامغزی را پرورش نخواهد کرد تا در برابر دشمن چیره دست ثابت نشود . عل هذا . . . از بابای افغان احمدشاه ابدالی و اکبر خان غازی کلماتی بیاد داریم که هر کدام آن باب جدیدی را در مفاخر تاریخی ما می کشاید .

اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی پادشاه محبوب و معظم ما در حالیکه بعد از پراگندگی انقلاب ملت افغان را جمع نموده بشاهراه ترقی انداخت درهر خطابهٔ بلند پایهٔ خود چنان نصایح و جملات برجستهٔ را بملت ایراد نمودند که هر کدام آن را بموقع و مجلس بیش تر از یك حماسهٔ غیرت آور وزیاد تر از یك دستورالعمل اخلاقی و تاریخی میتوان گفت .

ازین نواحی : بعقلا ظاهرست که ساکنین این مملکت کوهی و نوابغ حرب و ادارهٔ آن در وسط آسیا همیشه با حوادث مهیب و مهاجمات کشورکشایان شرق و غرب بر خورده درنتیجه اگر بعض اوقات باسارت هم رفته باشند تا کامیهای مذکور باعث مایوسی نگردیده عماً قریب همان نسل یا نسل آینده تری در دامان جبال فلك سای وطن هنگامهای دشمن بر اندازی را برپانموده باوجود عدم دارائی ، بسابقه فطری (اعتماد بنفس خود) سیادت خویش را دوباره حاصل کرده اند .

بخدای استقلال بخشای خود شکر گذاریم که افغانستان با تمام همان مصادمات مدهش و موحش اجانب تا کنون که دنیا با عصر بیستم : تماس دارد ، معنی آزادی را بدرستی فهمیده بازهم مستقل و آزاد است .

شک نیست که افغانستان در ترقیات مادی از دنیای غرب پستر خواهد بود که آنهم بسبب کشمکش خارجیها وجنگجوئی خود این قوم باشجاعت گفته میشود اما اگر ازیك طرف برای تکمیل علوم عالی موقع نیافته از جنبه دیگر در فنون حرب و عواطف وطن دوستی روح دراك ومهارت بسزا دارد . از قضایای مسلم است که افغانها در مدافعه وطن خود منتها صبور و طاقتورند و هر وقت بر طبق مقررات اجتماعی اسلام شؤن قومی خودرا تحت قیادت زعمای ملی حفظ داشته اند.

هر مدافعه را که افغانها از وطن خود نموده اند درتاریخ آسیا انگشت نماست ، واقعات قرن ۱۸ وقرن ۱۹ این کوهستان دشوار گذار البته این مطلب را بدرستی واضح می سازد .

اماچیزیکه برای ادارهٔ افغانها لازم است انتظام صحیح ووجود زعیم وطن پرستی میباشد چه بشهادت تاریخ در هر فرصتیکه افغانها ازجانب زعمای وطن دوست براه صحیح وبغرض تکمیل کدام نقشهٔ درست وایدآل برجسته استعمال گردیده در طی مدارج حصول همان مطلب هر وقت چنان شطارتهای قابل تقدیری را از خود بروز داده اند که هر کدام آن از بلند ترین مفاخر تاریخی وطن بشمار میرود .

واگر بالفرض مانند ادوار قریب گذشته در اداره این قوم شجاع برخی بی انتظامی‌ها روا داشته شده متأسفانه تمام قوای نامیهٔ ملت موقوف وعاطل مانده است .

درسال ۱۲۹۸ هجری ملت استقلال خواه ما درتحت ادارهٔ سرمایهٔ افتخار ملی ما اعلیحضرت (محمد نادر شاه) غازی بایك عزم خلل ناپذیری که فوقتر ازان متصور نباشد برای استحصال حقوق تامهٔ زندگی خود باآخرین فداکاری حاضر گردید ، در ابتدا اگرچه آسمان وطن به ترشحات قرمز شروع نموده مدتی نزول تگرگ اجل ، از خون جوانان ملی و عسکری ما دامنهٔ کهسار سرحد را لاله گون ساخت اما متانت عزم ونقشهٔ نادری و ترتیباتیکه باثر تدابیر ذات شاهانه شان درتمام سرحدات وطن گرفته شده بودآهسته آهسته گرمی فضای مصادمه را باعتدال

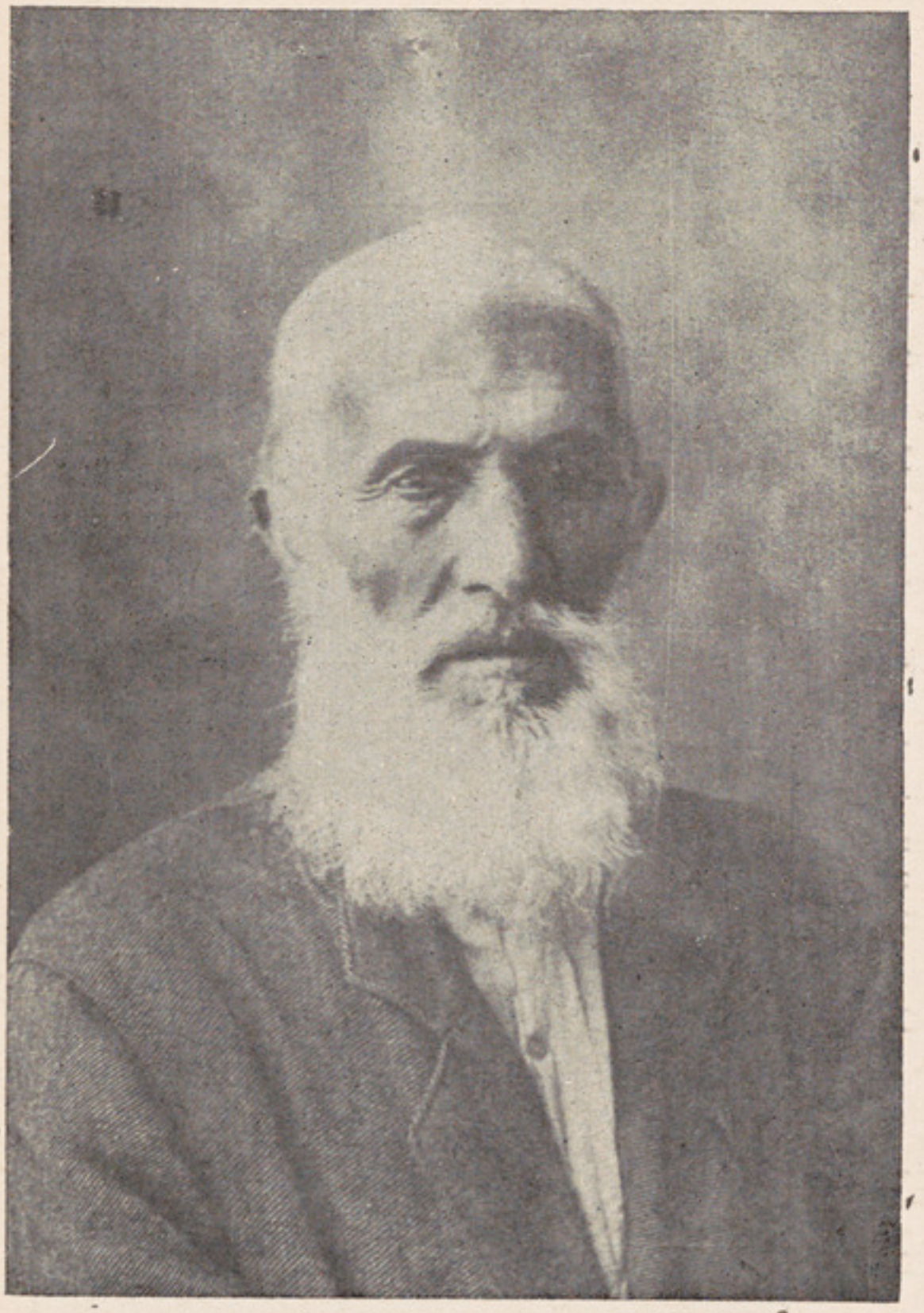

و کتافون زنده

جناب محمد اکبر خان محمد زائی ساکن ارغسان قندهار متولددرسال ۱۲۷۸ قمری درعلاقه ارغسان قندهار متولد وفعلاً قدم بمرحلهٔ ۷٤ سالگی گذاشته و دارای صحت کامل وحواس درست وصحیح بوده و فعلاً درشهر کابل توقف دارند .

جناب محمد اکبر خان که پدر شان درحال طفولیت وی فوت شده وبعد ازپدر تماماً بی کس و بی پرستار مانده وپس از طی مرحله بششمین عمر بمیل و مساعی شخص خود شروع به تعلیم و یك اندازه علوم عربی و فارسی را تحصیل کرده است و در دوران تحصیل نیز بزمین داری و مالداری مختصری که از پدر برای شان مانده بود پرداخته درسن ۲٤ درصنف سواره شاهی مستخدم و بکابل عازم خدمت شده ۲۵ سال ایام عمر خود شانرا بملازمت صرف کرده است . آخراً بجمله اشخاص ریش سفید از ملازمت عسکری خارج شده ومعاش نسبی که از طرف حکومت اعلیحضرت شهید برای شان پرداخته میشد بآن معاش گذازه می نمود.

مطلب عمدهٔ که درین شخص موجود است آن عبارت از حافظهٔ فوق العادهٔ اوست یعنی درمرور عمر خود مطالبی را که دیده یاشنیده بدون کم وکیف یاحوادث وواقعات که در زمان زندگانی ۷٤ ساله اورخ داده بدون کم وکیف آن تمام نقش خاطر او گردیده است وهرواقعهٔ جزوی یاکلی را به نهایت دقت واحتیاط ضبط حافظه نموده و هرکدام را بحساب شهور و سنوات قمری بلادیگر جواب میگوید وقتا که ازروی تاریخ های صحیح مرور این اوقات واتفاقات مذکوره سنجیده می شود بدون نقص وزواید تاریخ بیان کرده گی مشار الیه صحیح ودرست ثابت میشود .

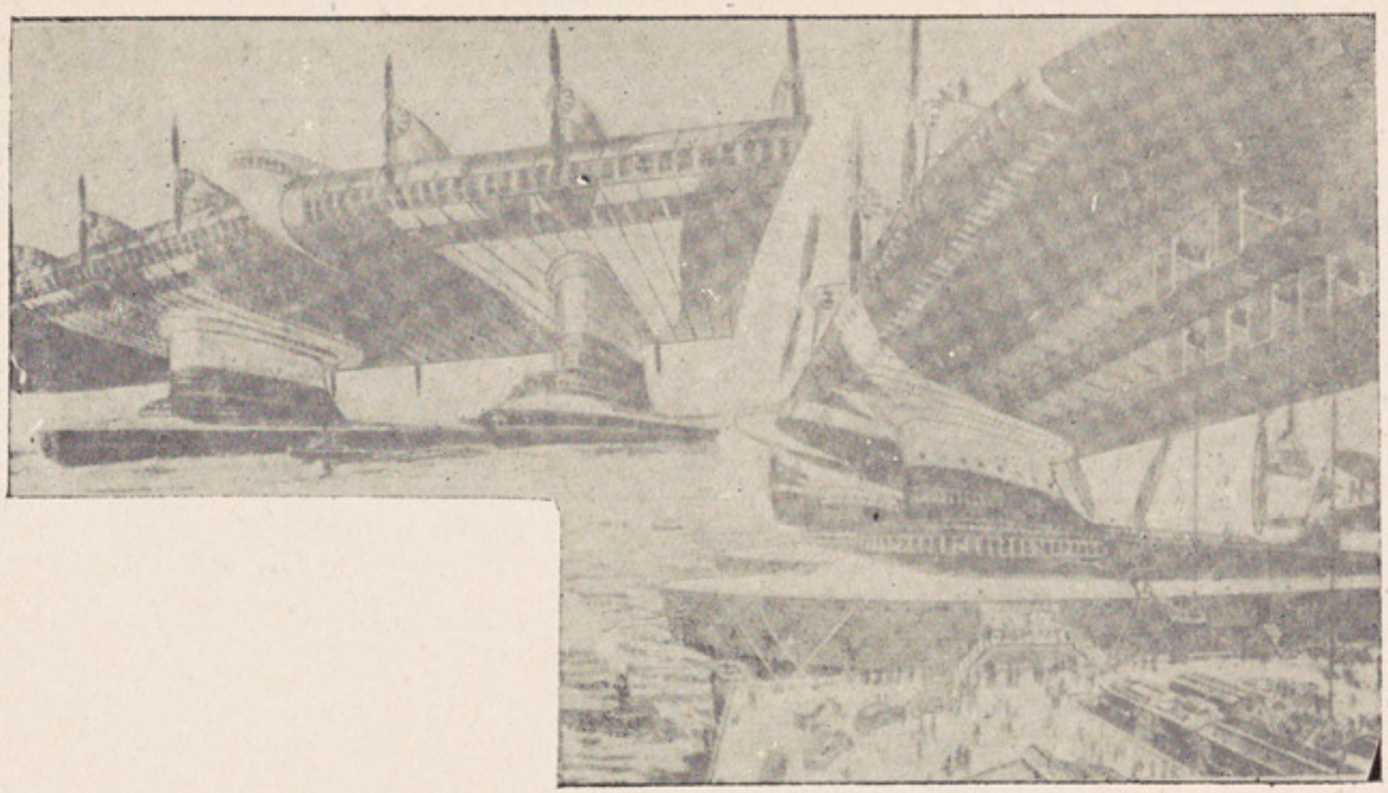

« بزرگترین طیارات آیندهٔ عالم »

بقرار نقشه و هدایات متخصص و طیاره ساز المانی ایریخ روپلرو متخصصین طیاره سازی امریکاء شمالی طیارهٔ ذیل نقشه کرده اند :

این طیاره یا کشتی هوائی با ۱۲ موترکه قوهٔ عمومی آن یکصد هزار اسپ میشود مجهز بوده دربین آن یکهزار و پنجصد نفر مسافر و عمله جا خواهد شد ، طول بال این طیاره ۱۸۳ متر و طول جسد آن ۱۰۳ متر و مسافهٔ امریکا و اروپا را به ۱۳ ساعت قطع خواهد کرد . بقرار بیان متخصصین امریکا پروژهٔ ساختمان این طیاره بصورت صحیح می تواند عملی شود اما وسائل و سامان ساختن آن اجرای مخصوص بکار دارد .

آورده بعد از دادن یك سلسله فدا کاری های نسیان ناپذیری طرف مقابل استقلال تامهٔ مارا تسلیم نمود وآزاد گردیدیم .

لهذا امروز بعادت همه ساله به تذکار مفاخر تاریخی وطن وبیاد همان هنگامهٔ حرب استقلال که یك دسته افراد پاکباز افغان در راه حصول شرف دین و ناموس ملت خود شان داوطلبانه جان بازی نموده نام نامی خود را در صفحات زرین تاریخ وطن ثبت کرده اند پانزدهمین جشن با افتخاری را میگیریم واز خدای خود نیاز داریم که به تحت قیادت پادشاه مجاهد نجات و استقلال بخش افغانستان اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی این نعمت بزرگ و گران قیمت خداوندی را که محصول خون شهدای استقلال وثمر عرق ریزی مجاهدین غیور ماست تاسالیان دراز تکرار نموده شئون آنرا برای نسل آینده افغان خوبتر پا-بانی کنیم .

درخاتمه تبریك وتهانی آغاز پانزدهمین جشن استقلال افغانستان را بحضور مبارك پادشاه محبوب ومتبوع معظم خود اعلیحضرت (محمد نادرشاه) غازی از صمیم قلب تقدیم نموده میگویم :

اعلیحضرتا : فدا کاریهای جهان قیمت ذات شاهانهٔ شما وبرادران غیور وجسور تان که درراه استقلال ونجات وطن وادارهٔ داخل وحفظ مراتب سیاست مداری و ترقیات روحی ومادی ما ملت عنصهٔ شهود گذاشته اید مصرعهٔ نیست که از صفحات تاریخ محو و از خاطر ها فراموش شود ، فرضاً اگر ما نتوانیم آنهمه زحمات طاقت فرسای اعلیحضرت شما را طوریکه شاید و باید تقدیر کنیم آینده گان حساس واولاد های مستقبل این آب وخاك خوبتر آنرا درمعرض نمایش آورده از بازوی توانای شما تعریف وبرقریحهٔ رسای عالمانهٔ تان رحمت خواهند گفت .

غلام جیلانی
« جلالی »

تهنیت از جشن

از طبع قاری عبدالله خان

جشن استقلال افغان درچمن برپاشده است بازدرهای مسرت بررخ ماوا شده است
مایهٔ صدخرمی یکهفته جشن ماشده است ای طرب ذوق که عید عشرت دلها شده است
عهد استقلال مارا هست آغاز شباب
کامداین جشن همایون پانزده اندر حساب

جشن استقلال آمد خاطر خرم خوش است صحبت پاکیزهٔ همچون گل وشبنم خوش است
همچوبادام دومغزی دوستان توام خوش است گرم جوشیهای ابنای وطن باهم خوش است
جشن ماایام دیدو باز دید ملت است
باعث توحید فکر و مایهٔ جمعیت است

دل نشاید همچو گل برکندن اکنون از چمن گرشوی نکهت منه هم پای بیرون ازچمن
طبع موزون می نماید کسب مضمون از چمن مصرع سروسهی گردید موزون از چمن
چون زنم دم از هوایش طبع خرم می شود
از نسیم جانفزایش زنده آدم می شود

جشن استقلال آمد شاد مانی سر کنید همچو بلبل درچمن آوازه خوانی سر کنید
افتتاح جشن را با کامرانی سر کنید زندگی خواهید طرح زندگانی سر کنید
صفحهٔ پیکار خونین است میدان حیات
دست وپائی کن درین میدان اگر خواهی نجات

جشن ماهر سال دارد گرچه سامان دگر میفزاید بر شکوهش عظمت و شان دگر
میدمد درپیکرش هر نوبتی جان دگر دارد این جشن بزرگ امسال عنوان دگر

کز دکانها رسته اش را تازه آیین بسته اند
همچو مضمون بلندی طرح رنگین بسته اند

باز مردم در چمن بهر تماشا میروند بادل خوش دسته دسته پیرو برنا میروند
از برای میلهٔ این جشن زیبا میروند چاشت گر آیند منزل دیگر آنجا میروند
اندرین روز مبارک فرحت وشادی خوشست
شکر استقلال لازم قدر آزادی خوشست

درچمن روزانه عید وشب چراغان می شود در بساطش هر طرف سیر فراون میشود
ازشکوهش چشم هر بیننده حیران میشود خرم از نظارهٔ او طبع انسان میشود
چون نگردد طبع خرم عید استقلال ماست
در پناه او امید حال و استقبال ماست

در صف آزادگان تاملت ماجا گرفت آن زوی مابرآمد کار ما بالا گرفت
صیت استقلال ماامروز دنیا را گرفت بی سبب کس را نمی شاید کنون برما گرفت
جشن استقلال یعنی شکر این نعمت کنیم
از صمیم دل برای یکدگر خدمت کنیم

دورهٔ عشرت فرازآمد غم دوران گذشت درچمن امروز باید خرم وخندان گذشت
نکهت گل شوا گرخواهی برین بستان گذشت محتسب هم نشه درسر ازپل مستان گذشت
میلهٔ جشن است و دور عیش وعید روزگار
نیست حرفی گر نماید مست وسرخوش چشم یار

ای که استقلال داری شکر استقلال کن تا نکو حالت شود تمهید استقبال کن
خدمت خلق خدا را قبلهٔ آمال کن زین محاسن خویشتن را صاحب اقبال کن
هر کرا فکر درست و چشم بینا میدهند
از رهٔ خدمت بصدر عزتش جا میدهند

فصل تابستان اگر این جشن برپامیشود یا چمن نزهتگهٔ این بزم والا میشود
افتتاح او بنطق شاه دانا می شود وان مواعظ دلنشین خاطر ما می شود

تا ز تابستان فزاید گرم جوشیهای ما
نطق شه گردد دلیل جهد کوشیهای ما

بسکه میباشد تهمتن بسکه میباشد دلیر در جهان هرگز ندارد ملت افغان نظیر
هرکدامش روزمیدان بارها دردار وگیر گشته ازمردانه‌گیها شیر بندو شیر گیر

جشن استقلال آمد زان جهة ماه اسد
تا شود بر شیر گیریهای این ملت سند

گرتسلی آور است امروز هست و بود ما یا که تسکین بخش خاطر حالت موجود ما
پیش‌ازین رخشنده تر بود اختر مسعود ما غزنه دارد تا کنون آثاری از محمود ما

چون بکف شمشیرهندی روی درگجرات کرد
همت گیتی ستانش جمله را شهمات کرد

گرچه شاه غزنهٔ ما کارها بسیار کرد فتح گیتی از شکوه لشکر جرار کرد
هریك ازمردان ما درنوبهٔ خودکار کرد فتحها احمد شه ما نیز چندین بار کرد

چون بمیدان جهانگیری تکاور تاختند
درتگ گنك واتك مردانه‌رخش انداختند

گرچه با هرکس جفا بنیاد دارد روزگار وز ستم هرگوشهٔ ناشاد دارد روزگار
هرچه آید درکفش برباد دارد روزگار از وزیر آثار نیکو یاد دارد روزگار

چون پی دفع گزند ملك راه فتنه بست
یك نفر از فوج دشمن سالم از دستش نرست

قوهٔ تسخیر دارد دین عالمگیر ما زان جهان وقتی درآمد در خط تسخیر ما
تا نخندد بر سر تدبیر ما تقدیر ما چیست یار از طریقت بعد ازین تدبیر ما (۱)

(۱) از مصرع خواجهٔ شیر از تضمین شده

تا بدست آریم دیگر مجد از کف داده را
وار هانیم از جودت خاطر آزاده را

پیش ازینها پیشهٔ والای ما ایثار بود همت مردانهٔ ما هر طرف در کار بود
در پی نشر فضائل سعی ما بسیار بود فکر ما فکر درست و مغز ما بیدار بود
مردمانرا ما طریق مردمی آموختیم
دولت جاوید علم و معرفت اندوختیم

گر دلیری خصلت مردان کارما نبود ؟ گر شجاعت روزمیدان پیشکار ما نبود ؟
قبضهٔ عالم اگر در اختیار ما نبود ؟ فتح تل آخر بدست شهریار ما نبود ؟
ثبت بر نام که دارد؟ این فضایل روزگار
صفحهٔ تاریخ وا کن یك بیك نیکو شمار

گر غرض سرمایگان اسباب شورش ساختند یا حریفان دغل نرد دغائی باختند
بهر صید مطلب خود دام مکر انداختند مدتی مطلق عنان در هر طرف می تاختند
بر نیامد چارهٔ اصلاح ملك از دست کس
عاقبت شد شاه غازی بهر ما فریاد رس

ملت افغان کنون هم اقتداری داشته است در جهان نام بلند و اعتباری داشته است
در کف قدرت زمام اختیاری داشته است کانچنین فرخنده اختر شهریاری داشته است
کز پی آرام ملت ترك داد آرام خود
تا بکام خود وطن باشد گذشت از کام خود

نی چو شاهان دگر پیوسته راحت میکند نی تن آسانی زنظم و نسق دولت میکند
نی زتدبیر وطن یکدم فراغت میکند هر چه بهبود از برای خیر ملت میکند
خواهم از دربار ایزد بهر شه عمر دراز
تا وطن ماند بزیر سایهٔ او سرفراز

پانزدهمین سال استقلال

از طبع مستغنی صاحب

جشن شد باز که ملت همه شادان بینی
همه اطراف چمن رشک گلستان بینی

وقت آنست که هر گوشه عزیزان وطن
گل عیش و طرب جشن بدامان بینی

هرطرف وجدوسرور وطرب وعیش ونشاط
همچو گل اهل وطن خرم وخندان بینی

برزن وکوی سراسر همه آئین بندند
شهرو بازار تمام آئینه بندان بینی

درودیوار زبس آئینه بندان نگری
هر طرف بیش نظر دیدهٔ حیران بینی

آسمان را زمین فرق نیاری کردن
بسکه هرسوی وطن جوش چراغان بینی

ماهو خورشید نتابند براطراف دیار
وطن ازبرق کنون روشنو تابان بینی

آه خفاش شب جشن گر آئی بیرون
هر چراغی به بغل مهر درخشان بینی

هفتهٔ جشن وچراغان دگرای بدر متاب
که درین هفته کمالت همه نقصان بینی

بازماه اسد آمد که ز افراط نشاط
کارعیش وطرب ملک بمیزان بینی

پانزده ساله شد این شاهد آزادی ملک
زوداین تازه جوان شهرهٔ دوران بینی

آخر ماه اسد جانب کابل بگذر
تاشکوه وطن و شوکت افغان بینی

شور شادی شود ازشهر گر اینگونه بلند
کوچه کان نمک وخانه نمکدان بینی

سیر گلگشت چمن خوش بود اکنون که درو
هر طرف انجمنی شادو غزلخوان بینی

گرنه بستان بود امروز سراپای چمن
از چهرو هر طرفی سرو خرامان بینی

در سراپای وطن نیست بجز خاطر جمع
غلط است اینکه سرزلف پریشان بینی

ای وطنخواه زمانی بگذر سوی وطن
که همه کار وطن در خورو شایان بینی

دیده بودی وطنی پیشتر از سال سه چار
بینی امروزش اگر فرق نمایان بینی

شد درین یکدو سه سال اینقدر آباد وطن
بعد چندی دگرش همسر جایان بینی

رونق جشن ز بازار نو و باغ جدید
نسبت پار دو بالا و دو چندان بینی

گرز اطراف بکابل گذری غرب چمن
بدو صد زیب یکی راسته دکان بینی

از چراغان شب جشن بصد رنگ گروپ — هر طرف شیوهٔ ترصیع وزر افشان بینی
کشور آراسته امروز بمانند عروس — همه از فرد زمان نادر دوران بینی
نادر شیردل غازی افغان غیور — که ازوملك ووطن را سرو سامان بینی
عاقل وعالم و دانا و خبیری که ازو — درد بیعلمی ملت همه درمان بینی
گر پی برتری ملك شهنشاه حکیم — اینچنینش ز سر شوق شتابان بینی
نشناسی وطن خویش ز تعمیر دگر — پای تاسر همه را مایهٔ عمران بینی
روی ویرانه درین ملك نبینی پس ازین — بجز از خاطر بدخواه که ویران بینی
قوم و ملت همه مصروف بعشرت نگری — غم ز عشر تکدهٔ ملك گریزان بینی
اندرین عصر که همرنگ بهارش خوانند — عند لیبان نواسنج سرا یان بینی
گرچنین شاه سخن فهم طلبگار سخن — ای بسا کس که سخن گوی وسخندان بینی
صدچو مستغنی صاحب سخنش از سرصدق — مدح پرداز و دعا گوی و ثنا خوان بینی

ادبیات :

ترانه استقلال ترك

ترجمه از مجلات مصری

مترجم عبد الرشید خان لطیفی

از آثار شاعر اسلام

محمد عاکف بیگ

عاکف بیگ - یکی از آن عساکر شجاع ترکیه است که در ساحهٔ جانبازی دلاورانه جنگیده و بفدا نمودن جان خود دشمن را از بلاد خویش رانده و وطن را از چنگال استعمار اجانب نجات داد ، قصائدی که این عسکر قهرمان و شاعر حساس در اثنای جنگ انشا کرده است از حساس ترین و پر عاطفه ترین اشعار وی بحساب میرود که خواندن آن در نفس اثرات تند و هیجان آوری می بخشد قصیدهٔ که ذیلاً ترجمهٔ آن بنظر خوانندگان محترم میرسد از مشهور ترین قصائد او است که تمام ترك ها آنرا بر سر زبان داشته و مثل فرانسوی ها که بخواندن سرود (مارسیز) به هیجان می‌آیند آنها از تغنی این قصیده بجوش میآیند و حتی بعضی از ابیات آن بر روی تکت های پوست ترکی نیز چاپ شده است :

❀

❀ ❀

نترس ، این علم سرخی که در شفق شناوری دارد ، خواموش نخواهد شد ، تا آخرین آتشی که بالای دیار من روشن است خواموش نشود ! این علم ستارهٔ ملت من و بلکه نجم فروزان آن است که در آسمان دنیا میدرخشد ! این علم تنها از من و از ملت من است ! ای هلال ناز پرورده ! بی پروائی مکن ، حیات خود را در راه تو قربان میکنم ، این همه شدت و غضب برایچه ؛ یکبار برای قوم شجاع و قهرمان من تبسم کن . و اگر تبسم نکردی . خون گرم خود را بتو مباح نمی نمائیم .

استقلال حق ملت من است که حق را می پرستد ! ! از ازل آزاد زیست کردم و بهمین آزادی زیست خواهم کرد . من نظیر سیل خروشانی هستم که صد ها را چپه کرده از آن میگذرم ، ودشت هارا استیلا کرده ، از آنهم مرور می نمایم .

پس این دیوانهٔ که میخواهد مرا برشتهٔ اسارت بسته کند کیست ؟

❁

❁ ❁

اگر آفاق غرب را دیواری که باذرهٔ فولادین پوشانده شده‌باشد احاطه نماید، حدود وطن مراسینهٔ پراز ایمان من سپر می‌نماید . آن درندهٔ که مدنیتش مینامند برای اوجز دندان واحدی باقی نمیماند ، بگذار پارس بزند و از آن بیم نکن ، چگونه میتواند اینچنین یك ایمانی را خفه کند ؟

ای دو ستم ! ابداً نگذار که این دشمنان دغا از دیار من بگذرند هزاران نفری را که در زیر آن بدون کفن خوابیده اند بیاد آور . توکه اولاد شهید هستی ، برتو عار است اگر پدر خود را ازیت نمائی . این بهشت وطن را ولو تمام دنیارا در بدل آن بدهند از دست نده!

❁

❁ ❁

که خواهد بود که فدای بهشت اینچنین وطن نشود ؟ اگر خاك آن فشرده شود خون شهداء از آن بیرون خواهد جهید .

خدا روح مراو معشوقه ام وآنچه دارائی که دارم بگیرد وبمن آن لحظهٔ را نیارد که دور از وطن زیست نمایم ! یاآلهی آنچه روح من از تونیاز میکند اینست :

دست اجنبی به سینهٔ معبدمن تماس‌نکند ، ودر فضای دیارمن همیشه این آذانی که‌بشهادت آن دین بنایافته است انعکاس نماید .

بشنیدن این آذان هزار مرتبه‌لوحه سنگ های مزارمن بسجده خواهد رفت ، اگر لوحه سنگ مزاری داشته باشم .

وجسد من از خاك نظیر یك روح مجرد بلند شده واز هرجراحت فرسودهٔ من خون جریان داشته باشد ، درین‌لحظه سرخود را آنقدر بلند نمایم تا بعرش تماس‌کند !

ای هلال جلیل ! مثل شفق چلش کن ، تا تمام خون های ریختهٔ من برتو حلال باشد . بتو وبه قوم من ابداً زوال راه ندارد .

حریت حق بیرق من است که آزاد زنده گی نمود ، واستقلال حق ملت‌من میباشد که حق را پرستش می‌نماید .

مقام ادبیات در زندگی بشر

نویسنده غلام‌جیلانی‌خان جلالی

لفظ ادبیات در تمام زبانها خصوصاً در زبان فارسی چنان کلمهٔ جذابی است که بمجرد ترکیب وتلفظ افکار ونظریات خوانندهٔ باذوق را تماماً بجانب خود جلب‌میکند ، اگرچه در تعریف مصداق این کلمهٔ بر جسته تاکنون کنفرانسهای زیادی داده وخوانده شده امانظر بتاریخ ادبیات تاحالا هیچ یك مفکورهٔ بنظر نرسید که در مقابل مفهوم این کلمهٔ بارزه تحسینی ایراد نیافته یا تصدیق نشده باشد منتها از روز اکتشاف این محیط بی‌پایان که باعالم ایجاد توام است نظریات مفکرین باختلاف قرون وآوان در اندازهٔ حدود آن متفاوت است بهرحیث مورخین بشریت اقرار دارند که در تمام ادوار زندگی حضرت انسان ادبیات موجود ومراتب زندگی خود را با تبدلات و سوسیتهٔ اوضاع حیاتی انسانیت از بدو ایجاد تا اوایل تهذیب و مدنیت یکجا پیموده است بلکه بعقیده محققین درارتقای تدریجی عالم بشریت وتبدلات مهم اوضاع زندگی اجتماعی انسان یگانه موثر ومهیج انرژی ملل‌همان سلسله های ادبیات طبیعی‌و کسبی انسانها بود است - حتی بعضی ها میگویند که پیشرفت وارتجاع اقوام‌تاریخی عالم نیز زادهٔ تقدم‌وانحطاط همان‌عاطفه سحرآمیزادبیات‌است .

تاریخ شاهداست که درین‌جهان ناپایدار بسیار ملل‌وافراد ثروتمند وقوی ازصفحه هستی نیست ونابود شده‌اند ولی ازان‌جمله ما کسانی‌را میشناسیم که دارای حیاةادبی بوده شاهکار های محصول زندگی خودرا برایما بیادگار گذاشته‌اند .

ادب یاادبیات که بشریت‌فطرتاً یاتصنعاً مسحورآن است‌لغتهً بمعنی‌مطلق تهذیب آمده‌ودراصطلاح عصری عبارة ازتمام علوم ومعارف وصنایع مستظرفه‌میباشد که‌معانی ، بیان ، بدیع ، لغت ، تصریف، اشتقاق ، نحو ، منطق ، شعر وغیره نیز ازشعب آن بحساب میرود .

علمای اجتماعی تصور میکنند : مهم‌ترین عاملیکه حیاة اجتماعی‌را بوجود آورده دومفهوم لازم وملزوم همدیگر : ضرورت واحتیاج است .

علوم‌اجتماعی ازقبیل : اخلاق ، مذهبی ، قضائی ، اقتصادی ، منزلی ، سیاسی ، وامثال آن تماماً براساس ضرورة واحتیاج ریخته‌شده که‌موضوع عموم‌آن‌را انسان اجتماعی می‌شناسد . لاکن محققین درین زمینه خوبتر عمیق رفته‌میگویند : یگانه موثر تبدلات محیرالعقول حیاةبشر بحکمت بالغهٔ‌خالق داناوبینای کائنات نوری‌است که درعقل باطن‌انسان‌ذکی وتیزهوش‌مدنی‌بالطبع انعکاس‌نموده کتلهٔ‌بشر را

از آغاز بدویت بکار انداخته بیك سلسلهٔ انقطاع ناپذیریکه وقفه وسکون قطعی آنرا قایل شده نمیتوانند بشاهراه اجتماع راه نمونی نموده است . این عاطفهٔ مقدسه که سبب تکلیف وباعث شناخت تمام احتیاجات حیاتی حضرت انسان است باوجود اینکه در حد ذات خود بیك نقطهٔ بسیطی منتهی میگردد جنبها و پهلو های زیادی دارد که اگر در اثنای عمل ازان سوء استفاده نشود انسان را بر تمام مشکلات مادی غالب و بمدارج تقدیس روحی فایز میگرداند .

ناحیهٔ که از همان نور خداداد بشری موضوع بحث ماست عاطفه ادبیات وما آنرا مهیج تمام احساسات بشری تعبیر میکنیم .

ادبیات بامفهوم اجتماعی خود قسمیکه عوام یا برخی افراد ناآشنا می اندیشند در چهار دیواری عروض و نوشتجات منظوم و منثور شعرا و نویسندگان محصور نیست بلکه شعاع آن تا سرحد کائنات ممتد علوم و معارف را عموماً و نوشتجات و صنایع مستظرفه و پردهای غم و شادی ، صحنهای تبلیغ و تلقین ، درامهای تراژدی و کمیدی ، تصاویر دستی ، قلمی ، فوتوگرافی ، زنگوگرافی و تمام مناظر مهیج طبیعی وانچه وانکه انسان را بنوعی از انواع متاثر می سازدخصوصاً از شعب ادب و ملکات ادبیات است .

بعبارة دیگر طوریکه ادبیات بریك قسمت از علوم منحصر نیست همچنان آنرا بریك جنبه از افراد ملل هم محدود نباید خیال نمود .

در اواسط قرون جدیده که مفهوم ادبیات با حقایق مرموز خود از نظر ها پوشیده بود بعضیها تصور می نمودند که حالا دورهٔ ادبیات سپری گردید بعد ازین بشریت باید از عالم اختراعات مداحی کند ، اینکه شرقی در برابر مناظر مهیج طبیعی یا آبشار و کاروانی در فکر شعر سرائی یا نشیده باقی می افتد مخترعین غرب دربدل آن بصدد تولید قوای الکتریکی (برق) و معلومات ژؤلوژی ـ (طبقات الارضی) وبوتانیکی (نباتی) واختراع نواقل تخنیکی می برآیند .

اما برخلاف مامول همان عدهٔ محدود در اواخر قرن ۱۹ وربع اول قرن ۲۰ باثر نتایج زحمات هیئتهای آثار وبسبب انتشار افکار مربیان بزرگ بشریت شکسپیر ، ولز ، مسز بیزانت ، تولستوی اندریف ، مکسیم ، گورکی ، والتر ، لامارتین ، رینان ، گوته ، شیلر ، نامق کمال بیگ ، طه حسین امین ریحانی ، تاگور و دیگر ادبای بزرگ شرق وغرب ، ادبیات بمفهوم اجتماعی خود ظهور نموده بدنیای علم واختراع ثابت نمود که این روح یگانه کارفرمای احساسات بشر وعالم را درتمام تحولات زندگی ازرنگی برنگی برمیگرداند بلکه تامادام حیات انسان این ملکهٔ برجسته درطی

ترقیات ورنسانسهای روز افزون خود برقوای فعالهٔ انسانی حکم رانی خواهد نمود ونخواهد مرد .

حالا ما میخواهیم موقعیت ادب وادبیات را درحیات ملل شرح داده اعجاز انفاس شورانگیز آن را طوریکه شاید وباید برهمکنان روشن کردانیم ولی همه میدانند که شناوری این اقیانوس بی پایان امر سادهٔ نیست که بدون اسباب لازمهٔ ممکن شده بتواند در عین زمان از جانب دیگر فوت موقع مارا تهدید نموده برعایهٔ ضرب المثل معروف . ای زفرصت بی خبردرهرچه هستی زودباش

بهتر این دیده شد که به تسلی استفاده از وقت بقدر طاقت قلمی تا جائیکه چندی از آثار وشواهد تاریخی در دست است به تذکار بعضی از ادبای معروف بشریت که باختلاف قرون و اعصار بازندگی ملل تماس داشتند باتاثیرات مهم آنان درتطور ملل جهت استفادهٔ بعضی از هموطنان خود مبادرت ورزیم :

ادبیات و راعظم اروپا :

معلومات تاریخی مشعر است که ساکنین گول قدیم یاسرزمینیکه از جانب شرق بدریای رن وکوه های الپ و ازسمت جنوب به بحیرهٔ روم وکوهای پیرنه واز طرف غرب باقیانوس اطلس ودریای مانش واز جهت شمال به بحیرهٔ شمال محاط است قبل از استیلای قیصر از ادبیات وعلوم وصنایع بی بهره بوده بمملکتهای کوچکی منقسم وبدون اتحاد سیاسی باوضاع وحشت زیست میکردند باین علت نظریات قیصر روم رابخود جلب نموده اخیراً آن سرزمین را فتح نمود متعاقباً باساس قیصر ، ژول سزار ورومیان دیگر درمدة تقریباً پنج قرن زبان وادبیات لاتینی را بقسمی در روحیات ساکنین گول ترزیق نمودند که زبان وعادات زمیمهٔ خود را فراموش نموده بزودی یك مملکت ادبی گردید چنانچه مدارس مارسی ، بوردو ، لیون ، تولوز ، او تن ، آنجا در تمام امپراطوریت روم شهرت بسزا داشت از ادبای نامدار رومی که درتهذیب وتمدن ساکنین گول سهمی بزرگی دارند : کور تلیوس کار لوس شاعر وکوك پمپه مورخ ، پترون رومان نویس معروفند که اصلاً از ازمردمان گول بودند .

گویا یگانه عامل تهذیب و تمدن گولو ها حتی باعث قبول دین مسیحیت آنان نیز نشر روح ادبیات رومی و یونانی شناخته میشود که بدون زحمت ساکنین گول را با وجود هزاران تفرقه و تشتت درحوضهٔ ملیت رومان شامل نمود .

لاکن هنگامیکه چراغ ادبیات روم و یونان از وزش سموم رجعت وبی دانشی خاموش شد

سیاست بر اعظم در تحت تأثیر دو نظریهٔ متضاد وحدت و تجزیه اداره می شد : اسقف وکشیش در فکر توحید و ملیت ، شوالیه و سنیور در صدد تفرقه وتشتت : چه خانه خرابی ها نبود که باشندگان این براعظم را بتباهی و بربادی تهدید نمی نمود با تمام این مناقشات اجتماعی چون اصل ماده وجود داشت آو اینکه ضرورت و احتیاج متقاضی شد باز هم ادبیات بصورت رنسانسهای خفیفی در کلیسا ها جلوه نموده خدمات مهمی را برژیم : قرون وسطی انجام داد . ما بعد ازان زمانیکه و اقعات مهم محاربات صلیبی و تصادمات شگفت آور اروپا ئیها بامسلمانان شرق واندلس خاتمه یافت کم کم نسیم ادب با هتزاز آمده دو باره درفضای خاموش مغرب پهن گردید ، درین عصر ادبیات اولاً بهمت و کوشش طوایف بور ژوازی و متنفذینیکه در تاریخ تمدن اروپا بمشوقین معروفند مراکز خصوصی خود را توسیع داده در دست رس عموم گذاشته شد ـ معلومات جغرافیائی (مارکوپولو) و مسافرت های بحرپیمای معروف هسپانیه «کریستوف کلمب» و اکتشافات قابل تقدیر او وشکست طلسمات دریائی اخیراً باین نتیجه منتهی شد که لوایع بوسیدهٔ ادبای قدیم باردیگر دربراعظم پی‌نقاب گردیده ازپرتو ادبیات دیرینهٔ رومیها و یونانیها واعراب تا گردش(ماژلان) بدورا دورعالم اصلاحات تازهٔ در ادبیات آغاز وازاطالیه‌تاحدود فرانسه‌و المان حتی اسپانیه وهولاند پهن گردید .

رنسانس ادبیات :

رنسانس بمعنی شکفتگی‌وحیاة‌جدیدادبی‌است که‌دراواخرقرن ۱۵ میلادی درغرب آغاز گردید .

قارئین محترم ازلفظ رنسانس اشتباه‌نکنندکه یعنی‌درقرن مذکور ادبیات سرازنو ایجاد شده وپیش‌تر ازان دربراعظم اروپاسابقهٔ بسزانداشت بلکه این‌تجدید حیاة‌ادبی تنهاعبارة ازتغیر شکل ادبیات بوده ماقبل‌ازدورهٔ رنسانس همچه آثاری موجودبودکه بهیچ صورت‌آنرا ازدورهٔ رنسانس کمترشناخته‌نمیتوانیم .بغرض‌تصدیق این‌نظریه‌لازم‌میگرددداولاً که‌نمونه‌ازآثارادبای‌پیشقدم قرون‌ماقبل رادرذیل این سطور شرح کنیم :

ادبای‌پیشقدم فرانسه

نویسنده ها :

اول : ولهار دوئن ادیب ومورخ فرانسه در (۱۱۶۰ ـ ۱۲۱۹)تاریخ جنگهای صلیبی قسطنطنیه را تحریر نمود

دوم : روانویل در (۱۲۲٤ — ۱۳۱۹) شرح زندگانی سن لوی را نوشت

سوم : فرواسار در (۱۳۱۷ — ۱٤۱۰) تاریخ ادوار بزرگ جنگهای صدساله رادر قید قلم آورد - گویا این ۳ نفر نویسندهٔ بزرگ در قرن ۱۳ و۱٤ اولین زمینهٔ نثر نویسی فرانسه راطرح کردند .

صنعتگران :

اگرچه غالب صنعتگران مجاری ومعماری و نقاشی قرون وسطای فرانسه که آثار شان تاکنون هویدا می شود معلوم نیستند ویا اگرازبعضی نامی مانده باشد آثار شان دردست نیست باوجودآن از جملهٔ جاران ونقاشان معروف فرانسه درقرن ۱٤ و ۱۵ چهار نفرذیل شهرت دارند

اول : کاس اسلوتر که اصلاً المانی یاهولاندیست همعصر شارل ششم علاوه بردیگر شاهکار های خود مجسمه حضرت موسی علیه السلام را بپا نمود .

دوم : ژان وان ایك: نقاش فلاندی که طریق جدیداستعمال رنگ رااختراع نموده صنعت رنگ آمیزی قرن ۱٦ راآسان ساخت .

سوم وچهارم : نیکلا فرومان وژان فوکه نقاشان شارل هفتم ولوی یازده هم میباشند که شهرت موخر الذکر تااطالیه نیز منعکس گردیده پاپ اورا برای تصویر خود به روم خواست .

ادباي پیشقدم اطالیه :

رتبه نویسندگان قرن ۱٤ اطالیه از نویسندگان عصر مذکور فرانسه خیلی بلند است ازانجمله دانت : اولین نویسنده است که دیوین کمیدی را تحریر نمود هکذا پترارك نثر نویس معروف بکاس که با (دکامرون) موجد نثرنگاری ایطالیا میباشند .

بر خلاف اسامی صنعتگران فرانسه که غالباً مجهول و چیزیکه معلوم است نیز تازه شناخته شده‌اند اسامی صنعتگران اطالیه ازقدیم معلوم است که ازانجمله پنج نفر از فلورانس درتاریخ صنعت نام بلندی دارند اول ایشان ژیوتو وچهار نفر دیگر برونلسکو، گیبرتی - ناتلوو - لوکار دلا ربیا میباشند .

ژیوتو: نقاس ومعمار معروف رفیق ومعاصر دانت آثار مهمی را در فلورانس از خود بیادگار گذاشته و در نقاشی قرن ۱٤ تاثیر بزرگی داشت .

برونیلسکو : مامور انجام ساختمان کلیسای فلورانس وگنبدآن است که آثار مذکور علاوه برموزونیت از عجائبات بشمار میرود .

کیبرتی ـ بساختمان دواثرخود علی الترتیب ۲۰ و ۲۸ سال بصرف رسانیده میکل آنژ درتعریف آن مبالغاتی نموده است .

دناتلو ـ لوکاد لاربیا ـ باتفاق عظمت وظرافت کلیسای فلورانس را بانقوش بر جسته و مجسمه های خویش اکمال نمودند .

چنانچه حجاران دوره رنسانس مانند اثر : (دستهٔ اطفال خواننده) که قلم لو کاد لاربیا آنرا در۱۴۳۳ رسم نموده بود درمابعد هیچ یك اثر بهتریرا از خود نشان داده نتوانستند .

بر علاوه دربن عصر علل مهمیکه افکار و از هان افراد تیز هوش مغرب را بکار انداخت یك دسته نوشتجات ادبی ، تاریخی ، فلسفی ، رومی و یونانی بود که در قرن ۱۴ و ۱۵ کشف گردیده بیشتر از ظهور صنایع وآبدات در بیداری رژیم اروپا اثر نمود .

این آثار عبارة از خطابها و مکتوبات سیسرون ادیب معروف رومی و آثار قلمی (تاسیت) بود که غالباً ازلابرا توار های صوامع بدست آمد اما متاسفانه در آنجمله باستثنای آثار ادبی (بکاش، و پترارك)نویسندگان معروف مولفات و آثار قلمی دیگر نویسند ها در اثر کم توجهی رهبانان ضایع شده است .

دران وقت اروپای غربی مولفین یونانی را نمی‌شناخت حتی مدرسین اکثر دارالعلوم های آنجا خواندن الف ، بای یونانی را هم نمیدانستند در قرن ۱۵ کار دینال بساریون کشیش معروف اطالوی از سال ۱۴۷۴ ـ تا ۱۴۹۴ بصرف یکنیم ملیون فرانگ انطور یك کتابخانه علوم یونانی را فراهم نمود که دارای شش صد جلد کتاب بود متعاقباً بعد از فتح قسطنطنیه بدست تورکها بوسیله یك دسته علمای بیزانتین که بروما پناه آورده بودند ترجمه وبا ادبیاتیکه چند عصر پیشتر از اعراب اندلس آموخته بودند آمیخته ذریعهٔ ماشین چهاپ مخترعه ۱۴۵۷ در دسترس عموم گذاشت .

در فرصت مذکور اگر چه اروپای غربی باثر جاه طلبی خانواد های فرانسه و اطریش داخل جنگ و تحت سلاح بود اما چیزیکه باعث تشویق و ترغیب هومانیستها (افرادیکه تازه ادبیات یونانی را آموخته بودند) و دیگر نویسندگان و صنعتگران اطالیه و فرانسه واقع گردیده همانا حمایت و دستگیری همان متنفذین و سلاطینی بود که در تاریخ ادبی اروپا طوریکه نوشتیم بمشوقین معروفند زیرا مشوقین مذکور ابنیه ، ساختمانها ، مجسمه ها ، تابلوها ، قطعات ادبی ، سفارش میدادند و مبالغ هنگفتی را درین راه بمصرف رسانیده کتب خانهای معتبریرا تاسیس میکردند گذشته بران علما

وادبا را بدور خود جمع نموده از هیچ نوع اعزاز واکرام آنها خود داری نمیکردند چنانچه بعض اوقات این اشخاص را مانند افراد فوق العاده می دیدند از انجمله فرانسوای اول دارالعلوم (کلژو او فرانس) را تاسیس نموده شعب زبان لاتین ، یونانی ، یهودی ، ریاضیات، جغرافیه ، طب دران تدریس میشد علاوةً ساختمان قصر لوور وعدهٔ دیگری از عمارات معتبری را درفرانسه آغاز نموده تابلو های زیادی باستادان ایطالیه مانند را فائل ولؤ تار سفارش دادوپاپ نیکولای پنجم در واتیکان کتابخانه مشتمل برپنج هزار کتاب‌های خطی تشکیل نمود ونویسنده‌ها را بوضع درستی پذیرائی می‌نمود گذشته بران دیگرپاپ های روم وخانوادهٔ دمدیسی در فلورانس خدمات بزرگی را بادب واهل ادب ابراز کردند - حتی پاپ لؤن دهم علاوه برتعین مناصب عالی باندازه از ادبای عصر قدر شناسی میکرد : سلینی که به تهمت قتل متهم بود پاپ مذکور دستور داد که اشخاص مانند سلینی نباید مورد ماخذهٔ قانون واقع شوند . بناءً علیه رفته رفته باثر فضل پروری و متنفذین وسلاطین ادب پرور اروپا رنساس ادبی غرب آغاز وپیمانهٔ تغیر رژیم قرون وسطی لب‌ریز گردیده سیرتکامل ادب وصنایع تقاضانمود که‌باید وضعیت ساکنین براعظم همانطوریکه درعلم سیاست یکنوع تغیرفوری‌را(ردلسیون)می‌نامند یکبارگی‌تبدیل نماید چنانچه‌دیده‌شدکه‌دران‌عصر بجله تمام تجارة طرز جدیدیرا کسب نموده کم کم بازار های بین‌المللی آغاز ترقیات جغرافیائی‌شروع، اکتشافات بحری ، وسایل بحر پیمائی ، الفت و ارتباط بنی نوع ، ترتیب حقوق ، اختراعات و امثال آن رایج ، علم و عرفان بخود رونق تازه گرفت . (تا تمام)

فن قصه

رومان نویسی

« بقیهٔ گذشته » بقلم محی‌الدین خان انیس

— ۲ —

در قسمت گذشته موقعیت قصه را در سلسلهٔ حیات بشر از قدیم الایامش تا دوران پدر ها نشان داده‌وگفتیم که قصه در هر دور تاریخ قالب ریختن اخلاقیات و منطقهای عقلی بود . اینجا اینقدر میافزایم که امروز هم اگر در بین جماعات عام مخصوصاً اطراف خود بگردیم رکن بزرگ ادبیات و تعالیم آنها را قصه میبابیم . یعنی فرزند امروزی دهقان ما هرچه از پدر میراث خلق یا تعلیمات ذهنی میگیرد عبارت از چند قصه است که این قصه ها منزلهٔ تاپهٔ اخلاق و عقلیت را دارد . و این موضوع عمده اگر ترك شده باشد تنها در طبقهٔ منظور ما اهمال شد .

❁

❁ ❁

درین قسمت میخواهم از موقعیت قصه در ادبیات امروز عالم سخن بگویم :

ولی پیشتر اقرار میکنم که من درین یك و یا چند مختصر مدعی نمیشوم که همهٔ ناحیه ها یا حدودی را که قصه در ادبیات عالم دارد شرح و بسط بدهم ، بلکه چرا ازین هم راست تر نگویم که زور قصه نویس امروزه هم نخواهد توانست مقام و موقعیت قصه را درادبیات امروز عالم بیك بیان مختصر و جامع بسط بدهد . زیرا هر قدر نظر خود را دور بگیرد و دماغ رابشپلد باز هم حدود ادراك و مشاهدهٔ خود را برای ما خواهد نوشت ، در حالیکه قصه باندازهٔ مطلب‌ها وحقیقت ها رنگ و باندازهٔ مقاصد نویسنده ها ناحیه داشته میتواند پس : لاچارم همچنانکه مقام تاریخی قصه را در حلقهٔ گذشته بسبب ناگنجائی مقام مختصر ساختم نیز تعریف مقام و موقعیت امروزهٔ آنرا بسبب فراخی موضوع اختصار کنم :

وشاید کوتاه ترین تعبیریکه باهمین شرط اختصاربتواند مقام واهمیت قصه را درادبیات امروزهٔ عالم نشان بدهد همینستکه بگوئیم : « باندازهٔ که علم بی‌پایان (نفسیات) مارا از کوائف روحی انسان آگاهانید . بهمان اندازه ویابیشترش ـ قصه‌ها ـ مارا از روحیات وحیاتیات فرد وجماعه وجامعه ها

می آگاهاند ، وبرای متیقن شدن خواننده از اندازهٔ راستگیری این بیان کفایت میکند اگر بداند که : تانویسندهٔ قصه دریائی از علم النفس نداشته باشد . قطرهٔ از قصه ریخته نمیتواند . زیرا قصهٔ امروز نه مانند دیروز تنها عبارت از پند وعبرت میباشد . بلکه عبارت از رسامی حیات است . یعنی یك قصهٔ امروز عبارت نمایش یاپریت یك حیات میباشد . هرچه ممکن است دریك کتابچهٔ حیات از: فلسفه ، حکمت ، تلخی ، شیرینی، شعر ، و الحاصل تمام معانی که در یك حیات گنجیده بتواند در یك قصه موجود است . باز عمده‌تر اینکه شایانی یك قصهٔ بسته باندازه‌ئیستکه از خیال دور وبحقیقت نزدیك باشد . باین سبب می بینیم پراختلاطترین فنان ها باطبقات مختلف خلق قصه نویسان میباشد ، تادر نتیجهٔ آمیزش واختلاط حاصلات فکر و خیال آنها نقلهای مطابق اصل بیاید . وباز همیشه خواننده دروقت خواندن یکی ازقصه های آنهاخودرا درمیدان خیال نپندارد. بلکه حین خواندن خود را دریکی از میدان های واقعی حیات به‌بیند . ازین هم گذشته درآن میدان حیات یعنی دران قصهٔ که میخواند چیزی را ببیند که غیر از خودش ویا کسیکه همان قصه را خوانده باشد دیگری دیده نتواند ؛ زیرا . . . ؟ هرچه ببیند از پشت خیال و چشم تیز ورسای نویسنده همان قصه دیده میباشد .

باز ازین همه علاوه رومان یاقصه چیزی را گنجیده میتواند که شعر گنجیده توانست یعنی ... خیال؛ حتی اینك درین سالهای آخرمی بینیم رنگ دیگری درفن قصه‌سازی ریختند که آنرا درجملهٔ وسایل اصلاح قرار دادند .

حال جایش رسید که خواننده بامن قایل شود که خواندن یك رومان بایك سیاحت معادل است . خواه این سیاحت درشهر خودباشد وبادرمملکت دیگری . بلکه شاید جایش رسیده باشد که بتوانم واضح بگویم که : رومان‌را بخوان . حتی رومان آنهارا که باتو درعرف وعادات شریك نیستند .

بلی مخصوصاً آنها را که باتو در عرف و عادات شریك نیستند . زیرا تاثیر رومان آنها درتو بیش ازتاثیریك سیاحت نخواهدبود . گیرم اگر در مقابل خواندن رومانهای آنها در خود ضعف ثبات شخصیت وملیت احساس کردی این‌را اثر رومان ندان ، بلکه از رومان ممنون باش که این تشخیص‌را برای توکرد .

اگرچه قراریکه پیشتر گفتم من قایل نمیباشم که سیاحت یامطالعه دراخلاقیات اثر فوری کند. و آنهائیکه اینچنین نظریه را قایل باشند گویا ازتکوین خلق اطلاع ندارند . بهر حال ازین جدل

بگذریم ومرادیاخلاصه‌را بگویم که‌باید بطرف مطالعهٔ رومان باطمینان و یقینی‌رفت ، وباید دانست که مراداز‌خواندن‌رومان فهمیدن وتماشاست . وبایددست بدعابود که رومان‌نویس ماهم پیدا شود وروحیات و حیاتیات مارارسم کرده پیشروی نظر ما بگذارد . تاچنین نشود که بسبب نداشتن رسام مرحلهٔ حیات‌را بتماشای دیگران بگذرانیم وخودرا هیچ ندیده باشیم .

بسیار آرزو داشتم سرازین شماره‌برای خوانندهٔ این‌تمهید بعضی‌قصه‌های کوچك ، از ادبیات دیگران که‌دارم ترجمه‌کنم . ولی‌علالت‌مرا واداربوعده دادن می‌نماید . آینده انشاءالله .

ادبیات ارمنی

ترجمه و نگارش نجیب‌الله خان
متعلم مکتب امانیه

این نخستین بار است که از ادبیات ارمنی و اشعار آن در وطن عزیز سخن میرود . زبان ارمنستان از نقطهٔ نظر ادبی خیلی ثروت مند و اشعارش دارای صفات خاصی است که در سایر ادبیات السنهٔ غربی و شرقی پیدا نمیگردد ، چه ارمنستان بنابر نقطهٔ نظر جغرافیائی و اخلاق مملکتی است که در بین امم شرقیه و ملل غربیه افتاده گویا از هر دو حصهٔ برده و در اخلاق و زبان خویش بخشی اندوخته .

کیش مسیحی رابطهٔ اورا بمغرب استحکامی بخشیده و عنصر شرقی در آمیز شش با سایر اقوام مجاور محرکی گشته . بنابران ترجمهٔ ازآثار ادبیات‌ارمنی‌را بدیدهٔ هموطنانم عرضه مینمایم:

بدروس توریان:

بدروس توریان از عایلهٔ ارمنستانی ایست که بشهر سکوتاری هجرت نموده بود ؛ و دران شهر قشنگ بکنارهٔ ایشیائی بوسفور و مقابل استانبول در اول ژون۱۸۵۱متولد گردیده در دوم فوریه ۱۸۷۲ جهان را وداع گفت . پدرش حدادی میکرد ، تعلیمات دورهٔ نخستین را از مدرسهٔ سورب گاراپد دبستان مخصوص ارمنیان گرفته . مدرسه را بعمر پانزده سالگی گذاشت . فقروفاقه‌چنگال‌جان گداز‌خودرا بسویش دراز نموده بغربت تمام میزیست حتی نگارشات قیمتدار خود را در شبهای تار بمقابل چراغ خیرهٔ گلین تحریر مینمود که دران ایام به‌حجرهٔ‌فقیرهای ترك وارمنی بدانگونه چراغ روشن می شد .

توریان کسی را نمی یافت که آثار خویش را برای طبع نمودن باو بدهد چه هیچ صاحب مطبعهٔ باین شاعر خورد سال اعتنائی نمی نمود .

چارهٔ جز ازان ندید که اشعار ونالهای دل خویش را بسواد جراید ومجلات محلی ظاهر سازد . خوانندگان از نغمهٔ اشعارش متاثر گشته زیبائی تصور وغم انگیزی تخیلش را تقدیر میکردند . توریان در آثارش سخن از مرگ میزد ودر اشعار خویش از فقدان خود پیشگوئی میکرد خوانندگان اشعارش اعتنائی باین نالهای غم انگیز نمی نمودند تااینکه روزی شنیدند که توریان جوان در آغاز جوانی جهان کهن را پدرود گفته . فقدان همچه زبان آور نامور در همو طنانش اثر غریبی نموده مجمع (دوست داران قرائت) در همانسال اشعار و درامهایش را بطبع رسانید . در خاکتودش مقبرهٔ را بنام جاودانی او تهداب گذاشتند .

نمونه از اشعارش:

بدو شیزهٔ خطاب می کند

آه ! ای دوشیزهٔ رعنا بگو تایکی روح من غلام قشنگی تو خواهد بود ؟ تاچند تار های دل آزرده واین بربط نالانم توامان نالش کنند .

من بجز بوسهٔ کوچکی نخواسته ؛ همی خواستم ازرخسارهٔ زیبایت گلاب تازهٔ بچینم ؛ از چشمان گیرنده اتکه از سرور آسمانی میدرخشند برقی طلبیده بودم اماتو . . . ! ای جفا کار گلابی بچین بیرنگم نبخشودی وشعاعی بگوشهٔ تاریك و عمیق قلبم نینداختی .

پرستو می تواند که بیرون آشیانش روز گار گذراند ! من نمی توانم که دور از سینهٔ توحیاتی بسر آرم . بربط غمین تارم راخواهم شکست دل از عشق بسمل خودرا خواهم بست الوداع ای دوشیزهٔ ورود . . . بجای آن دختر مهوش قطرات اشک و سنگی . . . سرتیرهٔ خود را باین خاك ویران کننده خواهم نهاد .

در شعر مذکور توریان دل خودرا به بربط نالانی تشبیه نموده بوسه کردن رخسارهٔ یار راچیدن گلاب تازه نامیده و سینهٔ اورا آشیانش خوانده مضامین باآب و رنگی ترتیب داده که در سایر زبانها نظیر این را تقریباً نمیتوان یافت .

پارچهٔ دیگر :

آلام ارمنستانی .

« ای وطن ! مادر کوچکم بکنار گهوارهٔ من بعوض چکامهای خواب آور ، برتو می گریست. بابوسهٔ او قطرهٔ اشکی را احساس نمودم ، وچشمان من جز آسمان گریه آلودی را نمی‌دید نسیم بغیر از زیارت گلهای خرابه زارتو بنوازش جبین این دور افتادهٔ وطن نمی آمد . وطنی که پس از تولید قرون افتخارافتاده تنها اطلال ومزار هاست که یادی ازراد مردان (ارارات) میدهند، کوهستانی که دران ژنی ارمنستان باجبین پرجراحت وخونین ناله می کند .

اما هیچ فائده متصور نیست ! برای تو شکوه ها ، نالها ، فغانها ، اشکها و آه های آتشین نشاید . بل‌جبین های‌مردانهٔ که عرق مروارید آسا ازان بدرخشد بایست وسینه‌ها وپهلو هائی‌که خون ازان فواره زند .

ای خاك سیاه‌خاکستر آلود خونین! ای محلی‌که وحشت وتذکارهای غمناك درتو حکمفرمائی می‌کنند فرشته های امید ازسینهٔ تو فرار نموده اند بدون اینکه تاج گلگون افتخاری را برایت گذاشته باشند . زنجیر های سیاه — جامهٔ طفولیتم بوده (قنداغ) شمشیر در تیرگی ها بالای دلم پایه داری‌می‌نمود . من ارمنستانی می‌باشم وتو ازمن نیستی !

ای ارمنستان ! مزار های عالی و باشان تو پامال و معبر گردیده ، و تخت و تذکار تو به بیگانگان تعلق گرفته ؟ توکنون تاجی از خار ها و سرو های سیاه بسر داشته دیهیم درخشان پیشینت را نداری چه جواهر آن بعرق های منجمد و سنگ شدهٔ خیالات تلخ ، که بر جبین پر چینت نمودار است تبدیل یافته .

بلبل شیدای گل بنظارهٔ سینهٔ خونین گلاب لرزان ، لرزان پرواز نموده . هنگامی که مرغ ماتم زخمهای سینهای باکره برجسته از عشق را مشاهده نمود ، بالهای لطیفش سرشك آلود گردید . نوای رود ، چکاچك بوسه ، نغمهٔ مرغان ، زمزمهٔ آب ، خموشی سر کردند ، وداع در هر گوشهٔ جهانداری می نمود و لب های شیفته بسکوت تمام ، زمین سیاه ، سخره ها موج ها را می بوسید . هزاران روح غم آلود به آهستگی می پرید . ملکه های شعر کوه آرارات بلرزش تمام دیهیم و چنگ را گذاشتند .

دره‌ها، کهسار ها ، موج ها ، سنگها ویخ ها بر تواشك می ریختند . ای وطن بیچاره ارمنیان ! وطنی که دشمنان کیش هزاران قبر سیاه برایش می شکافتند .

اولاد تو بود که تاج درخشانت را سر نگون و ابر های سیاه را بر فراز سر سفیدت جمع نمودو هنگامی که فرود آمد ؛ پشیمانی کشید ؛ و نالهای الم را قدر پس تر سرود] وبدردش نخورد] چه در حالت احتضار بوده صاعقهٔ که این ابر را معدوم نماید و وطن را از زنجیر هایش برهاند بدست نداشت .

باد مرگ در سروستانت زمزمه می نمود . ارمنی مجنون و وحشت زدهٔ بیداد از وطن رخت بسته خرابه زار ها و خون های لاله گون را ترك گفته افتخار و حریت را درانجا بخاك نمود . امروز روزگار حاضر و ماتم زدهٔ خود را می بیند و جهدی برای نجاتت نمیکند .

ای ار منستان اولادت روز بروز بی حس تر می گردد واز تویادی نمی نماید وعجله نمی کند که ترا بجوش وخروش تمام در آغوش گیرد .

درین نشیدهٔ وطنیه حقیقتاً توریان خیالات مختلف وتصورات رنگین لطیف را بهم ربطی داده : از نوادر این پارچه کلمات ومضامین ذیل است .

آسمان گریه آلود یاچشم نیلگون اشکبار مادرش .

را بطهٔ گلهای خرابه زار ارمنستان باجبین توریان ، چه او هم یکی ازان مردان زبان آوریست که درزمان ویرانی وطن طلوع نموده .

در خشیدن عرق وتشبیه آن بمر وارید که حاصل کار وزحمت است . خاك سیاه خاکستر آلود وخونین یك جهان خرابی بربادی وآتش زدگی را در بری گیرد .

سینهٔ وطن را آشیان فرشتهای امید قرار داده .

زنجیر سیاه اسارت را نخستین جامهٔ طفولیت یابعبارت دیگر قنداغ فرض کرده .

تاج خار دارو سروسیاه جنون وغم را نشان میدهد .

عرق های سردیاس ونا امیدی را اثر خیالات تلخ وتذ کار های ناگوار خوانده .

بلبل را از دیدن رنگ گلگون وخونین گل مضطرب ساخته .

ماتم را مرغ فرض نموده وبالهایش را از غم سرشك اندود ساخته .

نوای رود ، مچ مچ بوسه ، زمزمهٔ آب ونغمهٔ مرغان را استا دانه بهم یکجا کرده .

بوسهٔ زمین وسنگ وموج مطلب کمیابی است .

فرهنگ فارسی

موسوم به زبدة الفواید

نگارش سرور خان گویا

لغات و فرهنگ های که درین عرصهٔ ۴۰۰ سال در کشور هند نگارش یافته در سایر ممالك فارسی زبان از آغاز قرن سوم هجری که ابتدای دورهٔ ادبیات فارسی است تا امروز معادل بلکه نصف آن بمعرض ظهور نیامده است ، ما اگر درینجا بخواهیم که تاریخ فرهنگ های فارسی و اسامی جمع کنندگان آن را تتبع و احاطه نموده درین مختصر یاد داشت نمائیم از موضوع نگارش ما دور خواهد بود ما درینجا فقط از یك فرهنگی میخواهم معرفی نمایم که جامع ترین فرهنگ های موجودهٔ فارسی و مؤلف گم نام آن یکی ازافغانهای وطنی ما بوده که در سوادهند زندگانی داشته است ، متاسفانه تا حال هیچ فرهنگ و تذکرهٔ که بعد از نگارش این فرهنگ تالیف و فراهم گردیده اسم این فرهنگ و مؤلف آنرا نبرده یا شاید بنظر نگارنده نرسیده است .

بهر حال (زبدة الفوائد) نام فرهنگ خطی که تا حال غیر مشهور و غالباً بطبع نرسیده و نزد ما نسخهٔ منحصر بفرداست ، درین روز ها از کتب خانهٔ استاد عزیزم جناب قاری عبدالله خان بمطالعه نگارنده در آمد فرهنگ مذکور ۹۶۸ صفحه و تقریباً ۱۹۳۶۰ لغت از فارسی و عربی و بطور اندك از لغت ترکی و هندی را حاوی است ، محاورات کنایات و اصطلاحات فارسی را نیز ضبط کرده و اگر طبع شود برای اشخاصی که بدرس و مطالعهٔ بعض کتب مشکلهٔ فارسی شوق دارند مانند افغانهای اطراف ما این فرهنگ مفید کمك خوبی میرساند درس کتب مشکلهٔ فارسی مانند مخزن الاسرار شیخ نظامی و دیوان خاقانی و غیره در افغانهای سمت مشرق ما و افغانهای اطراف پشاور از قرنها رواج داشته و بلکه در هند هم درس این کتب مروج بوده چنانکه از دیباچهٔ همین فرهنگ روشن است ومؤلف زبدة الفوائد یکی ازفضلای افغانهای سوری است ملقب بشیرخان سوری که فرهنگ مذکوررا پس‌ازبیست سال تحصیل درحدود سنه ۹۵۵ در آگره بنای آغاز گذاشته و درظرف چهارسال در سنه ۹۵۹ بانجام رسانیده ونسبت بفرهنگ جهانگیری ۵۸ سال پیشترتالیف گردیده‌چه‌فرهنگ‌جهانگیری پس‌ازجلوس‌جهانگیر درسنه ۱۰۱۷ تالیف یافته مؤلف فاضل کتاب دیگری درفنون‌ادب موائدالصنایع نام نیز تالیف کرده ودر دیباچهٔ

فرهنگ خود ازموائدالصنایع وغیره تالیفات خودنام می برد ، امتیاز این فرهنگ باسائر فرهنگ ها درشرح بعض ابیات ومصاریع مشکلهٔ فارسی وتازی است کمؤلف شرح داده چه فرهنگهای دیگر ابیات را بطوراستشهاد ذکرمیکنند مگرشرح نمیدهند برای آنکه فرهنگ زبدة الفوائد ومؤلف فاضل آنرا خوبترمعرفی کرده باشیم عین مقدمهٔ فرهنگ را که بقلم خود مؤلف نگاشته شده ودرعین حال حاوی شرح زندگانی وخطوط مسافرت وایام تحصیل وسبب نگارش این تالیف واسامی منابع وماخذ این فرهنگ وغیره کوایف وعوارض حومهٔ زندگانی مادی ومعنوی مؤلف است درینجا نقل واقتباس مینمایم ، مگرمتاسفانه نسخهٔ مذکور کهنه ومغشوش بوده بعض کلمات آن خوب خوانده نمیشود بنابران اگر درمقدمهٔ آن بعض جا خوانده نشود نقص از کاتب اصل نسخه و کهنه گی کتاب خواهد بود .

اما بعد میگوید بندهٔ بی بضاعت و فقیر بی استطاعت الراجی الی ربالرشید الغفورالملقب به شیر خان برمزید سرور که این فقیر را در ریعان شباب و عنفوان با توش و تاب باعث طلب علوم نوادرات پدید آمد از عشایر و اقارب قطع نموده روی به بادیهٔ مهاجرت و غربت نهاد و سه سال کامل در دارالخلافهٔ دهلی بتدریس و تعلیم در مدرسها بسر برد واز علم نحو و صرف و اصول و فقه خود را گذراند و اصطلاحات آن را به تمامی دریافت و بعد ازان شروع بعلم منطق و معانی و بدیع نمود و دو سال دیگر درین علم آخر بسر برد و بعد ازان به تفسیر و احادیث و عقاید خوض نمود و از کتب حکمت نیز استفاده کرد اما در ضمن این مدت از شعر خوانی و شعر گوئی و حل ابیات مشکله و عروض و قوافی و اصطلاحات معما و صناعات شعرا از کلی و جزوی آنچه درین فن ضروری و ناچار است خود را معاف نداشت چنانکه بی ناغه یك سبق هر روز پیش استادی طالعمره شیخ محمد دهلوی که درین فن یگانهٔ عصر و وحید دهر بودند میگرفت اول برسم تیمن و تبرك پیش ایشان دیوان خواجه حافظ گذرانید و آنچه ابیات مشکله این دیوان است بنا بر فرمودهٔ استادی آنرا بطریق شرح مرقوم ساخت که بعضی طالبان را فایده باشد ثانیاً سکندر نامه و هفت پیکر را نیز گذرانید بعد ازان مخزن الاسرار که معجز حضرت نای شیخ نظامی علیه الرحمة والغفرانست اتمام نمود بمطالعهٔ دیوان خاقانی که عویص ترین تمام دواوین است اقدام نموده باختتام رسانید و در همین اوان انشأ مقاصد را شروع نموده بود که طلب حضرت ابوی بمصحوب عموی میان را نارسید هرچند بهانه و عذرنمود الحاح کرد فایده نداشت بزور از این چنین سعادت خانه آواره ساخته بجانب کاشانه آوردند تخمیناً پنج شش ماه درملازمت ایشان بسر بردو ایشانرا سفراجین وماندو

پیش آمد متوجهٔ آن حدود شدند فقیر هر چند اجازت خواست ندادند بضرورت چار وناچار همراهی ایشان اختیار نمود چون بصحت و سلامت در ماند ورسیدند علماء آنجای مثل قاضی ابراهیم ماند وی که در هر علم مستثنا بودند سی سال درس علوم نوادرات گفته خصوصاً درفن شعر وصنایع ومعانی وبدایع نادره عصر بودند وملاعلی احمد آبادی وشیخ احمد اجینی وغیره که بوالد شریف این فقیر حسنی داشتند نیز آمدند بطریق میزبانی درخانه بردند ومجلس کردند چنانکه مقدار صد کس از مردم اعالی واهالی وفضلا دران مجلس حاضر بودند حضرت قاضی بوالد عزیز از تحصیل این فقیر استفسار نمودند ابوی مکرمی ایمای بجانب بنده کردند بنا بر ضرور آنچه تحصیل کرده بود عرض نمود و ایشان پارهٔ در مسئلهٔ کحل و منتخب منها فقیر را پرسیدند بر نور توجیه نموده شد چرا که این منتخبها را فقیر حفظ کرده بود بعد ازان در اصول پرسیدند که در صوم چه چیز است آن را نیز فقیر آنچه در معرض بعضی حواشیهاء حسامی و منار دیده بود جواب داد قاضی مشارالیه بسیار خوشحال شدند و بر ذهن فقیر آفرین کردند فرمودند که خانزاده بغایت طبع دراك دارد بعده نوبت بابیات رسید این بیت مخزن اسرار را از فقیر پرسیدند ـ

ز آتش و آبی که به هم درشکست پیه در و کردهٔ یاقوت بست

آنچه که ترقیر از استاد شنیده بود و توجیهی از طبع خود نیز ایراد نمود ، ایشان در لفظ (به هم در شکست) پارهٔ شبهه کردند و گفتند که در ضمن این نکته ایست که مراد خواجه آنست بعده بفقیر مخاطب ساخته فرمودند که ای خانزاده مردم شعرا و علما و اطبا و غیره در عالم بسیار به هم میرسند اما فضیلت چیز دیگر است و من مدت سی سال است که تفحص میکنم و هیچ فاضلی در نظر نیامده که موشگافی نکات کند و تا الی غایه هفت شرح مخزن پیش فقیر هست و در علم نوادرات آنچه کلی و جزویست دستی تمام دارم اما باوجود این کتاب مذکور در نظم معجزه خواجه نظامی قدس سره هست تا ما دامیکه بر غوامض تمامی علوم بهره ندارد از اسرار و نکات این بی نصیب است و بر سر آن کشف میباید تا به نهایت حقایق این کتاب رسد این را فرموده اظهار آن نکته کردند که مراد ازین بیت علم طبیعی است وبیان جزو ذاتی و جزو مقومی میکنند یعنی آتش و آب را که حق تعالی باعتدال آورد ویامخلوط ساخت پیه درراوا کرده یاقوت را بست یعنی اجزای ذاتی در در آبست وآن قطرهٔ نیسانست واجزای مقومی او آتش است وآن آنست که چون وقت باران نیسان میشود صدف پیش از بیست ویکروز خودرا در تابش آفتاب میدارد چنانچه از حرارت مانند آهک تفته شده می ماند بمجرد افتادن قطره دهان او بسته میگردد

آنمقدار که حرارت آتش درو میماند قوام درو آب وروشنی او میشود اگر حرارت آتش باعتدال میماند در شاهوار و آبد رویش بهاپدید میگردد بدواگر کم می ماند پس مروارید خورد کم آب پیدا میشوند واگر زیاده حرارت مینماید پس مروارید متوسط هرنوع پدید می آیند واگر حرارت بالکل نماند اصلا مروارید نمیشوند وصدف خالی میماند ودر یاقوت اجزای ذاتی او آتش است واجزای مقومی اوآب وآن چنانست که در هوای بهار از تابش آفتاب واز حرارت بخار زمین سنگ در گدازش می آید وقطرهٔ چندآب ازومیچکد ازآن قوام لعل ویاقوت میشود براندازهٔ مذکور که در بیان در کرده شد پس ازان اشارت بخادم نمودند وشرح مخزن که خود تالیف کرده بودند طلبیدند وبجماعه نمودند و مسودهٔ آنرابفقیر عنایت کردند حضرت والد مشفق قرار دادند که فلان در خدمت خدام اگر چند گاه باشد از علم نوادرات بهرهٔ یابد فرمودند بچشم وبهتر پس دست فقیر گرفته بقاضی سفارش کردند اما فقیر راچندان از حضار مجالس خجالت و تشویر روی داده بود که شرح نتوان نمود شبا نگاه چون از آنجابرخاستند ومتوجه منزل شدند فقیر از آنجا که طبعیت افغانی است در سرافتاد نیمشب چون تمام مردم در خواب شدند آهسته برخاست و روی ببادیهٔ سرگردانی نهاد ومحنت گرسنگی وتشنگی اختیار نموده راه چندیری گرفت بعد از چند گاه بچندیری رسید عیسی خان لوحانی درآنجابود فقیر را دید بشناخت حیران شد واستفسار واقعه نمود که خیرهست اراده را بمشارالیهٔ اظهار نمود مرا بخانه برد وگفت که چند گاه همین جاباشید فقیر گفت من ملازمت پدر که بهترین سعادتست و خشنودی ایشان موجب نجات آخرت ترک نموده وکاردیگر برخودحرام ساخته تامادامیکه مقصد بدست نیایدجائی قرار نگیرم ازآنجا نیزمرخص گشته درکالپی آمدم و چندگاه در کالپی ماندم و پیش مشیخت مآبی شیخ نظام فارسی ملاعلی که درهیئت افلاك است معهٔ رساله اعدادوجزوی اخبارات واستنباط نجوم وعلامات زیج و تقویم بود کابیش افاده نمود بعد ازان عازم قصبه کوراکهاتم پورکشت وچون آنجا نیاهاومردم دیگر ازاقربای والده بودند اقامت نتوانست نمود از آنجا نیز راهی شد تابجوانپور رسید القصه مدت ده سال ازبهار تاسنبهل وسرهندوغیره آنچه که از علوم نوادرات بودجمله را کسب نمودودرین مدت ازلغات وفرهنگ نامهای متداول وشرحهای مخزن وسکندرنامه وخاقانی همه را جمع نمود بواسطهٔ آنکه فصحاً وبلغا فرموده که اللغته نصف العلوم واین فقیر به تجارب میگویم که تمام علوم، بعد ازان باز بحضرت دهلی مراجعت نمود حضرت استادی شیخ محمددهلوی دران حین درپی نویسانیدن فرهنگ نامه سنگ هنگ بودند که تصنیف امیر شهاب الدین کرمانی است قریب سیصد جزو باشد که تمامی فرهنگهای فرس

در اقالیم سبعه ازواستخراج شد ومنقول عنه اورا از اولادمیرارغوان که همراه امیر تیمور کورکان در دار الخلافهٔ دهلی آمده بودند ومقیم گشته واو مردی درهرفن ذوفنون بوده بهم رسانیده بودند فقیر را نیز دغدغه بخاطر فاتر رسید که فرهنگ نامه بروجه ایجاز وملخص فراهم آرد که طالبان وفاضلان از عام وخاص همگی وتمامی ازو بهره برند درین داعیه بود که خبر موحشهٔ الم انگیز و حادثهٔ واقعهٔ و حشت آمیزابوی اعزی رسید جزع وفزع نمود امافائده نبود چارناچار خودرا در آگره رسانید دلجوئی والده وابتاع واشباع نمود چندمدت قرار بزوایای نامرادی داد آخر بقدمبوس شیخ حسین که از فرزندان خواجه یحی بختیار بودند مشرف گشت و اشغال و اذکار از ایشان تحقق نمود بریاضت تصفیه و تزکیهٔ باطن مشغول شد اما بعضی یاران با فرهنگ وقت خواندن دیوان خاقانی و انوری مخزن اسرار و شرفنامه و بوستان و گلستان و خواندن دیوان خواجه حافظ و کمال و قاسم انوار و منصور شیرازی و طوطی نامه و امثال آن تصنیفات متقدمین و متاخرین از استاد عنصری تا آصفی و هلالی عاجز و درمانده بودند و این فقیر دران مدت تخمیناً از کتب لغات و فرهنگنامهای موجز و مطول سی کتب داشت و شرح خاقانی و شرح مخزن و دوشرح سکندر نامه بدین تفصیل فرهنگ نصیر طوسی و فرهنگ فخر قواس و دیوان الادب امیر او حدی کرمانی لسان الشعراقنیة الطالبین زفان گویا فرهنگ اسدی طوسی فرهنگ شمس دبیر مویدالافاضل فقیه عماد و دستورالافاضل موائدلفواید اداب‌الفضلا شرفنامهٔ عرف ابراهیم‌شاهی مقدمةالاصطلاح شیخ محمد شادیا بادی اصطلاح الشعرا مویدالفضلا شیخ لادیهاری و رسالهٔ صغیر نصیر طوسی تاج اسامی و مصادر صراح و کنزاللغة دیوان‌الادب سراج کمال الحسینی و یك جلد قاموس و باقی رسالها که ایراد آن مناسب ندید و شروح مخزن بدین تفصیل شرح اول مسعود یك در اصطلاح صوفیه و دوم شرح شیخ احمد بنی اسرائیل شرح سوم شیخ نصیر الدین سنبلی شرح چهارم شیخ‌محمد کرمی شرح پنجم شیخ محمد شادیا بادی که شرح بر خاقانی وسکندر نامه نیز نوشته شرح ششم شیخ بهکهاری دهلوی شرح هفتم استاذی شیخ محمد دهلوی شرح هشتم سید اسماعیل سرهندی و یحتمل اگر کسی تفحص نماید دیگر هم بهم رسد چراکه این کتاب در نظم مانند کافیه است و شرح نهم قاضی ابراهیم مذکور و حاشیها بر مخزن بسیار است و تفصیل شروحهای خاقانی شرح شیخ محمدشادیا بادی دوم شرح سید اسماعیل سرهندی شرح سیوم کسی در جونپور گفته نام مصنف در نظر فقیر نیامده تفصیل شرحهای سکندر نامه شرح اول شیخ محمد شادیا بادی مذکور شرح دوم شیخ نصیر سنبلی شرح سیوم نامشخص بدان که در میان

فرهنگنامها همه بر زبان فرس و پهلوی و اصطلاح شاعر و شمهٔ زبان یونانی و ترکی و اندکی زبان روز مره هم هست اما اختلافات در معانی و اعراب و الفاظ هم بسیار است در بعضی جا و اکثر جا متفق اللفظ و المعنی واقع شد ازان جمله فرهنگ نصیر طوسی سر همه فرهنگ نامها است و زبده و خلاصه و سخن او جمله اصح و تحقیق است به نسبت فرهنگهای دیگر چرا که تائید از موعظت نامهای موید آن بی کم وکیف نکتها آورده وبروایت هردو راوی عدل که امیر شهاب الدین کرمانی وامیر او حدالدین کرمانی هستند الفاظ واعراب را تصحیح کرده اما این فرهنگ درولایت عراق وخراسان بسیار غریز وشایع است ودرهندوستان کم یاباست ودرهندوستان رسالهٔ صغیرنصیر طوسی معتبر است که‌بعضی اصطلاحات دوادات ولسان الشعراء وقینیه ازو استخراج نموده اند بروجه اشارات که اگر صاحب طبیعت باشد جمیع اصطلاحات شعرا را حل تواند کرد وعاری نباشد چرا که از هرجنس اصل اصطلاحات را بیان نموده اند وچون اصل آمد فرع هم از اصل جدانیست ودر هندوستان مامقدمة الاصلاح بغایت مستحسن افتاده و متین درست نموده اما کم یابست و شهرتی ندارد کرت دوم که این فقیر عازم ماندو گشت واین‌فرهنگ موجز خودرا بملازمت قاضی برد بغایت پسندیدند و دربعضی ابیات خاقانی وانوری از ایشان پرسید وشبهه کرد خصوصاً درین بیت انوری - زغایت کرم اندر کلام تونون نیست- دراعتقاد توضد است‌نون‌نکری را- درنون نکری قاضی درماندند وگفتند معروف اینست که در اعتقاد توضد است نون مکرمی را آخر فقیر تقریر را عرض نمود و معذرتها کرد که خدام استادند وفقیررا اینهمه استعداد ازفیض باطنی ایشانست بعدازان در جمیع علوم نوادرات مکالمه رفت بنده‌رامستعدو مهیادیدندوخوش شده کتاب مقدمة الاصطلاح را طلبیدند یکصدو پنجاه وپنج جز بود بیست وپنج سطری که هریك از اصطلاح علوم دروی جمع کرده وفقیر تالی غایه اینچنین فرهنگ ندیده بود چنان الفاظ مشکله جمیع علوم راحل کرده است که‌هرکه اندك تحصیل دارد بمطالعهٔ اوبرجمیع کتابهای که‌طالب علمان میخوانندتواند مشرف وقادر گشت‌اما درهندوستان ما آدات الفضلا وشرفنامه عرف ابراهیم شاهی بغایت معتبر ومتداول اند ودرمیان خاص‌وعام سخن والفاظ ومعانی فرس واضح ازینها شده امابسیار جادر الفاظ غلط فاحش نموده اند چنانچه‌این فقیر درین‌موجزخودذکرخواهد نمودوباقی‌درموید الفضلای‌شیخ‌لاد تمامی‌این فرهنگنا مهارا جمع نموده‌ازلغات قینیه‌ولسان الشعراوزفان گویا(۱) وادات ودستورو فرهنگ فخرقواس وشرفنامه‌وغیره آنچه بعینه از

(۱) گمان میرود نام کتاب (زبان گویا) باشد

کتب حواله کرده و آورده درست و معتبر است و آنچه از طبع خود یا در نسخهٔ الفاظ تحریف دیده همان طور نبشته نامشخص و غلط است چرا که این مرد را درمیان دنشمندان فقیر ساده یافت و چندان انتقال طبع نداشتند اما بهر حال خالی از فواید نیست اکنون بدان ارشدك الله تعالی این موجز را فقیر نه آنچنان مطول باتکلف نوشته است که ذهن خاصان ازو متنفر پذیرد و نه آنچنان بی تکلف موجز ساخته که طبیعت عامان باو درنگیرد بلکه هم بروجه ایجاز وهم بروجه اکثار دروی اقدام نموده که مطبوع هر دو فرقه باشد واگرچه در تعارف از کتابهای نظم ونثر همین الفاظ متداول اند که در جمیع کتبهای فرهنگ ولغاتست اگر صد فرهنگ نامه کسی جمع سازد خالی ازین لغاتها هیچ یکی نباشد غایتهٔ دربعضی زیادت و دربعضی کم اما اختلافات بسار است چرا که قرآن نص قاطع است وحجج وبرهان ساطع وجمله قرآن معجزه است باوجودآن درشان ونزول آیات وی واختلاف قرأ دراغات واعراب چه مقدار است و سند درحدیث نبوی که افصح العرب و العجم بودند چه حد تفاوت در راویان واقع است ودر مسئلهٔ فقه واصول چقدر تعبیرات وتاویلات مبرهن پس ناچار در خبر کلامی واصطلاحی تغیرات واختلافات پدید آمد اکنون التماس از درگاه واهب العطیات چنانست که این مخدره جلباب افکاررا در نظر فاضلان سخنور وسخن وران فضیلت گستر بطرزی جلوه دهد که در عصمت خانه اوهیچ خابنی دست نیابدچراکه چون اکثر کتبهای متقدمین و متاخرین بنظراین داعی درآمده منحرف شده واصلا برهیئت اصلی خود نمانده این گلدسته هر چند که دست مال هر ناکس نگردد باطراو تست وگوهر هر چند که از لوث دست اندازی هر خسیس مصئون ماند بالطافت چنانچه اکثر شرحهای مخزن اگرچه بواسطهٔ بخیلی وخساست درکتب خانهٔ فضلا پنهان مانده وشهرت نیافته اماچون دیده شد ازحالت خود برنگشته وتغیری درایشان راه نیافته پس اگر چیزی خوب دردست قدرشناس افتد آنراضایع نمیسازد وقباحت درانست که بدست ناقدردان افتد والله اعلم بالصواب .

بدانکه درین کتاب آنچه زیاده ازفرهنگهای دیگرست آنست که بعضی ابیات مشکل ازهر کتاب چه ازتالیف سلف وچه ازتصنیف خلف بقدراستطاعت فهم خود درآورده شده ودرضمن آن اصطلاح وتقریراستادان آنچه مسموع شد وبنظردرآمده نوشته تابرقاری آسان گردد ودرغوامض آن درنماند واین خاصهٔ همین فرهنگ است دوم آنکه درفرهنگهای دیگر درلغت فرس لغت دیگر نیست فقیر بواسطهٔ سهولت بعضی کم سوادان همه را دریك فصل آورده و برتقدیم وتاخیرآن ملاحظه ننموده آنچه لغات رومی وتازی وترکی وغیره بود درهم یکجا کرده تاهیچ شخص عاری نماند ازلغت کتب

متداول فارسی ازنظم ونثر سیوم آنکه اکثراصطلاحات ولغات فرس چون در فرهنگهای دیگر مسطوراست فروگذاشته اگردرپی تمامی نوشتن آن می بود چارصد جزومیشد وهنوزباقی میبود . چه الفاظ هریك زبان را تاکی کسی نویسد وجمع کند چهارم آنکه درین مختصر نیکو درالفاظ تفحص نماید که لفظ مصحف را بسیاررعایت نموده ازفارسی وعربی واعراب آنهارا ملاحظه وتفتیش نماید که بتانی درك خواهدنمود وابیات را درتقدیم وتاخیر رعایت حروف اول وآخر نماید که هریك بیت درفصل بطرزلغت درآورده شد وبیان آنرا کرده درآخر تقریر؛ لفظ فافهم نوشته فافهم پنجم آنکه اکثر اضافه بیانیه ومصراعهای تمام ونیم مصراع وبهمان عبارت الفاظ تقدیم و تاخیر آورده شده است چون برین جمله نیکو ملاحظه نماید برتمام تشبیهات واصطلاحات واستعارات واضافات ولغات تعارف ماهر گردد وبسیار درین موجزابیات مخزن اسرار ودیوان خاقانی وانوری وبستان اشهاد لغات آورده شده است واز دیوان خواجه حافظ نیز بعضی ابیات جهتا ستشهاد ایراد نمود والانه تمامی تقریر بروجه تیمن وتبرك آنچه از حضرت استادی استماع نموده شرح علحده نوشته وفقیر کتابی دیگر نوشته که اورا موایدالصنایع نام نهاده آنچه از حروف پارسی و تازی در شعر می آید و نسبتهای هریك جانوران و کواکب و نباتات که درك آن شاعر را واجب است و عروض و قافیه و معما و اصطلاحات و صنایع و آنچه لواحق شعر است از کلی و جزوی دروی ثبت نموده چرا که گنجایش درین مختصر نبود اگر کسی خواهد آنجا طلب نماید و این مختصر را در سنهٔ خمس وخمسین و تسعمایه بود(۹۵۵) که دردارالخلافهٔ آگره شروع نمود در سنه تسع وخمسین وتسعمایهٔ بود که باتمام رسانید اما اکثر لغات مشهوره نیز معهٔ اختلافات معانی و اعراب ذکر کرده اگر تحریف شده باشد زبان طعن و معاتب نگاهدارد و این سهو را از کاتب کتابت بیند نه از کاتب کتاب و نیز هر که لغت نامها بسیار دیده باشد از محنت این فقیر واقف خواهد شد که چه جگرخورده در تصحیح کردن لغات ومعانی واز حق تعالی خواسته و خدا داده که هر که کم سواد باشد بمطالعهٔ این سواد خوان گردد اگر سواد خان خواند فاضل گردد و اگر فاضل مطالعه نماید پس هیچ ابیات مشکل از دواوین ومثنوی وقطعه ونثر نماند که برو قادرنشود وبسیار تقریر را رد گرداند مگر کسی که بروجه قواعد یاتناسب نسبت آن محل ادا نماید چنانچه ملا محمد شادیابادی در شرحهای خود تقریر مضبوط و مستقل نوشته واگر این مرد در هندستان شرح خاقانی نمی نوشت اکثر مردم از مضمون بسیار ابیات او محروم می ماندند وشارحان دیگر بروجهی

تقریر نامربوط نوشته اند که در اکثر لفظ شبهه میشود بلکه در شرح معانی آن بیت را مغلق ساخته اکنون التماس از مطالعه کنندگان این موجز آنست که چون کسی را ازین مختصر فیض شود کاتب را نیز جرعه از فاتحه نصیب بخشد که للارض من کاس الکرام نصیب و نام این مجموعه زبدةالفواید نهاده شد عرف شیرخانی چرا که زبدهٔ خلاصه به طرزی است که در لغات نامها مسطور است حتی که بعضی مصراعهای تازی را ترجمه نیز نوشته‌شدوالله‌المستعان .

ادبای فرانسه و اوضاع شرق

ترجمه از الهلال مصر :

بقلم غلام جیلانی خان جلالی

کنفرانسهای که در مصر بغرض برداشتن پرده ازروی تمثال نویسندهٔ فرانسوی (موریس باریس) و درسوریا و لبنان بیادگار مرور یکصد سال از مسافرت لامار تین بشرق تشکیل گردید مارا همان عدهٔ شعرا ونو یسند گان اروپائی که اززمان جنگهای صلیبی تاحال بشرق آمده و بیش ازعودت شان باروپا نسبت بشرق کتابها نوشته‌اند بیاد میدهد این عدهٔ نویسندها بعضی مطابق حقیقت وواقعیت وبرخی مخالف آن نظریات خودرا دربارهٔ شرق اظهار نموده اند .

لهذا اگرمادرین مقاله خودتمام همان نویسندهای اروپائی را که واردشرق گردیده ازان شرح وتفصیلی کرده اند ذکرکنیم مسئله بطول می‌انجامد بناء بمناسبت احتفال دونفر ادیب فرانسوی در اسکندریه وسوریه ازدیگر ادبای غرب صرف نظر نموده تنها بذکر نویسند های ذکور فرانسه اکتفی می ورزیم و ازادبای اناث آن که از احوال شرق و شرقیین تحریر نموده اند در فرصت دیگر سخن خواهیم راند .

اما چون ازشاعر شهیر فرانسه لامارتین در ماه مارچ گذشته شرح مفصلی نوشته‌ایم درینجا از تذکار او خود داری نموده بذکر موریس باریس همان نویسندهٔ که مدرسهٔ (سان مارك) دو روز برداشتن پرده ازروی تمثال او احتفال مجللی گرفته‌بود وبالامارتین از بسیار جهات متفاوت است می‌پردازیم این نویسنده دراثنای مسافرت‌ها و نوشتجات خود از اوضاع طبقات شرق مانند دیگروطن داران خویش نه‌از دراطف ومهربانی‌پیش آمده‌نه‌از روی راستی‌چیزی را که درشرق دیده یاشنیده ازقبیل اوضاع ، تقالید ، شرقیها آنرابصورت تاریخ قید فرموده‌است بلکه‌ازاحساسات وطنی و نظریات سیاسی کارگرفته بمفاد وطن خودرا جع بشرق نقشهای سیاسی طرح و تدوین نموده است .

لامارتین شرق‌رامانندنویسنده‌وشاعر گردش نموده‌لاکن‌موریس باریس‌مانند سیاسی‌ونویسنده آنرامشاهده کرد ، لامارتین مانند فرانسویکه شرق واهل آن‌را دوست داشته باشد ، سیاحت نمود موریس باریس مانند فرانسوی که مصالح وطن خود فرانسه را با مفاد شرق ارتباط بدهد مشرق را مشاهده نمود . زیرا فرانسه در سوریه و لبنان مالك انتداب است لهذا بعید نیست که

موریس باریس در قرن ۲۰ بهمان نظری جانب شرق دیده باشد که با انظار یکصد سال پیشتر لامارتین مخالفت دارد .

موریس باریس در مابین نویسندگان فرانسه بعقیدهٔ (دین ومذهب ذات) Leculteduмoi شهرت دارد .

پس عجب نیست کسانیکه ادب و مولفات او را مطالعه نموده اند باین نظریه قایل شوند که این نویسنده قطع نظر از حقوق و تقالید و اعتبارات دیگر نائب معاونین استعمار و از خواستاران بسط نفوذ سیاسی فرانسه بر ممالك شرق باشد . مقام این شخص فیمابین نویسندگان فرانسه در نظر نویسندهٔ این مقاله که مانند موقنیت (ردیارد کیپلنگ) شاعر ، در مابین نویسندگان انگلیس است خواننده مقام او را از افکار و آرای او که در کتاب (تحقیق بلاد شرق ادنی) خود می نویسد : « لازم است که سوریا و لبنان بدون رعایهٔ قید و شرط بفرانسه منظم شود . » بوره درك کرده میتواند علاوهٔ موریس در کتاب خود فرانسه را تحریص میکند تا ربط وضبط ممالکی را که مجمع ملل حسب دستور انتداب بفرانسه موکول نموده مطابق مقررات سیاست الجزائر، تونس ، مراکش اداره کند .

پس از نقطهٔ نظر سیاست (موریس باریس) در نوشتجات شرق خود از جملهٔ همان رجال استعمار پسند غربی است که برای انجام خدمات استعمار قلم فرسائی ها مینمایند - و قبل از هرچیز این نقطه را نصب العین خود قرار داده میگویند (طبقات شرق در پهلوی شعب غربی قابل حرکت نیست) البته در مراتب انسانیت این رتبهٔ نازلترین منزلتیست که نسبت بشرقیها قایل میشوند . اما اگر از نظریات سیاسی موریس باریس صرف نظر نموده او را از نقطهٔ نظر نویسندگی مشاهده کنیم در هر دو کتاب (تحقیق در بلاد شرق ادنی) (و حدیقهٔ بر نهر عاصی) او چنان صفات بدیع و دقت بیان و بلندی خیالات خواهیم یافت که در نوشتجات شرق بسیار نویسندگان هموطن او وجود ندارد - زیرا مضامین این رسام ساحر طوری بهافراد وجماعات، مناظر، شهر ها، کوها ، وادیها شامل است که بدون توصیف لامارتین وجیراردی نرفال نوشتجات احدی باآن مساوی شده نمیتواند فرضاً اگر گاه گاهی موریس باریس درمکتوبات شرق خود داخل سیاست - دینیات نمی گردید این دو کتاب تحقیقات شرق او درنظر خود شرقیها ازبهترین مولفات شمرده میشد .

موریس باریس از مصر هم یاد داشتها گرفته بود که طبع وتدوین آنرا بخاطر داشت لا کن حیات بااو وفا نکرده یاد داشتهای مذکور ناقص ماند این یاد داشت ها از نوشتهای سوریا ولبنان او مخالفت دارد زیرا مشارالیه درسیاحت مصر کدام غرض سیاسی نداشت بلکه مانند لامارتین بحیث نویسنده دروادی نیل فرود آمده چیزیکه شنید قید وانچه مشاهده نمود نوشت درین صورت البته یاد داشتهای مذکور برخلاف نوشتجات او از بلاد انتداب بحقیقت قریب بوده . اگر کسی بپرسد که موریس باریس درتحریرات خود باشرق خوبی کرد یابدی ؟ درجواب بدون تردد باید گفت مع الاسف بدی او به‌نسبت محاسن وی بسیار تراست !

درخور خنده است که مجمع ادبی فرانسه یا کادمی آن همچه موسیو هنری بوردو که سمت عضویت آنرا دار است بجهت انعقاد حفله برداشتن پرده ازروی تمثال موریس باریس، به اسکندریه می‌فرستد . زیرا هنری بوردو بغرض پیش برد مبادی مذهب موریس که ادب‌را باسیاست می‌آمیزد ازتلامیذ متعصب او بوده در نوشتهای خود نظر به‌تحقیر شرق از استادش پاکم نمی گذارد هنری بوردو چه‌در کتب خود که ازشرق و شرقیها تدوین میکند وچه‌در جراید احزاب یمین فرانسه وچه درقصصیکه‌مطابع فرانسه آنرا توزیع می‌نمایدوچه‌درمحاضرات عمومی موضوع جنسیات مختلفه‌را گاهی فراموش نمی کند ما میدانیم که هنری بورد و همیشه در خاطر دارد که او فرانسوی است فرانسه بر سوریا و لبنان حق انتداب دارد و لازم است که انتداب فرانسه باقی بماند و مطابق بر روزگار حکمرانی کند .

پس هنری بوردو در نظر نویسندهٔ مقاله از همان نویسندگان فرانسوی است که همیشه نسبت بشرق‌بدی میکنند . این شخص از همان ردیف افرادیست که در شرق می گذرند چیزی نمیبینند یا نمی خواهند که چیزی را به بینند و هرگاه گوش کنند نمیشنوند یا آماده نیستند که‌بشنوند .

حالا ما بقیهٔ نویسند های فرانسوی را که در مابین سنوات مسافرت لامارتین و مسافرتین باریس و بوردو شرق را سیاحت نموده اند ذکر می نمائیم ازان جمله (ار نست رینان) فیلسوف و باحث مدقق فرانسه مدت طویلی را در لبنان سپری نمود ـ در اثنای این وقت بمعاونت همشیرهٔ خود (هنریت) معلوماتی رافراهم کرد که بیشتر از واحدی جمع نکرده بود . این عالم خوش‌خلق سخی‌طبع را تا حال موسفید ها همیشه یاد میکنند که در سطح اطاقیکه بقریهٔ غزیر لبنان کرأ نموده‌بود نشسته حیاة مسیح علیه‌السلام و دیگر مباحث خالدهٔ دینیه ، فلسفه ، تاریخیه را می نوشت

اخیراً در قریهٔ عمشیت لبنان هنریت رینان همشیرهٔ او فوت نموده در قبرستانی افراد عائله میخائیل طوبیای لبنانی مدفون گردید (ارنست رنیان) از همان نویسند هائی بود که در نوشتجات خود راجع بشرق و شرقیها داد انصاف و حق سنجی را داده است بلکه انصاف او با ن درجه کمال دقت و صراحت انجامیده بود که بعضی مخالفین او بسبب آن او را مطعون قرار دادند .

ناگفته نماند باعث صداقت و راست نویسی رینان این بود که مشارالیه مرد - روائی و سیاسی نبوده شخص عالم ومورخ گفته میشد، رینان ازجملهٔ همان افراد است که باید شرقیها بیاد معزی الیه سرهای اجلال و انکسار خود هارا خم نموده مولفات او را نسلاً بانسل نقل کنند .

بعضی دوستان خاندانی او خواستند که در یك وقتی از اوقات استخوانهای بوسیده هنریت همشیرهٔ او را ازعمشیت بفرانسه نقل بدهند ارنست رینان باآنها معارض گردیده گفت : «هنریت بدر یافت وفات خود در جوار پیبلوس وارض مقدسه خوشبخت بود ، آیا شما گمان می برید که خواب در مقبره های کنیسهای ما به نسبت ماندن هنریت در مابین لبنانیهای وفادار اثر جداگانهٔ دارد ؟ بگذارید او را برفاه و سلام و استخوانهای او را نلرزانید زیرا هنریت بخوشی واستراحت خوابیده است . »

اگر مسافری از قریه عمشیت لبنان حرکت نموده بجانب کوه سر بالا شود بقریهٔ خورد موسوم به عیظور خواهد رسید در آنجا مدرسهٔ خوردیست که آنرا آلان اباغا زاریون اداره میکنند - در مدرسهٔ مذکور حجرهٔ وجود دارد که دران مشاهیر ادبای فرانسه از مدة یکصد سال تاحال گذاره نموده اند چنانچه لامارتین در ۱۸۳۲ بعد ازان جیراردی نرفال ، موریس باریس - هنری بوردو ، برادران جان وجیرم تارو ، بیبرنوا و دیگران درآنجا رهایش نموده صحایف ویاد داشتهای خود را در بارهٔ شرق خواه از در انصاف پیش آمده اند یابی انصافی تدوین کرده اند .

جیراردي نرفال

جیراردی نرفال از همان فامیل شریف امین است که درتمام نوشتجات خود حافظ محاسن شرق بوده آنرا بقلم سخاوت کارانه ضیافت قید داشته است جیراردی نرفال مصر ، فلسطین ، سوریا لبنان را سیاحت نموده در شهر ها و قری گردش نمود در اطاقها ، و خیمه ها خواب کرد بامسلمانان ، عیسائیها ، درزیها ، معاشرت ورزید در مسافرتهای

خود بر اسپها ، مرکبها ، اشتر ها ، سواری وبا بزرگان و غیره ملاقات نموده بعد ازان واپس بوطن خود مراجعت کرد کتابیکه در نوع خود برجسته و بدیع ترین وراسترین کتب نویسندگان فرانسوی است ازشرق و شرقیها وضع نمود .

شاید جیراردی نرفال از تمام همان قسم نویسنده‌گان فرانسه که شرق را سیاحت کردند بدل هانزدیکتر وبروح فریبتر ودر تحریر وفراهم آوری حوادث و نوادر ظریفتر بوده در کثرت مسافرتها و مصر وفیتهای داخلی بلاد تخصیص بسزا داشت ، زیرا این جوان شریف حساس آنچه در شوارع ، قصر ها ، اطاقهای قاهره وبهاران سوریاوجبال لبنان مشاهده نمود هیچ نویسندهٔ از هموطنان او درك نکرده بود .

میگویند : روزی در جبال لبنان برای شکار برآمده دروسط معرکهٔ که فیمابین یك گروهی از در زیهادایر بود دچار آمد ، یکی از معرکه چیان برعلیه جیراردی نرفال خیز زده اورا بعقب سنگ لاخی ربوده مهمان یکی از خوانین آنجا گردانید از آنجابه بیروت فرود آمده دختر جوان حسنای درزی را مشاهده نمود که اورا مورد دوستی خود قرار داده رفیق روح و خواهر سماوی خود خواندش ، هکذا در آنجا صدهاحوادث ووقایع وجود دارد که در کتاب خود از شرق جیراردی نرفال به نهایت صراحت وبساطت و امانت وبدون آمیزش شائبهٔ اغراق ومبالغهٔ بشما حکایت میکند . خلاصه جیراردی نرفال از جملهٔ همان نویسنده گان است که راجع بشرق انصاف وخوبی نموده بر شرقیهاتذکر جاویدشان لازم‌است .

گذشته بران از جملهٔ کسانیکه در نوشتجات شان راجع بشرق بیانات انصاف وراست‌کاری قیدشده روائی مورخ اوجین ملکیور دی فوجوی - وکاود فاریر وکو-تاو فلوبیر ، ومورخ دریو (نویسندهٔ که درماه گذشته یك سلسله معلومات خودراازرمان محمدعلی پاشا راجع بمصر درجمعیت قاهره ایراد نمود) وبرادران جان وجیروم تارو واندریه موردا میباشند که ،واخر الذکر در سال گذشته وارد مصر گردیده بود وافرادیکه بدون کدام غرض ومطلب دیگر اوضاع شرق را تحریر نمودند بیربنوا ، ورولان دور جلیس بردند که این دونفر نیز بدون تدوین مشاهدات وایجاد صحنه روایات بلند خود شان دیگر مدعای درنوشتجات خود نداشتند .

هکذا در زمرهٔ ادبائیکه از شرق نوشته اند بیر فروندیه است . این ادیب حکائی روائی ازچیزیکه لازم بود بیشتر عنان اختیار خود را بخیال خود سپرده آنچه درالجزایر ، مراکش ، مصر ، سوریا ، لبنان مشاهده نموده تمام آنها را با هم مخلوط میساخت در تصور او تمام ممالك

اسلامیه عرب بودند باین واسطه تقالید ، عادات ، لباس ، تاریخ عموم ساکنین اوطان اسلامیه درنظر او تفاوت ندارد .

این شخص از همان افراد است که نوشتجات خود را برحسب همان مقتضیات و موضوعاتی اساس می‌گذاشت که آن را در روایات تمثیلی وحکائی خود باهم می‌بافت دریکی از روایت خود بنام (آب نیل) که حوادث آن در مصر واقع گردیده اخیراً آنرا بسینما نشان داد چیز های نوشته است که سخافت و تفاصیل آن در خور خنده است . بیبر فروندیه گذشته براینکه درنوشتجات خود از احوال شرق منصف نه بود بلکه مولفاتش ازنقطهٔ نظر قیمت ادبی به‌نسبت دیگر نویسندگانیکه مادرین مقاله ذکر کردیم قابل‌ذکر نیست .

هکذا چند سال میشود که یکی از اعضای انجمن ادبی فرانسه موسیولویس برتران مصر را سیاحت نمود ، این شخص دارای چنان احساسات کثیف وقلب سیاهی بود که میگفت غرب لاچار باید یك جنگ صلیبی جدیدی را تازه کند . لویس برتران از مصر چند صحیفهٔ نگاشته که از شنیع ترین همان نوشتجات‌است‌که تاکنون تحریر شده است‌درسال ۱۹۲۶ درمصر بریاست استاد دیصاو اصف حفلهٔ انعقاد یافته نطقهای مناسبی دران ایراد شد نویسندهٔ مقاله نیز درزمرهٔ ناطقین بودم از مولفات لویس برتران مذاکرهٔ بمیان آمده گفته شد : اگر امروز فیمابین نویسندگان اوروپا شخصیکه بامصریها ودیگر برادران شان ساکنین ممالك عربیه به بدی‌مقابله کند البته‌لویس برتران متعصب استعماری همان نویسنده خواهدبود .

ماابن‌سلسلهٔ خودرا ازنویسندگان فرانسه که شرق‌را سیاحت نموده وچیزی دربارهٔ شرق نوشته‌اند بنام‌همان نویسندهٔ محبوب‌القلوب تمام‌اقوام عربی عموماً وازملت تورکیه خصوصاً (پیرلوتی) اختتام میدهیم.

خدای‌تعالی این‌نویسندهٔ منصف‌را باندازهٔ که باابنای شرق بدون امتیاز احدی خوبی‌نمود . . . . . آیاابنای شرق‌کدام شخص خواهدبود که‌همان اوراق خالدهٔرا که‌پیرلوتی در عالم‌ادب بیادگار گذاشته ذکرومطالعه نکنند ؟ وکدام نفرباشد که محاسن همان‌قلم آزادوپاکباز اورا که‌گاهی دروغ نگفته وهرگز درتدوین حقایق‌متردد نشده‌بود باخودنگاه نکند ؟ درزمانیکه حقوق وحریت شرق باسانی هضم‌ومجرد تذکارآن جریمه غیرقابل عفوشناخته میشد مشارالیه آواز داوطلبانهٔ خودرا دراطراف غرب بعنوان دفاع ازحقوق وحریت شعب شرقیه بلند نموده خدمات شانداری‌را بابنای شرق انجام‌داد .

پیرلوتی فیمابین همان نویسندگان فرانسه که شرق‌را سیاحت‌نموده وشرحی ازان نوشته‌اند بدون‌نزاع درراس‌زاویه قایمه‌واقع است اگرمابخواهیم که ظروف واحوال واعتباراتیرا که دران مولفات اوتحریر شده بخاطر آورده غور کنیم پیرلوتی درتالیفات‌خود نویسنده ، شاعر ، سیاسی ، عالم وبیشتر ازتمام چیزهاچنان مردحر شریف وپاکی‌بود که جرئت حق‌نویسی‌او اندازه نداشت درین‌باره درافکار اووعده ووعیداثری‌کرده نمیتوانست همان‌قریهٔ فرانسوی که‌دران این نویسندهٔ بزرگ بخواب ابدی‌رفته لازم‌است درهرفرصتیکه ازادبای فرانسه ذکر یانوشتجات شان درمیان آید بقریهٔ مذکور توجه کنند زیرا پیرلوتی دربرابر انسداد او طمع کاری اروپا ئیها ومدافعهٔ مخاطرات سیاسی شرق قبل ازجنگ علی‌الخصوص در بیداری شرق ها و شرقیات ونجات شان از بعض مخاطرات اجتماعی دارای فضل وحقوق بیشمار یست .

سالها بسرعت می‌گذرد وبعد از مدتی ممکن است شرقیها همان ادبای فرانسه را که در بارهٔ شرق نوشته اند فراموش کنند لاکن هرچند که سالها متراکم وفراموشی اسان شود ابنای‌شرق درهروقت شاعر معروف فونس‌دی لامارتین‌وعالم‌مشهور ارنست‌رینان وهنریت‌همشیرهٔ او وجراردی نرفال وپیرلوتی را فراموش نخواهند کرد وازانها ذکری خواهند نمود . (حبیب جاماتی)

مرگ

ترجمه : م . صفر، وکیل نورستانی

اثر فیلسوف شاعر شهیر روسیه تولستوی

آقای م. صفر، وکیل نورستانی یکی از طلاب فارغ التحصیل عسکری افغانستان در خارجه و نخستین بار است که ترجمهٔ شان به مجلهٔ کابل رسیده ما محض تشویق اولاد جوان وطلبای عزیز وطن به نشر آن حاضر شده ایم .

اگر انسان به این مطلب قانع باشد که حیاة منحصر به جسد است در آنصورت حیات او به خراب شدن وجودش البته یکجا فناپذیر میشود و اگر انسان باین قانع باشد که حیات وابسته بروح است پس آنشخص برای حیات خود یك انتهائی فرض کرده نمیتواند .

فصل اول

حیات انسانیه به ضیاع جسد فنا نمی پذیرد

۱ ـ تمام حیات انسان از روز ولادت تا دم مرگ (اگرچه صد سال هم باشد) گوئی مانند یکروز است از وقت بیداری صبح تا هنگام خواب شب که مرور مینماید .

صبح بعد از خواب گران چگونه به یك پریشانی فکر بیدار میشوی، در اول کجا بودی، بنزدت کی بود و کی ترا بیدار کرد ؟ برخاستن از بستر کم قوتی و شکسته گی خود را حس میکنی لا کن بعد از مدتی اندك اندك بخود تفحص و درك کی و کجا بودنت آغاز میکنی فکرت و ذهنت بحال اصلی خود میآید بدانستن هر چه آغاز نمودهٔ راه فکر باز وبه تنور آغاز میکند ، و ارفته رفته قوت وجودت تماماً بحالت اصلی خود میآید برخاسته شروع بکار میکنی! همچنین است تولد انسان که کم کم بحیات داخل شده کسب قوت مینماید در عقل و فکر کمال تدریجی پیدا شده ، به کوشش شروع میکند و بعد از ابداع خارقه ها وقتی که عمر باننها میرسد باز عیناً بر طبق خواب است که تماماً باهم مشابه هستند تنها فرق همین است که خفتن بر خاستن از خواب و جمع شدن ذهن و شروع به کار و تکرار خواب شب در داخل یك مدت کوتاه یعنی در ظرف چند ساعت واقع میشود . مگر برای تولد انسان و کلان شدن آن و جریان حادثات حیاتیه ، ماها وسالها مرور میکند وعمر هرقدر دراز باشد باز هم حیات انسانیه مشابه است به یك روزه حیات آن . درینجا مطلب را به تذکار یك مثالی توضیح کرده ومیگوئیم :

انسان صبح که از خواب بیدار میشود بایك روح زنده کوشش کرده در وظیفهٔ خود یك غیرت و فعالیت نشان میدهد ، در نوقت قوای عقلیه وبدینه بدرجهٔ اعلی میباشد . لیکن اگر کار تاوقت چاشت اینطور دوام کند زندگی وچالاکی وکشایش ذهن نسبت بصبح نقصان پذیرد تارفته رفته شامگاه ماندگی بانتها رسیده نهایت درجه وجود محتاج باستراحت میشود . اینکه جریان حیات عمومیه‌چه‌دراز وچه کوتاه عیناً بهمین مشابهته دارد .

مثال براي حیات طبیعیه : ـ

انسان درحیات شباب خود چالاك وفعال ، زرنگ میباشد مگر درسن وسطی کهولت این فعالیت وچالاکی را که درحال شباب داشته نمی ماند . در سن شیخوخیت و جود ماندگی حس کرده روز بروز باحتیاج آن می افزاید تاروز تمام شده شب حلول میکند انسان بفراش استراحت افتیده از تردد خیالات وافکار یك‌یك مجرد کشته بی خبر ازخود بخواب وعالم استغراق میرود مرگ هم عیناً وتماماً اینطور است . درینصورت بیدار شدن از خواب یك تولد خورد مدت کار ازصبح تاشام است یك حیات خورد وخواب یك مرگ خورد است .

۲ ـ وقتیکه ابر درآسمان پدیدار میگردد میدانیم که بعد از غرش رعد برق میدرخشد . بناءً علیه درصورتیکه بمحض دیدن آسمان انسان‌احساس خوف نمیکند بلکه همیشه از ضربهٔ رعد به‌خوف وهراس می‌افتیم بسبب فتادن برق است که‌میترسیم‌مبادا مارا هلاك نماید گرچه‌این فکر غلط وبی معنا است مگر باوجود آن رعد دردل مایك خوف و خشیت می‌اندازد لهذا ترس ماازمرگ عیناً مانند مثال فوق است .

انسان تا وقتیکه تماماً معنای حیات را نفهمیده است این طور فکر میکند که همراه مرگ هر چیز محو شده میرود . شخص جاهل که از صدای رعد ترسیده خود را پنهان می کند انسانهم بآن درجه از مرگ خوف کرده همانقدر از آن گریخته میخواهد پنهان می شود حال آنکه رعد او را کشته نمیتواند .

۳ ـ زمانیکه از یك جا می بینیم که آدم آهسته آهسته ازان جا میگذرد و از چشم پنهان می شود یا از یك محل دور و گم میشود ؛ لهذا بطوریکه گذشتن هردو آدم اول‌الذکر و موخرالذکر بسرعت رفتار میکردند یا با آهسته‌گی چون هردو نظر از مقابل نظر ما عبور کرده اند لهذا مرور هردو برای ما تفاوت ندارد . پس کسانی‌که در نظر ما عمر زیاد میکنند یا کمتر

چون هردو گذشتنی هستند مدت حیات شان عیناً مانند امثلهٔ فوق است .

٤ ـ ولی عقیده و تصمیم داشتن به حیات ابدی بوسیلهٔ القا از خارج فکر و نفس یعنی غیر معتقد به شخص ممکن نمیشود ، مگر انسان بذات خود باین مطلب قانع و معتقد گردد . زیرا اجبار درین مطلب درست نیست .

٥ ـ « مرگ » گویا : روح ما بآن یکجا شده محل اتصال و تبدیل محفظه او است . این محفظه با ظرف و چیزیکه درآن ظرف موضوع است با یك دیگر باید مخلوط نشود .

٦ ـ سن ثابت نمی ماند عمر دائما در گذشتن است ! سن در داخل یك خانه نبوده بلکه مانند اینست که بداخل یك ترن باشی وترا دائما بطرف مرگ میبرداینرا در هر آن بخاطر آر.

باز هم خاطر نشان میشود که حیات مؤقت و محدود است چیزیکه در تو صاحب حیات حقیق است روح تست .

٧ ـ گرچه بصورت قطعی و عیناً به اثبات آن مقتدر نیستیم باز هم گفته میتوانم : شخصیت متحسس که ماهیئت ما را تشکیل داده اساس آزاده دارای فکر جسمانی ، جوهر فرد بوده و هیچ وقت نمی‌میرد بلکه دائما باقی بوده زنده و لایموت است .

٨ ـ برای قناعت کامله ام به‌ابدیت روح اگر خطا هم رفته باشد من ازین ممنون وازقناعت خود مسعودم . اگر برقراری حیات قناعت شود این قناعت وایمان را هیچ یك فرد جبراً وظلماً انتزاع نمیتواند . این قناعت وایمان به‌من استراحت روحیه وخوشنودیت تامه بخشیده است .

« چیچه رون »

فصل دوم

حیات حقیقة خارج از زمان است . از این سبب برای حیات حقیقه « استقبال » نیست .

١ ـ مرگ : نسبت به‌زمان به‌مافکر داده ودماغ مارا به‌دنیاربط وعلاقه میدهد ولی‌مرگ عبارت‌ازخراب‌شدن‌اعضااست بناءً علیه‌ازجهت و علاقه‌ومناسبت بمرگ سوال‌ازمستقبل‌هیچ‌معنی‌ندارد .

٢ ـ زمان مرگ رامی پوشاند در مدتیکه به‌داخل زمان حیات گذار می‌شوی‌تصورو تخیل از انقطاع زمان برای تومکن نیست .

٣ ـ سبب تأثیر نا کردن فکر برمرگ انسان ها بقدریکه مأمول است که ما فطرةً متصف بفعالیت میباشیم وازینجهته درخصوص مرگ اصلا به‌فکر کردن مجبور نیستیم . کانت

٤ ـ آیا بعد از مردن حیات هست یانه ؟ آوردن این کلمه برزبان یعنی تفسیر و تشریح این دو سوال منتج دو سوال دیگر است بروجه آتی :ـ آیا زمان خاصهٔ یك محصول تفکر ماست که بواسطهٔ جریان زمان تحدید شده است .

یااینکه ازشرائط لازم وجود تمام موجودات است ؟ طبیعی است که زمان برای وجود تمام موجودات شرطی نیست که لازم باشد .

اثبات آن : وجود یك چیزی را که تابع زمان نبوده ماحس کرده‌ایم که این هم زمان حیات حال ماست .

دوم : آیابعداز مردن حیات است ؟

جواب این سوال به سیر مظهریت وبعث بعدالموت [این دوجواب لازم است] آیافکر درخصوص زمان درست است ؟ یااینکه علم ما راجع به حیات زمان حال درست است .

٥ ـ آنانیکه وجود حیات را درزمان حال فکری کنند یعنی یك آدمیکه ازحیات ابدی بی خبراست نسبت به حیات مستقبلش یك سوال هم ایراد کرده نمی‌تواند .

فصل سوم

برای یك آدمیکه به حیات روحانیه زندگانی می کند مرگ برای وی دهشت انگیز ومخوف نمی توانشد .

١ ـ مرگ انسان‌هارا بسیار به آسانی ازتمام آلام ، مزاحم ومصائب جهان خلاص میکند حتی آنانکه به حیات ابدیه ایمان واعتقاد نمی کنند هم مرگ را ازهمین جهات تمنا خواهند کرد . برای انسان هائیکه حیات جدیدرا انتظار می کشند وبه حیات ابدیه قائل هستند مرگ را پیشتر تمنادارند لیکن سبب چیست که قسمتی بزرگ ازانسان‌ها مرگ را نمی‌خواهند بلکه از مرگ ترسیده نفرت می کنند ؟

بلی قسمت بزرگ بشریت روحانی نبوده به حیات جسمانی معتقداند . (باقیدارد)

تهذیب نفس

قصیدهٔ ایست از میرزا صائب اصفهانی منحصر بفرد که در نسخه های خطی و چاپی که ازین شاعر نامدار در دست است مندرج نیست و تنها در حاشیهٔ فرهنگ خطی زبدة‌الفواید نام که هم نسخهٔ منحصر بفرد است ثبت بوده وما از آنجا نقل نموده‌ایم

تا نگردیده است خورشید قیامت آشکار — مشت آبی زن بروی خود زچشم اشکبار
در بیابان عدم بی توشه رفتن مشکل است — در زمین چهرهٔ خود دانه اشکی بکار
مزرع امید را زین بیشتر مپسند خشك — برگ جان نشتری زن قطرهٔ اشکی ببار
دیدهٔ بیدار میباید رهٔ خوابیده را — تا نگردیده است صبح از خواب غفلت سر برار
شبنم از روشندلی آیینهٔ خورشید شد — ای کم از شبنم توهم آیینه را کن بی غبار
مشت خاکی از ندامت بر سر خود هم بریز — باد پیمائی کنی تا چند چون دست چنار
مدت پیش وپس برگ خزان یکساعت است — برگ رفتن ساز کن از رفتن خویش وتبار
هر که یکدم پیشتر برخیزد ازخواب گران — گم نسازد دست وپا چون کاهلان دروقت بار
انتظار شهپر توفیق بردن کاهلی است — خویش را افتان و خیزان بر بکوی آن نگار
مور را ذوق طلب آورد بیرون بال وپر — غیرتی داری توهم پای طلب از گل برار
چند باشی همچوخون مرده بنهان زیر پوست — غیرتی کن پوست را بشکاف برخود چون انار
چند خواهی درمیان بیضه بود ای سست پر — بال برهم زن برابر بام این نیلی حصار
تا بکی در شیشهٔ افلاك باشی همچو دیو — نالهٔ آتش فشانی از سر غیرت برار
رشته طول امل را بازکن ازپای دل — از گریبان فلك مانند عیسی سر برار
پاك ساز آیینهٔ دل را زرز نگار هوس — تادر اید شاهد غیبی بروی چون بهار
آرزو تا چند ریزد خار در پیراهنت — شعلهٔ برخار خار آرزوی دل گمار
صحبت عشق وخموشی در نمیگیرد بهم — می شکافد سنگ را از شوخ چشمی این شرار
زود خودرا برسر بازار جانبازان رسان — چون زنان پیر در بستر مکن جان را نثار

چون لب پیمانه می بوسد دهان تیغ را — هر که از آینهٔ آغاز دید انجام کار
نیست از زخم کجك اندیشه پیل مست را — عاشق پر دل نیندیشد زتیغ آبدار
ارمغانی پیش یوسف بهتر از آینه نیست — چهرهٔ دل را مصفا ساز از گرد غبار
بردو عالم آستین افشان ید بیضا ببین — پاك کن حرف طمع از لب دم عیسی برار
صبر کن از نعمت دونان بخوناب جگر — چندروزی همچومردان برجگردندان فشار
زخم دندان ندامت در کمین فرست است — برزبان حرفی که نتوانگفت آنرا برمیار
تانگیرد خوشه اشك ندامت دامنت — در قیامت آنچه نتوانی دروکردن مکار
هر سیه کاری که اینجاسینه هاراداغ کرد — چون پلنگ ازخواب خیزد روز محشر داغدار
هر که چون افعی در اینجا بیگناهان را گزید — سر برون آرد ز سوراخ لحد مانند مار
چون سبکباران زصحرای قیامت بگذرد — هر که از دوش ضعیفان بیشتر برداشت بار
برهریر گل گذاردپای درصحرای حشر — هر سبك دستی که بردارد زراه خلق خار
تیره روزان را درین منزل بشمعی دستگیر — تاپس از مردن ترا باشد چراغی برمزار
جوی شیرانگبین کذحسرتش خون میخوری — درر کاب تست دل را گر کنی پاك ازغبار
حلهٔ فردوس کزنور است تاروپوداو — رشته های اشك تست آن حله هارا پودو تار
چشمه کوثر که آبش میدهدعمر ابد — دارد از چشم گهر بارتونم درجو یبار
داری آتش زیرپا در کار دنیا چون سپند — در نظام کاردینی دست داری درنکار
فارغی ازدرد دین زاندیشهٔ دنیاولیك — جمع اسباب زمستان میکنی اندر بهار
نفس کافر کیش را درزندگی در گورکن — تابمانی زندهٔ جاوید در دار القرار
ربنا انا ظلمنا ورد خود کن سالها — تاچو آدم توبه ات گردد قبول کرد کار
ورد خودکن لا تذریك عمر چون نوح نبی — تاز کفار وجود خود بر انگیزی دمار
گرهمه جبریل باشد استعانت زومجوی — تاشود آتش گلستان برتو ابراهیم وار
دامن ازدست زلیخای هوس بیرون بکش — تاشوی چون ماه کنعان در عزیزی نامدار
زیر پا آور هوای نفس دیو خویش را — چون سلیمان حکم کن برجن وانس ومور ومار
چون کلیم الله نعلین دو عالم خلع کن — تا ز رود نیل ساغر بخشدت پروردگار
تا برائی عیسی همچو بر سپهر چارمین — چار پای طبع را بگذار در این مرغزار

از صراط المستقیم شرع پا بیرون منه — تا توانی کرد فردا ازصراط آسان گذار
دست زن بر دامن شرع رسول هاشمی — زانکه بی آن بادبان کشتی نیاری برکنار
باعث ایجاد عالم احمد مرسل که هست — آفرینش را بذات بی مثالش افتخار
تا نیامد رائض شرع تو در میدان خاك — سرکشی نگذاشت از سرابلق لیل و نهار
کفرشد با خاك یکسان با فروغ گوهرت — سایه خواباند علم خورشیدچون گردد سوار
بود چشم آفرینش در رگ خواب عدم — کز صبوح بادهٔ وحدت تو بودی میگسار
ساقی ابداع چون مهر از لب مینا گرفت — چشم بیدار تو بودش ساغر گوهر نگار
بوسه ها بر دست خود زد خاتم استاد صنع — تا شد از لوح تو نقش آفرینش کامگار
اهل دنیا را ز راز آخرت دادی خبر — خواندی از پشت ورق روی ورق آشکار
محو گردیدند از روی تو یك سر انبیا — ریزد انجم چون شودخورشید تابان آشکار
پنج نوبت گوفتی در چار رکن و ششجهته — هفت اقلیم جهانرا چون شتر کردی قطار
در رهٔ دین باختی دندان گوهر بار را — رخنهٔ این حصن را کردی بگوهر استوار
از جهان قانع بنان خشك کشتی وز کرم — نعمت روی زمین بر امتان کردی نثار
ماه را کردی بانگشت هلال آساد و نیم — ملك بالارا مسخر ساختی زین ذو الفقار
کردی اندر گام اول سایه را از خودوداع — چون سبك باران برون رفتی ازین نیلی حصار
گنگ را درپلهٔ معجز در آوردی بحرف — ساختی خصم دودل را چون ترازو سنگسار
چون سلیمان است کز خاتم جدا افتاده است — کعبه تاداده است از کف دامنت بی اختیار
چون بهار ازخلق خوش کردی معطر خاك را — رحمةً للعالمین خواندت ازان پرور دگار

یاشفیع المذنبین صائب فدای نام تست
ازسر لطف و کرم تقصیر اورا در گذار

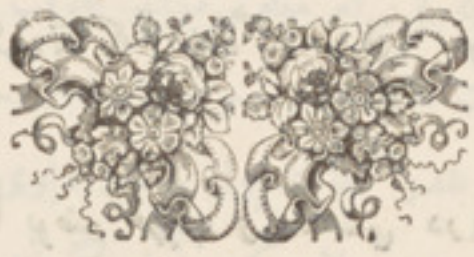

ازطرف مترجم :

ناولیکه ذیلاً ترجمهٔ آن بنظر خوانندهگان محترم میرسد یك ناول ادبی چینی است که بفرانسه ترجمه شده ومن آنرا ازفرانسه بفارسی ترجمه کردم.

درترجمهٔ این ناول برای اینکه ریخت عبارات وسبك تحریر اصلی آن ازبین نرود ، حتی المقدر سعی کردهام که بدون تصرف ترجمه نمایم ، شاید بساطت وسادهگی آن جالب توجه نشود ، مگر بهرحال درقطار نمونه بشمار خواهد رفت .

ناول چینی :

ترجمه از مجلهٔ مرکور دو فرانس

مترجم عبدالرشید لطیفی

شب محجوب

یکی از شبهای خزان بود ، هزاران هزار ستاره در آسمان لاجوردی میدرخشیدند . شب ازنیمه گذشته و سکون و آرامش طول ساحل را مرورکرده ، احدی در ایاب و زهاب نبود . روشنائی کم رنگ چراغها که بواسطهٔ جال خاکستری رنگ شب طولانی و مطنب شده بود ، اینجا و آنجا سایهٔ یك عمارت یا تیریك تلگراف را مرئی می نمود . در کنار کوچه دو یا سه عرابه هنوز ایستاده اما سوچیان آن بخواب رفته بودند . هیچ صدا و ندائی درین کوچهٔ متروك بسامعه نمی خورد . گاه گاهی از دور آواز تصادم یك گلولهٔ بار بر روی پل کدام کشتی یا تغیریك اتومبیل سکوت عمومی را اخلال مینماید . اما آرامش و سکون پر مهابتی که این شب زیبای خزان را حزن انگیز و آواره ساخته بود ، هر همهمه و آوازی را خفه و مستور مینمود . بعضی سایه های رعنا و دلکش از افق غبار آلود جدا شده و درین لحظهٔ شب که سکون تیره و حزن انگیز آن را خفه و گرفته ساخته بودبطرف راه (نایکن) پیش میرفتند . و معلوم میشد که از آواز قدمهای خود هم ترس داشته و به احتیاط آنرا نرم و خفیف بر روی زمین میگذاشتند ، خیلی سعی میکردند که زننده گی صدای خود را هم بقدر ممکن نرم و خفیف نمایند .

انعکاس آواز پایها و کلمات آنها بوضع غریب و مدهشی درین آرامش عمومی و وسیع بگوش میخورد .

هوتشن Hutschin حالا خود را چگونه می بینی ؟ . . . آیا لباست را بدل کردی ؟ میترسم سر کشتی هم مثل چند دقیقه پیشترغشیان نکنی .

کسیکه حرف میزد جوان زیبائی تخمیناً ۱۹ ساله بود که سیمای روشن و نجیبی داشت . حلاوت چشم های قشنگ و دلربائی مقاومت ناپذیری که در چین های لب های او جمع شده بود یك برازنده گی وزیبائی دلکشی داشت ، صحت جسمیٔ او ناقص و ضعیف معلوم میشد ، حتی حینیکه تبسم می‌نمود سیمای رنگ پریده اش بطور غیر محسوسی آثار حزن وگرفته گیٔ را که داشت دور میکرد ، وبااینکه خودش از اهالیٔ شمال بود ، اما ترنم خوش آیند صدای او هیچ زنده گی وخشونت این ناحیه رانداشت .

هوتچن Hutschin که طرف خطاب این شخص بود ، بیست وپنج یابیست وشش مرحله از زنده گانی را قطع کرده وشاید بیش از اندازه نوشیده بود، زیرا گونه های او گلابی رنگ بود . اما این برافروخته گی آیا از شراب بوده ؟ . . . ویااینکه بواسطهٔ ریختن اشك زیاد پیدا شده بود ؟ . . . بهر حال یك سرخیٔ شدیدی چشم هایش را پوشانده ویك سحاب غصه وتالم بالای مژه های او بار شده و تبسم اجباریٔ که میکرد یك حزنی راکه بخوبی کتمان کرده نمیتوانست آشکار میساخت .

این جوان در عمر از رفیقش بزرگتر بوده ولباس آبیٔ کم رنگش بالباس خاکستریٔ تمیز او خیلی برازنده گی وموزونیت داشت . قیافهٔ او درین لحظه بی یك خصوصیت بارزی بیك فارقهٔ دیگری ملبس شده بود . کالر کمی مستعمل ودستمال گردن چارخانهٔ سرخ او یك وضعیت بی آهنگی وبی اعتنائی به او میداد به‌استماع کلمات جوانیکه اورا مخاطب قرار داده بود یك کمی سر خود را دور داده وبادست راست خود دست چپ اورا گرفته وبایك تبسم شیرینی جواب داد :

تشکر ، چه‌سشن ، عفوکن ، اگر ترا اینقدر دیر برای همراهیٔ خود نگاهداشتم .

عقب آنها دوجوان دیگر به‌عمر ۲۷ یا ۲۸ سالگی که برحسب ظاهر رفیق مکتب هوتشن بودند ایستاده ویکی از آنها که بزرگتر معلوم میشد بجواب مسارعت ورزید :

چه فؤ - بین ماوشما حاجت به‌کلمات رسمی ومؤدبانه نیست ، اما فراموش کرده ام از تو بعضی چیز های مهم را بپرسم ، آیا بقدر کفایت پول باخود داری ؟

تشکر ، هوسچن بمن بیست دلار که هنوز نگرفته ام قرض داده است ، البته این مبلغ برایمن کافی خواهد برد(هوچه فئو) و (هوچه‌سشن) از رفقای خودپیش افتاده وهر چهارآنها

ازهوتل چه‌فئو خارج شده راه‌کنار ساحل یانسی کیان Uensehian را گرفته روان‌شدند .

درعرض راه خطوط ترامواى رامروز کرده ودرظرف بیست‌دقیقه طول ساحل راطی کرده به‌بندر گاه مواصلت نمودند .

بالای کشتی هائیکه به زمزمهٔ موجها بخواب رفته بودند روشنائی طلائی بعضی چراغها میدرخشید هرچهارنفر اینها دریکی ازاین کشتی‌ها بلند شده وملازم کشتی رابیدار کردند .

بعد از دخول دراطاقیکه ملازم کشتی برایشان باز کرده بود چه فئو برفقا یش گفت :

از شب خیلی گذشته است ، رجا میکنیم واپس به خشکه بروید ، در مقابل اینقدر زحمتی که برایمن کشیده وازجای بسیار دوری مرا همراهی گردید نمیدانم چگونه ازشما اظهار تشکروامتنان نمایم.

چه‌سشن اظهار داشت :

رجامیکنم شماپیشتر ازمن بروید ، دراینجا من ترجمان احساسات شما خواهم بود .

هوچو فئو درحالیکه به‌آهسته گی به‌شانه‌های چه‌سشن میزد برایش توصیه کرد :

توهم همرای اینها برو ، در غیر آن‌من مشوش خواهم شد اگرترا بگذارم که‌در چنین لحظه تنها بروی .

چه‌سشن بتبسم کنان‌جواب داد :

خیر برایمن آنقدرمهم نیست ، فقط آنهاباید بروند ، زیرافردابسرکار خودمیروند ویك‌شب بیداری طویل البته خسته‌گی آور است .

چه فئو در حالیکه از افکار چه سشن ترجمانی میکرد اصرار نمود :

رجامیکنم بروید ، هوسچن رایك لحظه دیرتر باخود نگاه میدارم .

چه فئو رفقای خودرا تابه ساحل همراهی کرده ودر بازگشت از دست رفیق خود گرفته داخل اطاق شدند .

این واپور بزرگ و مستعمل که سرعت محدودی داشت مسافرین آن کم بوده ویکی از بستره های اطاق چه فئوتاکنون اشغال نشده بود .

بمجرد بسته شدن دروازهٔ اطاق یك احساس مرموزی مثل برق چه فئور اتکان داد . در قلب چه سشن نیز که در زیر شعاع چراغ قرار گرفته وسر خود را بیك سکوت و خوشی سنگینی پائین گرفته بود یك احساسات مغشوش و درهم تولید گردید .

از ملاحظهٔ سیمای موی رنگ چه سشن ، چه فئو نتوانست که پیش ازین جوش احساسات محبت خویش را نگاهدارد ؛ از جای خود بلند شده و یادودست دست های رفیق خود را فشار داده ودر حالیکه چشم های خودرا بچشم های او دوخته بود لطف کارانه به او گفت :

چه سشن - بیا همرای من برو ، هر دو یما یشهرآ . . . . میرویم .

قبل ازآغاز بکلام فکر کرده بود : آر تور ریمبود بیست ویك سال دارد . . . . پول ورلن در سنه ۱۸۷۲ ... مناظر و دور نماهای شهر مادری ، محبت ها و عشق پاك ومعصوم آنها .....

این آرزو ایکه تخمیناً باور نکرد نی گفته میشد در نقطهٔ مواصلت به مقصود بنظر میرسید . چه فئو به این امیدیکه چه سشن را با خود برده وبرای چند مدتی اورا در آنجا نگاهدارد میسوخت ، البته در تنهای چه‌سشن اسباب تسلیت اورا هم فراهم خواهد ساخت ... اماچه سشن گوئی شکاریك مجادلهٔ داخلی که چاره‌وگریزی‌ازآن نباشد بوده‌و باحالت سکوت نظر های تردید آمیز خود را برفیقش‌دوخته بود .

محبت و عاطفه در سینهٔ چه فئو موج زده و درین دفعه باز هم ابرام نمود .

چه سشن بسیار فکر نکن . قبول کن ، هردوما با این کشتی مسافرت می نمائیم :

چه سشن کمی خود را جمع کرده قرار عادات خویش تبسم کنان جواب داد :

چه فئو ما بسیار وقت خواهیم داشت که بعد ها یکدیگر را به بینیم- چرا اینقدر عجله داری؟ امید وارم که گذارشات حیات خود را در شهر (آ) به تفصیل به من بنویسی ، و مخصوصاً زندگانی قلبیت را ، از این طرف منهم از خود را بتو نقل خواهم کرد و به این ذریعه برای همیشه هردو یما یك جا خواهیم بود ، حقیقتاً جرئت نمیکنم به آیندهٔ خود که چه پیش رودارم ، بسیار فکر کنم ، میترسم وقتیکه جدا شدیم محبت مادوباره سرد نشود ویك حریف دیگر به قوت محبت وعاطفهٔ مارا از هم جدا نماید : و اگر چنین واقع شود ، البته مالایق وسزاور دوست های حقیقی نخواهیم بود ، دوست لایق ومرجح ما کسی است که قلب مارا می‌شناسد ، آیاتاهنوز قلب مرا نمی شناسی ؟ . . .

یك لحظه چه فئو به چشم های پر از اشك چه سشن نگاه کرد ، امواج محبت و عاطفه در گلویش موج زده ودر حالیکه سرش را به شانهٔ دوستش تکیه داده بوددرجواب اظهار داشت:

چه میگوئی ؟ اگر قلب ترا نمی شناختم ، کی اصرار میکردم که بامن بیا ، صدای لرزان او نظیر یك طفلی بود که گریه کرده وپسان از گریه کردن خسته میشود ، چه فئو چشم های

خود را برروی شانهٔ چه سشن پنهان کرد ، چه سشن قطرات گرم اشك را که روی شانه اش را ترکرده واز آنهم بداخل نفوذ کرده بود حس کرد و خودش هم درین لحظه از ریزش اشك خود داری نمیتوانست، بعدازلحظهٔ که درین حالت گذشت چه سشن با انگشت های خود اشك‌هائی را که در رخسارش جریان داشت پاك کرده و بهمان حالت سکون دایمی خویش از نظر روشنائی خفیف چراغ را دور نمیکرد .

هوای ساکن و بی صدای شب مهیب و سنگینیٔ قبر را داشت ، در کشتی هور را های ملاحین بلند شده و تراقه های زنجیر های آهنین که بهم پیچانیده میشد در هوا انعکاس میکرد ، چه فؤ میدانست که واپور خود را برای حرکت آماده مینماید و برای مشایعت چه سشن تا به ساحل خواهد رفت ، درین لحظه حزن و غمگینیٔ گوارائی که قلب او را استیلا کرده بود مانع بر خاستنش شد و برای چند دقیقهٔ دیگر هم سر بحرکت او بر روی شانهٔ چه سشن استراحت کرد . درین لحظه آواز دروازه بلند شده و چه سشن پرسید :

یك صدا از خارج جواب داد :

کشتی لنگر ی بردارد ، باید دوست های مسافرین به ساحل عودت نمایند .

چه شسن با کسالت و آهسته‌گی از جای خود بلند شده و چه فؤ او را تعقیب کرد و به خوشی ازاطاق خارج شدند وقتیکه درمقابل زینهٔ که از کشتی بزورق پائین میشود رسیدند چه‌سشن ایستاد و چه فؤ دست او را گرفته و در حالیکه گونه هایش ارغوانی شده بود چه سشن زبان به عذر خواهی کشاده و با صدای آهنگدارش گفت :

مرا عفو کن ، بسیار متاسفم که نمیتوانم در تنهائی این مسافرت طولانیٔ ترا تسلیت دهم . از طرف من پریشان خاطر نباش ، بمحافظت خود سعی کن و اگر به پیکن رفتی بمن اطلاع بده ، چه‌فؤمیخواست رفیق خود را تا به کوچهٔ که در امتداد ساحل واقع بود همراهی و مشایعت نماید اما چه سشن قبول نکرد . چه‌فؤ بر روی عرشهٔ کشتی ایستاده و مردمك چشمهای خود را خوب باز میکرد تا بخوبی کسی را که در تاریکیٔ شب دور شده میرفت تشخیص بدهد .

بمجرد خارج شدن از بندرگاه سایهٔ رفیقش آهسته آهسته کوچك شده وبالاخر یك نقطهٔ سفیدی شده بود که بطرف شمال دورشده میرفت . گاه گاهی این نقطهٔ سفید در رو شنائی پدیدار شده و سپس دو باره در تاریکی غرق میشد . فعلاً بیشتر نامرئی وبسیار دور گردیده دفعتاً

ناپدید شد . چه‌فئو که تا کنون بهمان محل سابق خود بحرکت ایستاده بود میگذاشت که‌نگاهش درابعاد وسیعهٔ شناوری کرده ومعدوم شود .

سپس هوای شب را باشش های مملوتنفس کرده سرخودرا بلند کرد وستاره ها را دید که درفضای لاجوردی از سرما میلرزند . درین لحظه یك حزن عمیق که نتوانست علت آنراتشخیص بدهد اورا استیلا کرد . درجوانی او به‌ژاپان تبعید شده وچندین دفعه لذت حزن ومرارت‌جدائی ها وتنها ئیها وبیکسی های مسافرت را چشیده بود . در ینصورت نباید در جدائی این رفیقش که کم مدتی میشد بااو آشنائی پیدا کرده بود زحمت وخفقان حس نماید . معهذا هر چیزی قلب متحیر ومضطرب او را آزار میداد . منظرهٔ شبانهٔ دریا ، ناپیدا شدن سایهٔ ضعیف چه‌شسن ، مملکت زیر تهدید وخطر او ، این شب نیمه تاریك و حزن آور ، نجوم مرتعش و لرزان خزان، همه برای او درد وتالم القا میکرد ، ودر بین اینهمه خیالات تلخ وناگوار تخیل آیندهٔ تاریك او وخیال سخت ضعیف دوستش اورا بگریه آورد .

چه فو از هوای خاکستری رنگ شب فرار کرده وداخل اطاقش شد .

از آثار طبع شاعر و رسام فاضل ایران آقای ارژنگی که باین تازه گی با دوقطعه فوتوی مجسمه های سعدی و مجنون که از برجسته ترین کار های شان بشمارمیرود بمجله کابل اهدا نموده اند .

آرزو

هوس دیدن رخسار نگاری دارم — آرزوی صنم و بوس و کناری دارم
تا کنون در صدد فضل و هنر بودم اگر — پس از این میل به آواز و بتاری دارم
نخل صنعت که بجز درد والم بارنداد — از توای عشق ندانم که چه باری دارم
ترسم آخر سر این کار تهی پا بفرار — چون بگویم بتو باتو سر و کاری دارم
گل صنعت نتوانم که کنم خوار از آن — این همه صبر به جور خس و خاری دارم
خنده بر جمع رقیبان فرو مایه زنم — تا نفهمند که چون حال فکاری دارم
کی کنم شکوه زنیرنگ رقیبان حاشا — من ازین کار بسی ننگی و عاری دارم
پست و کوته نشود طبع بلندم اکنون — که زبیداد فلک دست نداری دارم
بارها تیر مراد هنرم خورده بسنگ — باز با عزم قوی قصد شکاری دارم

سیب و بچه

کودکی رهگذری سیبی یافت — شادشدجانب مادر بشتافت
مادرش گفت چه جستی جانم؟ — که بدینگونه ترا گونه بتافت
سیب خود بچه بمادر بنمود — گفت یکی همچوترا سیبی بود؟
مادرش تنگ درآغوش کشید — بوسه ها ازسر رویش بربود
شد چو ازمادر خودبچه جدا — رفت برکوچه و برزن چوصبا
هر کرا دید نشان دادش سیب — گفت: داری توچنین سیبی را؟
ناگهان بر در باغی برسید — اندر آنجای یکه پیری دید
سیبك خویش بآن مرد نمود — گفت: کس سیب بدینگونه شنید؟

این مجسمه از شاعر بلند پایهٔ پارسی زبان حضرت سعدی ساخته شده است و از آثار آقای ارژنگی است .

این مجسمه قیس عامری را که در میان شعرای ایران (مجنون) مشور است نشان میدهد
که در لب جوی و زیر بید مجنون نشسته و خوابیده است .

مرد خندید به عقل کودك — که نداند مزهٔ قند و نمك
درجواب سخنش هیچ نگفت — که زدی قاز فگندی جفتك
پیربا هوش وخرد گشت روان — برد او را بسوی سیبستان
طفل چون سیب درختانرا دید — مال خود کرد بزودی پنهان
با ادب گفت بدهقان که عمو — سیب داری تو بدینسان نیکو
از چه نمائی بمردم چون من — پاسخش داد . نیم بچه چو تو
این سخن شیخ سخندان گوید — (مشك آنست که خودمی بوید)
باغبان ساکت و صامت درباغ — طفل فریاد زنان ره پوید

رباعی

صنعت که ورا بقیمت جان دارم — امروز ببین چه سود از آندارم
برجای زرو سیم و جلال وحشمت — بد کرد رقیبان فراوان دارم

جزای عمل

شوفری را شنیدم اندر راه — یکزن و بچه را فگند بچاه
بهر یکمشت سیم و زرناکس — هستی آن دوکس نمود تباه
خم شدآنکه بقعرچاه فگند — پی تسکین قلب خویش نگاه
دید دارند نیمه جان و هنوز — می کنند آه وناله گاه بگاه
شد بتشویش از بزرگ خطا — کرداندیشه زین ستمگر گناه
که مبادا خبر شود مردی — نیمه جانی در آورد از چاه
روزگار شوفر سیه گردد — شود عدلیه زین ستم آگاه
گفت سنگی بیفگنم سر شان — کس نباشد دراین قضیه گواه
جانی بی تمیزوبی ادراك — رفت سنگی بیاورد ناگاه
افعی شد ز زیر سنگ بلند — وانچنانش گزید که گشت سیاه

ایکه از بهر جیفهٔ دنیا میخوری خون بندگان خدا
این حکایت بخوان وعبرت گیر تانه بینی ستم بخلق روا

سوز دل صنعتگر

مرغ دل در قفس سینه دگر گشته خوش زانکه اورا نفسی نیست ومردم راگوش
روزگاری که تودیدی همه برگشت کنون دیك آمال بیفتاد ازآن جوش و خروش
نیست امید ازاین پس هنری سرزندم آنچنان بی هنران برده زمن دانش وهوش
گوهر صنع وهنر را بکف خاك نهم در محیطی که رسد کاربه خرمهره فروش
دل! من مرده وروحم کسل و حیرانم بهر این مرده چه حاجت که بدوزی پاپوش
دوش صد شکوه من اززندگی خود کردم لیك امروز بیاید که برم رشك بدوش
من که بر شیر زنحوت ننمودم تمکین گوید امروز جهانم که بکش منت موش
رفتگان گفته که کس نوش نه بیند بی نیش من دوصد نیش بدیدم که بودش یك نوش
ای پسر بهر هنر کوشش بی جا منما توخرد مندشووچون من دیوانه مکوش
یار بگذشت و ترش کرد رخ وبامن گفت آخرش این بود آنکس که نشد پندنیوش
بارغم ریشهٔ عمرت کند ازپا رسام
دست گیری نکند گرصنم باده فروش

رباعي

ناخوانده بیامدی بتامنزل من ناداده برفتی زچه کام دل من
انصاف بده جز غم واندوه چه شد از آمدن ورفتن توحاصل من

دیگری

بیچاره دل ازهجر رخت خون گردید گردید چو خون زدیده بیرون گردید
رسام که لاف عقل میزد دیروز امروز زعشق یار مجنون گردید

تاریخ :

روات افغانستان در حدیث

نویسنده قاری عبدالله خان

ابن ابو ذیل :

ابو عبدالله محمد ابن عباس هروی حافظ ، ثقهٔ نبیل و دارای ثروت و عزت تمام بود بحدی که در هرات نظیر نداشت تا پنجهزار خانه را از حاصل املاك خود نفقه میداد در وضو و نماز منتها درجه از ترتیب ، آداب و خشوع رعایه میکرد . حافظ ، ثقه نبیل بوده . در ۲۹٤ تولد و در ماه صفر ۳۷۸ شهید شد .

خطابی :

علامه ابوسلیمان احمد ابن محمد ابن ابراهیم ابن خطاب بستی در نیشاپور ، بغداد ، بصره و مکه حدیث استماع نموده دارای مؤلفات عدیده است از قبیل (معالم السنن) شرح اسمای حسنی . کتاب‌العزلة و غیره ثقه و ثبت بوده اشعارجیدی درعربی گفته . خطابی در ششم شهر ربیع‌الآخر سنه ۳۸۸ ترك حیات کرده .

جارودي :

ابوالفضل محمد ابن احمد ابن محمد هروی در علوم تخصیص در حفظ حدیث نظیر نداشت . عفیف ، پارسا و از دنیا باندك قانع بود و اول شخصی است که در هرات به شرح حال رجال حدیث پرداخت .

شیخ‌الاسلام و سائر اهالی هرات ازو حدیث روایت کرده اند شیخ‌الاسلام وقتی ازو روایت میکرد نامش بتعظیم میگرفت و بلقب امام اهل مشرق یادش می نمود جارودی درماه شوال سنه ٤۱۳ وفات کرد .

مالینی :

ابو سعد احمد ابن محمد انصاری هروی مالینی صوفی معروف بطاوس الفقرا درخراسان، شام عراق ومصر استماع حدیث نموده . ثقه متقن صاحب حدیث واز اکابر صوفیه است . کتاب (اربعین صوفیه) از تصنیفات اوست . درماوراء النهر ، اصفهان ، مصرو حجاز سیاحت کرده . وفات او سه‌شنبه هفدهٔ ماه شوال سنه ٤۱۲ واقع شده .

سرخسی :

ابوالحسن علی ابن احمد ابن عمر سرخسی استماع حدیث وکتابت آن بسیار نموده لیکن روایت اندك کرده ثقه است . وفات درجمادی الاخری سنه ۳۷۹ .

فرات :

ابو یعقوب اسحاق ابن ابو اسحاق ابراهیم سرخسی هروی دارای مؤلفات عدیده است ازجمله تاریخی نوشت در دوجلد مشتمل بر شرح حال ووفات علمای امت از عهد پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم تاسنه ٤۲۹ که سال وفات خود اوست . حافظ ، زاهد بوداز دنیا باندك قناعت و در علم وسعت نظر داشت . شیخ الاسلام خواجهٔ انصار استماع حدیث ازو کرده . تولد ابویعقوب سنه ۳۵۲ ووفاتش چنانکه درفوق ذکر رفت سنه ٤۲۹ بوده .

ابو ذر هروي :

عبد ابن احمد ابن محمد انصاری مالکی هروی در هرات ، سرخس بلخ مرو ، بصره ، بغداد دمشق ومصر استماع حدیث کرد . بعدها درمکه مجاورت اختیار نموده معجمی در شرح حال شیوخ خود تالیف کرده . مؤلفات دیگری نیز در حدیث وغیره دارد . ابوذر در سنه ۳۵۵ تولد ودر سنه ٤۳٤ وفات نمود .

ابونصر سجزي :-

عبیدالله ابن سعید ابن حاتم وائلی بکری سجزی نزیل حرم و مصر در خراسان ، شام ، حجاز عراق و مصر استماع حدیث نموده (الامانةالکبری) کتابی در مسئله قرآن از آثار اوست در حفظ بر اقران برتری داشت . در مکه سنه ٤٤٤ وفات یافت .

دربندی :-

ابوالولید حسن ابن محمد ابن علی بلخی در بغداد و دمشق حدیث استماع نموده . روی الحفظ لیکن صدوق بود . وفات او در سمرقند سنه ٤٥٦ .

وخشی :-

ابوعلی حسن ابن علی ابن محمد ابن احمد ابن جعفر بلخی وخشی در عراق شام و مصر استماع حدیث نموده بعضی او را بقدر تهمت زدند ولی .

حافظ فاضل ثقه است . سماعش بسیار بود اما روایت اندك می نمود . گویند خواجه نظام‌الملك مدرسهٔ در بلخ بنا کرده وخشی را دران مدرس ساخت و سنن ابوداودرا ازو خواند وخشی در علوم حدیث، لغت ونحو خبرتی بسزاداشت. وفات او در پنجم ربیع‌الآخر سنه ٤٤١ روی داده شیخ‌الاسلام .

ابو اسماعیل عبدالله ابن محمد ابن علی انصاری هروی دارای فنون فضائل وانواع محاسن بود در تائید دین وترویج سنت ذره مداهنه روا نمیداشت ازین‌جهت بارها زحمتها دیده و مشقتها کشیده سیصد هزار حدیث با اسناد یاد داشت شیوخ او بقبول خودش بسه صد نفر میرسد که از ایشان حدیث شنیده و نوشته همه صاحب حدیث و بر طریق سنت پی سپر بودند . شیخ در تفسیر ، حدیث عربیت ، تواریخ ، انساب و تصوف بی نظیر بود مذهب حنبلی داشت . آثار شیخ چنانکه آقای جویا نوشته اند متعدد است ازجمله منازل السائرین او بقول مؤلف تذکرة الحفاظ درنظر ارباب تصوف بسیار قیمت دار و موافق باذواق و مواجید اینطایفه است درین کتاب مسئلهٔ محو و فنا را موافق بتوحیدشهود بیان نموده رویهمرفته بیانش درین کتاب سبك‌مخصوصی داشته جدا از سبك صوفیهٔ تا بعین . شیخ روز جمعه دوم ماه شعبان وقت غروب آفتاب سنه ٣٩٦ تولد و در ماه ذیحجهٔ سنه ٤٨١ وفات کرد .

مسعودابن ناصر :

مسعود ابن ناصر ابوسعید سکزی در سجستان هرات ، نیشاپور اصفهان و بغداد استماع حدیث نموده . حافظ ضابط متقن بوده . وفات جمادی‌الاول سنه ٤٧٧ .

محمد ابن حسن

ابوسعید محمد ابن حسن مکی هراتی از عباد محدثین است در مصر و مکه و بغداد استماع حدیث نموده حفظی بتمام داشت . وفات او در هرات بماه شعبان از شهور سنه ٤٩١ اتفاق افتاد .

ابن مرزوق :

ابوالحسین عبدالله ابن مرزوق هروی از موالی شیخ الاسلام‌است نخست در هرات از شیخ‌الاسلام و سائر محدثین و بعد در ری ، اصفهان ، همدان ، کوفه و واسط حدیث استماع کرد حافظ متقن بود . تولد ابن مرزوق در سنه ٤٤١ و وفات در ماه جمادی دوم سنه ٥٥٧ واقع شد .

بغوي :

ابو محمد حسین ابن مسعود بغوی صاحب تفسیر معالم‌التنزیل و شرح‌السنه و تهذیب و مصابیح حافظ امام متعبد قانع بود اهالی مرو ازو حدیث روایت کرده اند وفات در مرو ماه شوال سنه ٥١٦ بعمر هشتاد روی داده .

سمعانی :

ابوبکر محمد ابن منصور سمعانی مروزی در مرو ، نیشاپور ، بغداد ، کوفه و حرمین استماع حدیث نموده درین‌فن بمنتهای مهارت رسید چنانکه نوبتی درمجلس وعظ اوبعضی که ازمهارتش درین‌فن انکار داشتند بگفتهٔ خوداو امتحاناً ده حدیث‌را نوشته اسناد بعضی را حذف وازبعضی‌را بهم درآمیختند سمعانی‌فورا هراسم‌را بجایش نهاده ترتیب‌داد . سمعانی درسن ٤٣ بماه‌صفر سنه ٥١٠ وفات‌کرد

اسجافی :

ابوالعلاء صاعد ابن سیار هروی‌حافظ‌دارای‌اتقان وکثرت روایت بوده . درسفر حج استماع حدیث دربغداد نمود . وفات‌او بقریهٔ غورك‌هرات درذیقعد سنه٥٢٠ اتفاق افتاد .

حافظ ابوالنضر

عبدالرحمن ابن عبدالجبار هروی محدث هرات بقول تذکرة الحفاظ ازشیخ الاسلام وغیره استماع حدیث نموده نرم خوی نیك سیرت سخی متواضع بود تولد اودرسنه ٤٧٢ وفات در٢٥ ذی‌الحجه سنه ٥٤٦ بوده .

سبحی :

ابوطاهر محمد ابن‌ابوبکر مروزی درخراسان اصفهان ، بغداد ، کوفه وحجاز حدیث استماع نمود ثقه ، قانع ، متواضع بود . تولدش درحدود سنه٤٦٣ ووفات درشوال ازشهور سنه ٥٤٨ روی داد .

سمعانی

ابوسعدعبدالکریم ابن‌بوبکرمحمد ابن‌منصورسمعانی مروزی‌صاحب تصنیفات متعدداست درنیشاپور، اصفهان ، بغداد ، کوفه دمشق بخارا ، سمرقند وبلخ استماع حدیث نمود حافظ ، ثقه عادل نیکو سیرت خوش صحبت بود علاوه برحفظ حدیث قرآن‌را نیزحفظ کرد ـ گویند شیوخ‌او بهفت‌هزار

میرسید . معجم البلدان یکی از آثار اوست . تولدش درشعبان سنه ۵۰۶ ووفاتش درمروبسن پنجاه وشش درسنه ۵۶۲ روی داد .

زاغونی :

ابوعبدالله حسین ابن محمد مروزی ازوی زاغونی ازامام بغوی صاحب معالم التنزیل وغیره حدیث استماع نموده شخصی صالح قانع خوش گذران بود درمتن و اسناد حدیث ولغت معرفتی بسزا داشت . تمام عمر درطلب وتدوین حدیث بسربرد . (قیدالاوابد) مجموعهٔ بیشتر ازچارصد جلد مشتمل تفسیر ، حدیث فقه ولغت ازآثاراوست . درسنه ۴۷۲ تولدودر دوازدهٔ جمادی الاخری سنه ۵۵۹ وفات کرد .

(باقیدارد)

آثار محررین افغانستان

٤

نگارش . م . کریم خان (نزیهی)

مقاله فی عرض: بعضی آنرا تنها (۱) (عرض) و برخی (۲) (مقاله فی عرض)قید نموده اند .وتالیف آن بروایت نامهٔ دانشوران (۳) در اصفهان بوده ، وشیخ دران راجع باقسام عرض (٤) (از مقولات عشر ـ منطق) بحث می نماید .

وآنچه در قاموس الاعلام ومقدمهٔ منطق المشرقیین مذکور (غرض) با غین معجمه نگاشته آمده ، از اغلاطی است که در طباعت رو داده است ، نه چیز دیگری .

مقاله : (فی هیئته الارض من السما وکونها فی الوسط) تنها در (قاموس الاعلام) (ومقدمهٔ منطق المشرقیین (٥)) بچنین اسم تالیفی از شیخ دیده میشود .

ولی دو نامهٔ دانشوارن (٦) تالیفی از شیخ باسم) مقاله در هیئت ارض وبیان آنکه ثقیل مطلق است) نامبرده شده ، تالیف آنرا دراصفهان مینگارد . وشاید که از هردو اسم درنفس الامر ، مطلوب یك کتاب باشد . که در اثر استنساخ کاتب وترجمه بفارسی دو چار چنین تحریفی گردیده است . والله اعلم . و علاوهً بنامیکه در نامهٔ دانشوران تذکر یافته است ، درمآخذیکه بدسترس مابود ، هیچ اثری بنام شیخ دیده نشد .

---

(۱) مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ٪س ۱۹ (۲ (نامهٔ دانشوران، ج اول ص ۸۸ س ۷ وقاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ (۳) نامه ج اول ص ۸۷ وص ۸۸ .

(٤) مقولات عشر(قاطیغو ریاس (بحث جوهر وعرض) Catngories عبارت از بحث موجود انیست که منطقین آن را بردو قسم تقسیم نموده اند (۱) جوهر(۲) عرض . وعرض عبارت از نه چیز است . (۱) کیفیت (۲) کمیت (۳) زمان (٤) مکان (٥) وضع (٦) ملك (۷) اضافه (۸) فعل (۹) انفعال . رجوع شود به کتب منطق .

(٥) قاموس الا علام ج اول ص ٦۳۷ ومقدمهٔ منطق المشر قیین ص یح (٦) نامهٔ دانشوران ج اول س ۸۸ ص ٤ .

الحکمة المشرقیه: باوجو دیکه درنامهٔ دانشوران ، حبیب السیر ومقدمهٔ منطق المشرقیین اسمی ازان برده شده است . ولی در هیچیك از آنها اطلاعی به نسبت آن نداده اند . فقط اینقدر بخور اسرائیل در تاریخ فلسفه ئیکه اصل آن از (آبه بارب) بوده ، وآن را بترکی ترجمه ودران قسمتی راجع بفلسفه اسلام تزئید نموده است ، در ضمن تفصیلاتیکه راجع بشفای شیخ میدهد یکی از آثار دیگر شیخ را (دائر بفلسفهٔ شرق) نیز تذکر داده مینویسد (۱) ؛ که دران شیخ عقاید ونظریات مخصوص فلسفی خودرا مفصلاً بیان کرده است . که برای دانستن عقائد ونظریات شخصی او مطالعهٔ کتاب مذکور لازم است . و متاسفانه در اثر حوادث روزگار بکلی از بین رفته ، امروز چیزی ازان نمانده است . اما از مطالعهٔ مقدمه منطق المشرقین ظاهر میشود که ؛ بکلی کتاب مذکور از میان نرفته ، ممکن است بعض از قسمتهای آن موجود شود (۲) .

وباوجودیکه بخور اسرائیل از اسم آن اطلاعی نداشته ، از موضوع آن یاد آوری میکند . بظن غالب مقصودش همین (حکمة المشرقیه) است که تالیف آن نظر بنگارش نامهٔ دانشوران (۳) در اصفهان بوجود آمده . والله اعلم .

رساله فی الموسیقی: تنها مرحوم حاجی خلیفه در کشف الظنون (٤) اسمی ازین تالیف شیخ برده است وبس . وابوالصلت امیه ابن عبد العزیز اندلسی (٥) نیز بنام مذکور رسالة در علم موسیقی دارد .

مقاله: (فی کیفةالرصدو مطابقة مع العلم الطبیعی) و بغیر ازین که ؛ درکتب ممدودی (٦) اسناد تالیف آنرا بشیخ (ابو علی سینا) داده اند ، در کتب سایره حتی اسم آن نیز دیده نشده ، بنا بران اطلاعی نیز راجع بران بدست نیامد .

---

(۱) تاریخ فلسفه ترجمه بخوواسرائیل ص ۲٤۲ طبع اسلامبول. (۲) مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ك (۳) ج اول ص ۸۸ . (٤) کشف الظنون ج اول ص ٥٦٦ . (٥) ابوالصلت امیه ابن عبد العزیز از مشاهیر اطباو حکمای اسلام است ، تولدش در قصبهٔ (دانیه) اندلس بوده ، بعداز تحصیلات خود در اشبیله ، مهاجرت افریقه رااختیار نموده ، زمانی درمهدیه اقامت گزید . در طب ، علوم حکمیه، طبیعیه ، ریاضیه، هیئت ونجوم فرید عصر خودبوده، در ادبیات ، شعر وموسیقی مهارتی کاملی داشت ، درسنه ٥۲۹ هـ درمهدیه وفات نموده ، درعالم ادب اشعاررائقه،مولفات ورسائل مهمی از خود بیادگار گذاشته است .

(٦) مقدمه منطق المشرقیین ص یح س ۱۰ ونامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸و قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

الرسالة الاضحویة : بر طبق اطلاعاتیکه به نظر میخورد (۱) سوای (کتاب المعاد) و (کتاب المبدأ والمعاد) کتابی است در معاد ، که بقرار نگارش نامهٔ دانشوران و مقدمهٔ منطق المشرقیین ، شیخ آنرا از برای امیر ابوبکر محمد ابن عبید (۲) در اصفهان تصنیف نموده است .

رسالة فی الاضحیة : تنها مرحوم حاجی خلیفه در کشف الظنون (۳) از وجود چنین رساله مولفه شیخ بما اطلاع میدهد و بس .

الحکمة العرشیه: بقراریکه نگاشته اند (٤) عبارت از کلام مرتقی است در الهیات که شیخ آنرا در اصفهان به رشتهٔ تالیف در کشید .

الآلات الرصدیه : مقاله ئیست که شیخ ؛ هنگامیکه بفرمایش علاء الدوله ابن کاکویه درصدد تاسیس رصد خانه در اصفهان بود ، درآنوقت راجع به احوال آلات رصد آنرا نگاشته است (٥) .

المناظرات : بنابر روایت نامهٔ دانشوران (٦) عبارت از مناظراتیست که بین شیخ (ابوعلی سینا) و ابوعلی نیشابوری (در ماهیت نفس) در اصفهان واقع شده است .

الحکمته لقدسیه : نیز مطابق نگارش مرحوم حاجی خلیفه (۷) از جمله کتب مولفه شیخ ابوعلی سینا است .

سته عشر مسئلة : درقاموس الاعلام و مقدمه منطق المشرقیین (۸) بنام (ست عشر مسئله) و در نامهٔ دانشوران (۹) باسم (رسالهٔ هیجده مسئله) اسمی ازان

---

(۱) مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ك س اخیر و نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ و قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

(۲) راجع باین شخص اطلاعی بدست نیامد . (۳) کشف الظنون ج اول ص ٥٤۱ .

(٤) حبیب السیر ج ۲ جز و چهارم ص ٦۲ و نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ .

(٥) مقدمه منطق المشرقیین ص یخ س ۹ و نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ و قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

(٦) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ . (۷) کشف الظنون ج اول ص ٤٥۰ .

(۸) قاموس الاعلام ج اول ٦۳۷ و مقدمهٔ منطق المشرقیین ص کا . (۹) نامهٔ دانشوران جلد اول ص ۸۸ س ۳

برده اند . اما صحیح آن (سته‌عشره مسئله) بوده و عبارت از جواب شانزده مسئله ئیست که ابوریحان بیرونی (۱) از شیخ سوال و شیخ آنرا در اصفهان بجواب آن نگاشت (۲) .

عشر مسئله : این رساله نیز نظر بنگارش قاموس الا علام مرحوم شمس الدین سامی (۳) عبارت از اجوبه ئیست ، که شیخ آنرا راجع به سوالات ابوریحان مزبور به‌رشتهٔ تالیف درآورد .

اما براویت مقدمهٔ منطق‌المشرقیین (٤) رساله‌ئیست که شیخ آنرا در جواب سوالات بعضی از اهل عصر نگاشته است .

مفاتیح الخزائن : بقراریکه درمقدمه منطق‌المشرقیین (٥) نگاشته آمده . رساله‌ئیست درمنطق و بغیرازمقدمه‌منطق‌المشرقیین در کتب دیگر اسم آن بنظر نخورد .

المدخل الی صناعة الموسیقی : نظر به نگارش نامهٔ دانشوران ومقدمه‌منطق المشرقیین (٦) سوای رسالهٔ موسیقی نجات رسالهٔ مستقلی است در موسیقی ، که شیخ آنرا در اصفهان به‌تصنیف رسانده است .

الکیمیا : رساله ئیست که شیخ آنرا بجهت شیخ ابوالحسین سهل ابن محمدالسهیلی وزیر مامون خوارزم شاه نگاشته است (۷) ولی درنامهٔ دانشوران (۸) بنام (کتاب درعلم کیمیا ودرهیئت صور فلکیه) اسمی ازان برده‌شده ، تالیف آنرا درخوارزم مینویسند . واز نگارش اخیر استنباط میشود ؛ که رسالهٔ مزبور تنها درعلم کیمیا نیست .

---

(۱) محمدابن احمدخوارزمی معروف بابوریحان بیرونی متولددر ۳ ذیحجه سال ۳٦۲ هدر خوارزم) از علمای نامدار و اجلهٔ ریاضیون عالم اسلام است . درعلم جغرافیا و تاریخ طبیعی وهیئت از سربر آوردگان مشاهیر علوم مزبور بوده ودرین زمینه تالیفات مهمی دارد : از آنجمله (الآثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه) و (قانون) است که بنام سلطان مسعود ابن محمود غزنوی تالیف نموده است وغیره وغیره وفاتش به اصح روایات در دوم رجب سال ٤٤۰ هجری در غزنی باتفاق پیوست (۲) نامه ج اول ص ۸۸ .

(۳) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ (٤) مقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص کا .

(٥) مقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص یز س ۱۷ (٦) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ ومقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص یع (۷) مقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص یع . (۸) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۲ .

تعقب مواضع الجدلیه: سوای اینکه در قاموس الاعلام مرحوم شمس الدین سامی و مقدمهٔ منطق المشرقیین (۱) اسمی از ن برده شده است ، در کتب دیگر از وجود چنین تالیفی (از شیخ) اسمی نبرده اند .

المنطق بالشعر : بقراریکه می نگارند (۲) ؛ سوای (القصیدة المزدوجه) این نیز منظومهٔ درعلم منطق است ، از شیخ ابوعلی سینا .

سلامان وابسال : نظر بنگارش علامه قاضی احمدابن خلکان دروفیات الاعیان واستاد فرید وجدی دردائرة المعارف (۳) سلامان وابسال نیز ازجمله رسائل بدیعه (بمانند رسالهٔ حی بن یقظان و رساله الطیر) است که شیخ (ابوعلی‌سینا)تالیف نموده است . و (وفیات الاعیان وابناء انبأ الزمان) تنها کتابیست که دران از وجود رسالهٔ بدیعه (سلامان وابسال) شیخ نامبرده شده ،ومأخذ فرید وجدی نیزبطوروضوح وصراحت ظاهراست که تاریخ مذکور بوده میباشد، چه عیناً عبارت ابن خلکان رابدون یك تغییر وتحریفی نقل نموده است .

مراة العجائب: بقراریکه مرحوم حاجی خلیفه در جلد دوم کشف الظنون باب الکاف (٤) درموقعیکه از اسامی یکعده کتب مؤلفه درعلم کیمیا اسم برده است، بعبارت (ومرآة العجایب لابن سینا) نیز کتاب مذکوررا یادآور شده، نسبت تالیف آنرا به‌شیخ داده‌است. ولی متاسفانه درکتابهای دیگر اسم آنهم دیده نشد .

کتاب : (تدبیرالجند والممالیك و العساکر و ارزاقهم و خراج الممالك) نیز کتابیست در حکمة عملی و بروایت نامهٔ دانشوران (٥) که اسم آنرا اختصاراً (کتاب در تدبیر لشکری و اخذ خراج از ممالك) قید کرده ، از جمله کتبی است که شیخ تالیف آنرا در اصفهان نموده است .

کنوز المغرمین : مطابق نگارش مرحوم چلپی (٦) رسالهٔ مختصر است در نیرنجات وطلسمات . وچنانکه خود مؤلف (شیخ‌الرئیس ابو علی سینا) راجع بتالیف کتاب مذکور چنین متذکر شده مینویسد ؛ گروهی ازمن خواهش نمود ، که کتابی در نیرنجات ، طلسمات ورقیه تالیف نمایم . پس بنابر تقاضای آنها ، کتاب مذکور را تالیف و برهفت فصل مرتب نمودم . و بغیر ازحاجی خلیفه مؤرخین دیگر متاسفانه از وجوداین کتاب سراغی نداده‌اند . (باقی دارد)

---

(۱) قاموس الاعلام ج اول ص ٦٣٧ و مقدمه منطق المشرقیین ص یز س ۱۸ .

(۲)مقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص‌یزس ۱۵ (۳) وفیات‌الاعیان ج اول‌ص۱۵۳ ودائرةالمعارف فرید وجدی ج ٥ ص۳٥٦ (٤) کشف الظنون ج دوم ص ۳٤٦ س ۲ .

(٥) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ س ۸ . (٦) کشف الظنون ج دوم ص ۳۳۷ .

از رستهٔ اشخاص بزرگ

سید جمال الدین افغان

مترجم آقای میر غلام احمد خان کند کمشر
عضو مجلس اصلاح و ترقی
عسکری در کابل

در زیر ریاست ابراهیم علاء الدین
یك از طرف یك هیئت منتخبه
علمیه تورك تحریر و از طرف
جریده مصوره نشر و در
مطبعه ثبات استانبول طبع گردیده
است فی سال ۱۹۲۷ مسیحی

در اثنای که این انقلاب بزرگ تورك برای تمام اقوام مشرق در خصوص بیداری و اعتلا و مدنیت فیض رسانی میکند یك شخصیتی موجود است که باید ماجرای خاطرات و مساعی او بخاطر آورده شود و آن شخصیت هم عبارت از شخص سید جمال الدین افغان است این نادرهٔ خلقت که در وسط اسیا تولد یافته و اسم آن در هر طرف دنیا یاد میشود حرکات انتباه خویش را که در شرق نو نو بیدار میسازد نیم عصر پیشتر ازین برای عزم دمیدن آن برخواسته و تا وقتیکه در اسلامبول حیات فانی را وداع کرده است ازین مجاهدهٔ خویش باز نه ایستاده است .

سید جمال الدین افغان در سال ۱۲۵٤ هجری تولد یافته است دربارهٔ محل تولد آن اختلاف وارد است نظر بیك روایت در قریهٔ اسد آباد همدان تولد یافته است و نظر بیك روایت دیگر در قریهٔ اسعد

آبادکنر افغانستان تولد گردیده است این مسئله نه تنها بعداز وفات او بلکه درحال حیات اوهم موجب قیل وقال گردیده است اماخوداو چیزی را که دائما گفته اینست که : —

« هیچ احتیاج باین ندارم که خود را بیك ملتی نسبت دهم، من افغان میباشم »

آنهائی که میگویند مشارالیه دراسد آبادتولد گردیده است چنین نشان میدهند که بسبب معاملات ظالمانه حکومت مستبدهٔ ایران خودرا بملت افغان نسبت داده است . بعداز قید این دو روایت کهمارا آنقدرها علاقه‌دار نمیسازد صرف نظر کرده ازوقایع خارق العادهٔ حال حیات او کهمارا علاقه‌دار میسازد بحث میکنیم :-

ازآنجائی که ملیت این ذات ایرانیها وافغانها را علاقه‌دار کرده است جراید ایران دائما اورا « جمالدین اسدآبادی » لقب میدهند نام پدر سید جمالدین افغان سیدصفدر بوده نسبت آن به محدث مشهور سیدعلی الترمزی وباین واسطه چون بحضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه ابن حضرت علی کرم الله وجهه میرسد سیداست . سیدصفدر درمملکت خویش مالك یك امارت مستقلهٔ محلی بوده بعدها امیردوست محمد خان موقع را ازاو سلب کرده مشارالیه را بابرادرها وپسرش سید جمالدین بکابل جلب کرده است درین وقت که سال ۱۲۶۱ هجری بود سید جمالدین بعمر هفت ساله بود .

سید جمال الدین بعمرهشت ساله حیات خودرا بصرف تحصیل علم حصر کرده وتابعمر (۱۸) در افغانستان بتحصیل علوم و فنون دوام داشت در ظرف این مدت علوم : صرف ونحو ، منطق معانی ، بیان ، ریاضیه ، فقه ، اصول فقه ، کلام وتصوف را تحصیل کرده است . معلمین او درین دروس از جملهٔ علمای متبحرهٔ افغانستان بشمار میرفتند که از جملهٔ آن یکی « ماهر ابن علی » نام یك ذات باعلم وفضلی بود پس از تحصیل دروس مذکوره سید جمال الدین افغان بتحصیل کتب مشهورهٔ اسلامیه صرف اوقات کرده تتبعات آن زیاده تر در فلسفات و آلهیات اسلامیه بوده است .

در سال ۱۲۷۲ هجری بعمر (۱۸) بعداز اتمام تحصیل در کابل از افغانستان بهندوستان رفته از یك طرف به تتبعات علمیهٔ خویش دوام داشته واز طرف دیگر باصول اوروپا علوم ریاضیه وحکمیه را تحصیل کرده است . بعداز مدت یکسال یعنی درسال ۱۲۷۳ به نیت ادای فریضهٔ حج به اجرای یك سیاحت (که تخمیناً بقدر یك سال دوام کرد) پرداخت علاوه برادای حج در بارهٔ اخلاق وعادات اقوام اسلامیه که در راه سیاحت او تصادف کرده اند تتبعات خیلی عمیقانه

کرده است . پس از آن بافغانستان آمده در حکومت امیر دوست محمدخان یکی از ماموریت ها داخل شده و مصادف این وقت که امیر دوست محمد خان برای ضبط هرات به محاصرهٔ هرات مشغول بود سید جمال‌الدین افغان برفاقت پسر او سردار محمد اعظم خان هم در معیت امیر مشارالیه حاضر بود .

وقتیکه امارت افغانستان به سردار محمد اعظم خان تعلق گرفت برای رفیق خود سید جمال‌الدین افغان موقع بزرگی داده و او را بمقام مشاوری خود گرفت . در ظرف این مدت در افغانستان محاربات داخلیه دوام داشته و در تمام این احوال سید جمال‌الدین افغان در کابل حاضر بود بعد از آنکه در نتیجهٔ محاربات امیر محمد اعظم خان برطرف گردیده و بجای او برادر خورد ش امیر شیر علیخان تکراراً بموقع امارت افغانستان قرار گرفت از نقطهٔ نظر احترام عشیرت و ترس از مخالفت افکار عمومیه نتوانست بسید جمال‌الدین افغان ضرری برساند . باوجود آن سید جمال الدین بودن خود را در کابل و افغانستان لازم ندیده و برای رفتن به حج از امیر شیر علی خان اجازه خواست . امیر مشار الیه بشرطیکه از راه ایران نگذشته و با امیر سابق محمد اعظم خان ملاقی نشود باو اجازه داده و سید جمال‌الدین باینصورت از افغانستان هجرت و مفارقت نمود .

نظر به یك روایت سید جمال‌الدین افغان درین اثنا یك بار به حدود روسیه رفته و بروس ها وعده داد که در بارهٔ احوال داخلیهٔ افغانستان ژورنال بومی بدهد و از طرف روس ها مظهر قبول شده بود .

سید جمال‌الدین افغان منتظماً ژورنال های بومی داده و از طرف روس ها در مقابل آن اجرت معین برای او داده میشد اما روزی فهمیده شد که تمام اخبارمذکوره خلاف حقیقت بوده و بنابرین مشارالیه بالمجبوریه حوالی روسیه را ترك کرده است .

در سال ۱۲۸۵ هجری سید جمال‌الدین افغان بهندوستان رفته حکومت هند علمای هند را از مذاکره و اجتماع بامشارالیه منع کرد . مشارالیه پس از یك ماه اقامت در هند ذریعهٔ یك واپور از راه قانال سویس بمصر رفته تخمیناً چهل روز در آنجا اقامت داشت .

در ظرف این مدت با محفل علمی « الازهر » آشنا شده طلاب مدرسهٔ مذکوره که از سوریه بودند به نسبت سید جمال‌الدین افغان حرمت بسیاری نشان داده و از مشارالیه تدریس « شرح الاطهار » را آرزو کردند . سید جمال‌الدین افغان چندی بایشان شرح الاطهار را درس داده بعد از آن

باسلامبول رفت در سال ۱۲۸۷ وقتیکه باسلامبول آمد چون شهرت علمیهٔ این ذات تمام آفاق اسلامیه را فرا گرفته بود از طرف خلق اسلامبول با یك روی ممنونیت استقبال کرده شد پس از چند روز باصدر اعظم « عالی پاشا » ملاقات کرده صدر اعظم وتمام رجال حکومت بسبب فضیلت سید ازو احترام ودرمقابل او مجلوب گردیدند دیری نگذشته بود که نام سید در تمام محافل علم وادب شهرت یافت البسهٔ ملیهٔ او عبارت از یك چپن فراخ ویك دستار بزرگ بوده ودرتمام مجالس کبیره این قیافت ملیهٔ خودرا هیچ تغیر نمیداد .

بعد از آن به جملهٔ اعضای مجلس معارف تعین گردیده ودرعین زمان درجوامع کبیرهٔ سلطان احمد وآیا صوفیه موعظه های دینی واجتماعی میداد .

در ماه رمضان المبارك سال ۱۲۸۷ هجری مدیر عمومی دار الفنون خواجه تحسین افندی از سید جمال‌الدین افغان خواهش کرده که دردار الفنون یك کونفرانسی بدهد مشارالیه اگر چه ضعف زبان تورکی را عذر قرار داد اما بسبب اصرار خواجه تحسین افندی بالمجبوریه اعطای یك کونفرانس راقبول کرده مباحث آن را نوشته بناظر معارف صفوت پاشا تقدیم نمود .

موضوع کونفرانس از طرف نظارت معارف واز طرف مجلس معارف بامنونیت تصویب کرده شد .

در روز اعطای کونفرانس صالون دارالفنون از رجال حکومت ، اهل علم ، ارکان مطبوعات ، نظار و سائر اهالی و مستعمین تماماً پر شده بود . هرکس این عالم مشهور اسلام و افغان را دیدن و سخن های او را شنیدن میخواست . تنها شیخ‌الاسلام آنوقت حسن فهمی افندی خیلی مخالف سید جمال‌الدین افغان بود این شخص بیچاره از شهرت این ذات بابرکات بفکر اینکه مبادا « شیخ‌الاسلامی را از دستش بگیرد » ترسیده و بنابرین رقیب او شده بود .

بناءً علیه وقتیکه سید جمال‌الدین افغان به منبر خطابه برآمده ایراد نطق مینمود شیخ‌الاسلام حسن فهمی افندی بامید یافتن یك خطا تماماً وضعیت یك مترقب را گرفته بود . سید جمال‌الدین افغان درین کونفرانس خود : ـ معیشت انسانیه را بیك « بدن حی » تشبیه و تمام « صناعت » را بموقع یك یك عضو نشان میداد ـ ازجسم و روح بحث کرده وقتیکه مسئله بفرق بین «نبوت» و «حکمت» انتقال کرد گفت : ـ « حضرت نبوت موهبهٔ الهیه است با کسب بدست آورده نمیشود . یختص الله بها من یشاء من عباده والله اعلم حیث یجعل رسالة ذات باری تعالی بدرجهٔ نبوت کسی را که بخواهد از

از بندگانش امتیاز و اختصاص میدهد ، همچنین ذات خداوندی داناتر است به اینکه شخصی را برسالت خود انتخاب نماید . فقط حکمت ، فکر ونظر با معلومات میتوان بدست آورده شود.»

بین نبی وحکیم اینچنین یك فرق نشان داد :ـ

نبی از خطا معصوم است فقط حکیم خطا میتوان کرد . احکام نبوت چون بالای علم الهی مؤسس است درین راه بهیچ یکصورت باطل صدور نمیکند و عمل کردن باین از فرایض ایمان است فقط بیائیم بمسئلهٔ حکماء :ـ

«اتباع باین‌ها اصلاجایز نیست . تنهاآنهای‌را که افضل‌واولی باشند تفریق کرده باآن‌افکار تبعیت‌میتوان کرده‌شدکه : این‌برای‌قسمی‌که شایان اتباع‌باشد هم‌شریطهٔ یگانه لزوم مخالف نبودن آراء مذکوره است بشرع الهی ..» این سخن های سید جمال الدین افغان بسخن‌ها و نوشته های تمام علمای اسلامیه موافق بود. فقط تنها شیخ‌الاسلام بسبب رقابتی که‌بنسبت حضرت سید داشت بر علیهٔ او برآمده گفت :ـ

سیدجمال‌الدین‌افغان «نبوت‌رابمرتبهٔ صناعت فرواورده وبرای اثبات‌سخن‌درموضوع کونفرانس صنعت‌وصناعت ازنبوت‌بحث‌کرد پس‌آنراهم باعداد صنایع داخل نمود .» حتی درینخصوص برعلیه سیدجمال‌الدین‌افغان ؛ ازطرف وکیل درس هم‌یك رساله بزیرتحریر گرفته‌شده بود .

وهم این موضوع را رنگ رنگ روایت میکنند :ـ

در اثنای که سید جمال‌الدین افغان دائر بصنعت وصناعت کوانفرانس مذکور را ایرادمیکرد این راهم گفت که :ـ « وقت این نیست که تنبل ومسکین بنشینیم باید بکوشیم زیرا هرکس‌تنها بسایهٔ کوشیدن میتواند بهر مقصدی که داشته باشدبرسد حتی‌حضرات‌انبیای عظام علیهم الصلواة والسلام هم وقتیکه نکوشیده اند وزحمت نکشیده اند عقب مانده اند . » این‌سخن سیدجمال‌الدین افغان از طرف شیخ‌الاسلام وطرفداران او باینصورت تحریف کرده‌شد که:ـ انسان با کوشیدن پیغمبر هم میشود. » وباین ترتیب برعلیه وبه‌مخالفت سید جمال‌الدین‌افغان برآمدند .محمد علی توفیق بك در صفحهٔ ـ ۳٦۲ شمارهٔ ـ ٤ کتاب رسمدار در زیر سرلوحه مقالهٔ « بدیعهٔ شعر وحقیقت » میگوید که :ـ

سیدجمال‌الدین افغان در دار الفنون معلم بود . تحسین افندی در اثنای که باین رفیق خود برابر برای تربیهٔ افکار خلق خدمت میکردند بصورت غیر منتظر دوچار فلاکت شد .

در وقت صدارت عالی پاشا یك روز سید جمال‌الدین افغان در دارالفنون یك درس عمومی

میداد . خواجه تحسین افندی هم در کرسی تدریس با او حاضر بود مشارالیه این را بطلبه می فهمانید که : هوای نسیمی و تنفس باعث اصلی حیات میباشد تقاریر و بیانات خود را با تجربه ثابت کردن خواسته بزیر یك فانوس مخلیته‌الهوا یك کبوتر نهاد . فانوس چون با هوا پربود کبوتر بالطبع طپیدن و پریدن میخواست .

در عقب این وقتیکه هوای فانوس تخلیه کرده شد کبوتر موقوف و ساکت ایستاده و اثر حیات نشان نمیداد . پس ازین تجربهٔ معروفه که هر روز در هر در سخانه تکرار کرده می شد ایضاحات و ملاحظات متممهٔ که سید جمال‌الدین افغان میداد از طرف خلق سؤ تفسیر یافته و بنابرین دارالفنون بند گردید . هجومی که بر علیهٔ سید جمال‌الدین افغان جریان یافت تنها باین قدر کفایت نکرد وقتیکه سید در یکی از جوامع شریفهٔ سلطان احمد و یا آیا صوفیه از کتاب « احیأ علوم‌الدین » فیلسوف اسلام « امام ابو احمد غزالی » که نسبت او خیلی احترام داشت راجع بعلمای سؤ یك موعظهٔ ایرادکرد درآن وقت ازجهلای اسلامبول که در کسوهٔ علمأ خود شان را نشان میدادند هجوم های مدهشی دید .

و الحاصل سیدجمال‌الدین افغان که درین کونفرانس و موعظهٔ خود بقدر ذره هم از حدود شرعیه تجاوز نکرده بود تکفیر کرده شد . چون ازین مسئله علامهٔ مشارالیه باخبر گردید گفت : ـ « آنها مرا تکفیری کنند و من هم آن ها را . » ابن سینا در وقت تکفیر خود این چیز ها راگفته بود : ـ

کفر من کذاف آسان نبود — بالاتر از ایمان من ایمان نبود
دردهرچومن یکی وآن هم‌کافر — پس درهمه دهریك مسلمان‌نبود

من هم باینصورت یك جواب قطعی دادم .

برای شیخ الاسلام حسن فهمی افندی که یك بهانهٔ خوبی پیدا شده بود برای تمام و اعظینی که در جوامع ایراد موعظه مینمودند بصورت تعمیم این‌را فهماند که‌سید جمال‌الدین افغان برای نشر « افکار فاسده » کار میکند درمقابل آن سید جمال‌الدین افغان برای مدافعه بر خواست وچون برای حل وفصل مسئله میبایست باشیخ الاسلام محاکمه میشد لهذا طلب محاکمه نمود وبنا برین موجب حدت شیخ الاسلام گردید . جرائد آنوقت ازین اختلاف دور و دراز بحث کردند بعضی از جرائد طرف شیخ الاسلام را وبعض از آن طرف سید جمال الدین افغان را التزام کردند .ـ

مسئله بسیار وخامت پیدا کرد بدرجهٔ که حل آن متوقف بامر مقام صدارت عظمیٰ بود تا ینکه صدر اعظم عالی پاشا مفارقت سید جمال الدین افغان را برای چند ماه از اسلامبول لازم دانسته مجبوراً موضوع را بمشارالیه تکلیف کرد . از آنجائی که سید جمال‌الدین افغان درین مسئله ذیحق بود اولاً در برابر این مغلو بیت ناحق بسیار حدت وشدت نموده فقط بسبب امتثال امر مقام صدارت عظمیٰ در اوائل ماه محرم ۱۲۸۸ هجری از اسلامبول بطرف مصر حرکت نمود .

سید جمال‌الدین افغان درین سیاحت خود میخواست که تنها تفریح نماید وبرای چندی بمصر اقامت کند وقتیکه درمصر با « ریاض پاشا » ملاقات نمود مشارالیه بنسبت سید جمال الدین افغان بسیار محترمانه پیش آمده بنام حکومت مصر ماهانه هزار غروش معاش برای این عالم بزرگ افغان مقرر نمود واین معاش درمقابل هیچ یك قسم کارنبود . بعد از چندی بیك تعداد بسیاری از طلبه بخدمت او حاضر شده خواهش تدریس بعض از دروس را از او نمودند علامه مشارالیه هم برای این طلبه از علوم عالیه : کلام ، حکمت (نظریه ، طبیعیه ، عقلیه) علم هیئت ، تصوف واصول دروس میداد واین دروس را دراقامتگاه خود برای طلبه تدریس مینمود . و علاوه بر دروس مذکور برای طلبه خود از آموختن احساسات ملیه ، افکار حر ، محاکمه و تنقیدات هم صرف نظر نمیکرد .

یکی از محررین مصر که « ادیب اسحق » نام داشت درکتابی که درانوقت بنام « الدرر » نشر کرده است در بارهٔ سید جمال‌الدین افغان این سطور را مینویسد :-

« درین اوقات درجرائد مصر مقالات بسیار نشر کرده برای ایقاظ افکار عمومیه کوشیده است . (مظهربن وضاح) نام مستعار جمال‌الدین است » باز نظر بافادهٔ عین کتاب سید جمال الدین افغان درین اثنا به « لوجهٔ ماصون های مصر » داخل گردیده ورتبهٔ استادی را احراز وبرتبهٔ « استاد اعظم » انتخاب شده است وبرای واصل شدن بمقصد خود ازین وضعیت استفاده کرده است .

سید جمال الدین افغان به « الازهر » بعضی اوقات میرفت . مصاحبات و دروس خود را اکثریاً دراقامتگاه خود اجرا مینمود .

سید جمال‌الدین افغان باینصورت از یکطرف بطلبهٔ خود دروس فلسفیات و الهیات را تدریس مینمود و از طرف دیگر باصول کتابت ، ادبیات و حکمیات خیلی اهمیت داده و درینخصوص

بسیار تشویقات مینمود . آنوقت در مصر اصول نوشتن تعلیق با یك اسلوب درست تقریباً وجود نداشت . ارباب قلم بسیار محدود بود و این ها هم عبارت از عبدالله پاشا ، محمد پاشا ، سید احمدپاشا ، مصطفی پاشا ، خیری پاشا ، فکری پاشا ووهبی بودند. بعضی ازین‌ها مسجع ومستقیم مکتوب می نوشتند و بعضی از آن ها کتب دینی و اخلاق و قسما کتب ادبی تالیف میکردند . در اثنای این فقدان ادبأ بغیرت و همت سید جمال‌الدین افغان در مصر ادبأ و محررین دیده شد . مرحوم شیخ محمد عبده میگوید که :- « ازده سال باینطرف درین تمام محررین و ارباب‌قلم مصر از اشخاص قدیمهٔ آن شخصی را نمی بینیم . اصحاب قلم مصر که جوان وفقط درصنعت پیر واستاد اند همهٔ آن‌ها ازتلامیذ سید جمال‌الدین افغان شمار میشوند ویا ازتلامیذ او فیض گرفته اند » کونفرانس هائی را که سید جمال‌الدین افغان راجع به نشر و نظم ومسجع واصول تحریر داده است شاعر سوریه « ادیب اسحق » در کتاب (الدرر) خود با اهتمام مخصوص ضبط کرده است . در بارهٔ تأثیر فیض بخشای که سید جمال‌الدین افغان در عالم تحریر بوجود آورده است ذواتی که استطلاع آن را لازم داشته باشند کونفرانس های مذکور را ملاحظه بفرمایند .

« ادیب اسحق » درملاحظاتی که باول این دروس علاوه کرده است میگوید که : - « چیزی راکه من میدانم همهٔ آن را از سید جمال الدین افغان آموخته ام . » . باید این‌را قید کنیم که « ادیب اسحق » یك ادیب و محرر قیمت دارمصراست .

سید جمال‌الدین افغان . درین آوان زبان فرانسه را در ظرف یك مدت خیلی اندك آموخت .

این عالم افغان که یك شخص ایده آلیست وانقلابی بود دراثنای فعالیت‌علمی وادبی خود به متفکرین اطراف خود بهیچ یکصورت از زرق افکار استقلال واختلال فرو گذاشت نمیکرد . بارفیق مجاهدهٔ خود مفتی مشهور مصر « شیخ محمد عبده » هم درین اوقات آشنا شده بود . این مفتی مشهور مصر دریك مقالهٔ خود میگوید که : - پیش از دیدن سید جمال الدین افغان گویا چشمم کور ، گوشم کر وزبانم گنگ بود ! » سید جمال الدین افغان وقتیکه بسن جوانی در هندوستان بود چنانچه بحرکت مشهور اختلالیهٔ بومبارد مان . بنگاله داخل بود همچنان این‌بار با کسانی که درمصر حادثهٔ « اعرابی پاشا » را حاضر کرده بودند برابر کار میکرد .

در اوقاتی که در افغانستان بین افغانها و انگلیز ها جنگ جریان داشت

روزی یك لارد انگیز در مصر در حالیکه سید جمال‌الدین افغان هم حاضر بود افغانها را تحقیر کرد و بناءً علیه حضرت سید یك چوکی را برداشته و یك ضربهٔ قوی بفرق آن لارد فرو آورد بعد از آن از مصر مفارقت نمود دراثنای مفارقت از مصر جنرال قونسل ایران «سید نقادی» که برای مراسم وداع حاضر شده بود بعلامهٔ مشارالیه بصورت معاونت یك مقدار پول تقدیم و قبول آنرا از طرف علامه خواهش نمود اما سیدجمال الدین افغان اینطور یك جواب داده بود :-

این پول را برای خود تان نگهدارید زیرا یك شیر در هیچ یك جای گرسنه نمیماند .»-

حالانکه درینوقت مشارالیه بسیار مفلس بود وکتب خود را هم بنزدیکی از دوستانش گذاشته بهندوستان رفت و پس ازاقامت یك چند روز به نیت رفتن امریکا از هندوستان جدا شده اما بعد ها از رفتن امریکا هم صرف نظر کرده به « لندن » رفت . سید جمال الدین افغان در لندن حسن قبول یافته و بالارد « سالیسبوری » هم ملاقات های دور و درازی کرده بود . درین اوقات که در افریقای جنوبی یك حرکت قیام دوام داشت انگلیز ها میخواستند که برای اطفای آن از نفوذ سید جمال‌الدین افغان بالای این مسلمان ها استفاده کنند و هر چند که درخصوص بعضی مذاکره ها هم بعمل آمد فقط تالیف نقاط انظار ممکن نگردید .

سید جمال‌الدین افغان در مدت اقامت خود در لندن بنام « ضیأالخافقین » یك مجموعه نشر میکرد .

بعدازآن از لندن به پاریس رفته ودر آجابا تفاق رفیق مجاهدهٔ خود « شیخ محمد عبده » مجموعهٔ « عروة الوثقی » راطبع و نشر میکردند . عروة لوثقی یك اثری بود که دعوای شرق ها و مسلمانان ها را باکمال طلاقت و بلاغت مدافعه میکرد .

سید جمال الدین افغان در حالیکه از یکطرف به نشر این مجموعه مصروفیت داشت از طرف دیگر با « ارنست رونان » که یکی از علمای مشهورهٔ فرانسه بود در خصوص جریدهٔ « دهبا » یك مناقشه قلمی کرده بود .

بعد ها سیدجمال‌الدین افغان در سال ۱۳۰۳ هجری مصادف سال ۱۸۸۶ میلادی ذریعهٔ تلگرام از طرف « ناصر الدین شاه » ایران دعوت کرده شد این علامهٔ افغان دعوت شاه ایران را پذیرفته حرکت نمود چون به « طهران » واصل شد بصورت بسیار مطنطن استقبال کرده شد فقط چون روز بروز سید جمال الدین افغان در ایران مشهور گردیده وشهرت او زیاده شده میرفت

این مسئلة بطبیعت شاه ایران بدخورد بناءً علیه سید جمال‌الدین افغان متحسس گردیده از ایران بطرف روسیه حرکت نمود . درروسیه زار روس باسید جمال‌الدین افغان ملاقات کرده وبمشارالیهٔ قبول عهدهٔ شیخ الاسلامی مسلمین موجودهٔ روسیه را تکلیف کرد اما سید جمال الدین افغان باینصورت جواب زار را داده بود : ـ « من ذاتاً بطریق مسلمانها میباشم . »

بعد ها در سال ۱۸۸۶ میلادی برای زیارت « شهر گاه عمومی » که در پاریس افتتاح میبافت از روسیه بطرف فرانسه حرکت کرده و چندی در شهر « مونیخ » اقامت کرد . تصادفاً باز در اور و پا باشاه ایران ملاقات کرده ناصرالدین شاه مشارالیه را بآمدن ایران دعوت نموده او هم شاه ایران را از رفتن خود بایران وعده داد . فقط صرف نظر از اینکه رفتن مشارالیه در ایران نتیجهٔ درستی بدهد بالعکس بصورت بامرغوبی گذشت : ـ

مثلی شاه ایران تمام وکلاء ووزرای آن ازاعتبار و اعتماد و حسن قبول اهالی ایران و طهران بد بردند . شاه ایران که سید جمالدین افغان را برای وضع بعضی اصلاحات و اساسات بایران آورده بود دائر باصلاحات عـلیه یك لائحه که ترتیب داده بود صدر اعظم امیر السلطنه علی اصغر خان برای برطرف ساختن موقع مشارالیه یك فرصتی خوبی یافته و موفق گردید .

سید جمال‌الدین افغان چون در یك وضعیت خیلی مشکل گرفتار گردید حتی بدرجهٔ که حیات خود را در تهلکه میدید بنابر آن بتربهٔ « شاه عبدالعظیم » که مخصوصاً برای جانی وقاتل دار الامان گفته میشد تحصن کرد درینجا با طرفداران خود تخمیناً هفت ماه اقامت کرده بعد ازان نظر بیك روایت خود او از آنجا برامده بحکومت ایران تسلیم گردیده نظر بدیگر روایت حکومت ایران از حق مصئونیت این تربت که شکل یك عنعنهٔ مقدس را داشت هم صرف نظر کرده سید جمال‌الدین افغان را جبراً از تربهٔ شاه عبدالعظیم خارج کرده است .

علی اصغر خان برای خارج ساختن سید جمال‌الدین افغان از آن تربه که « دارالامان » نامیده می شد و تعرض بآن بهیچ یکصورت ممکن نبود یك تدبیر اندیشیده بود که این چنین روایت میکنند : ـ علی اصغر خان روزی بتربهٔ شاه عبدالعظیم نزد مجتهدین با یك تهور در آمده و با یك حدت جملی میگوید : ـ

دیگرچطور میشود که درین زیارت گاه مقدس و علوی یك ارمنی را نگهمیدارید وعلویت اینجا را اخلال میکنید . ان شخص که خود را درینجا نگهداشته و اسم خود را سید جمال‌الدین

افغان نهاده است غیر از یك ارمنی چیزی دیگری نیست . در اول مجتهدین باور نمیکنند فقط متلاشی میشوند اماعلی اصغر خان اصرار میکند که باید مشارالیه معاینه شود بالطبع چون اجرای معاینه در داخل این تربهٔ مقدس ممکن نمیشود او را برای معاینه بخارج تربه میبرند ، چون بعداز معاینه فهمیده می شود که ارمنی نیست باز هم ممکن نمیشود که بار دیگر بتربه داخل شود متعاقباً عساکری که در اطراف مستور میباشند رسیده او را محاصره میکنند . سید جمال‌الدین افغان که احوال صحیهٔ آن بیچاره هم خوب نمیباشد در حالیکه اختلاط هم با کسی نمیتواند بحال یك شخصی مفسد و مجرم همراه زنجیر و زولانه تحت حفظ پنجصد سوار تا بحدود تورکیه کشانیده می شود . سید جمال‌الدین افغان همراه زنجیر و زولانه تا به « خانقین » آورده میشود و از آنجا بخاك تورکیه گذاشته می شود و از آنجا به بغداد میآید .

پس از قدری استراحت در بغداد به « بصره » می‌آید و بعد از اندکی اقامت والی بصره « عزت پا شا » با مشارالیه ملاقات و ازو احترام میکند و متعاقباً والی بصره مکتوبی بحکومت تورکیه فرستاده و درآن احتیاج حکومت تورکیه‌را بمشارالیه نشان میدهد . اما تا وقت رسیدن دعوت نامهٔ حکومت تورکیه سید جمال‌الدین افغان از بصره بطرف لندن حرکت میکند . در لندن از طرف مدیر جریدهٔ « تایمس » و بعضی محررین دیگر استقبال کرده میشود و رئیس‌الوزرای حکومت انگلستان هم چندین بار برای ملاقات او به هوتلی که درآن اقامت داشت می آید . .

از آنجا که سیدجمال الدین افغان از معاملهٔ که در ایران دیده بود بسیار آزرده گردیده بود در لندن ذریعهٔ مقاله ها و کونفرانس ها بصورت خیلی مدهش در مقابل حکومت مستبدهٔ آنوقت ایران هجوم میکرد . از طرف دیگر طرفداران سید جمال‌الدین افغان که در داخل و خارج ایران بودند پس از معاملهٔ سؤ که در بارهٔ حضرت سید کرده باحرارت تمام بفعالیت شان دوام کردند البته هیچ شبه نیست که حکومت ایران هم ازین معاملهٔ بی منطق خود بسیار پشیمان شده بود . سیدجمال‌الدین افغان علاوه برمقاله ها وکونفرانس‌هایش به‌تشویق‌طرفداران اصلاحات وانقلاب خود دوام میکرد وتاثیرات آن هم بصورت خیلی واضح وصریح دیده شد .

در سال ۱۸۹۰ میلادی که حکومت ایران رژی تنباکوی خود را بیك شرکت انگلیز داد این مسئله برای سید جمال‌الدین افغان یك‌زمینهٔ مساعد هجوم را حاضر کرده .

سید جمال‌الدین افغان بالاستفاده ازین فرصت درسامرا برای مجتهد اعظم‌میرزا حسن شیرازی یك مکتوب مشهوری که تماماً برعلیه حکومت ایرانیه بوده وماهیئت یك اتهامنامه را دربر داشته واسراف وتبذیر اموال عمومیه را بمقصد استفاده از طرف اعدای اسلام اخبار میکرد فرستاده ودرآن نوشته بود : امتیازات مهمهٔ که‌تابحال از طرف‌حکومت ایران‌برای اوروپائی‌ها (اجانب) داده شده است تفوق اقتصادی اوروپائی هارا درمملکت‌تأمین کرده بوداین‌بارکه انحصار تنباکو داده شده است امین باشید که تمام ایران را بدست اوروپائی ها تسلیم کرده است .

این مکتوب سید جمال‌الدین افغان که برای آخوند ها فرستاده شده بود فوق العاده اجرای تأثیر کرده ودر ایران راجع بحرام بودن تنباکو یك فتوا اصدار یافته وبنابرین حکومت ایران بکومپانیائی اجنبی یك تضمینات مهمهٔ داده وبالمجبوریه امتیازات را پس گرفته بود .

مکتوبی را که والی بصره باستانبول فرستاده بود پس از یك مدت نظر دقت‌را جلب کرده وسید جمال‌الدین افغان از طرف سلطان عبدالحمید خان باستانبول‌دعوت گردیده ودرمحلهٔ نشانطاش برای اقامت شان یك (کوشك) تعین ومعاش هم تخصیص گردیده بود . سید جمال الدین افغان دراوائل بسیار طرف احترام واقع گردیده بود فقط بسبب تشویق ضمنی سید چون ناصر الدین شاه بواسطهٔ « میرزا رضا خان » نام قتل گردیده سلطان عبد الحمید خان به نسبت سید جمال‌الدین افغان مشتبه شد وبنا برین از طرف جواسیس خفیه تعقیب کرده میشد .

سید جمال الدین افغان پس از حادثه قتل شاه ایران تخمیناً یکسال حیات او یك شکل معکوس را گرفت .

دراواخر سال در زنخ او یك مرض ظهور ومتعاقباً توسع کرده در نتیجه معاینه از طرف دوکتور ها فهمیده شد که « مرض سرطان » است .

سید جمال‌الدین افغان بنابرین برای تداوی خود ورفتن به « ویانه » از سلطان عبدالحمیدخان اجازه خواست اما سلطان مذکور اجازه نداده تمام دوکتور های‌مشهور مرکز را امر داد که برای تداوی او بکوشند . هیئت طبیه اولاً شش عدد داندان او را کشیدند و نسبتاً احوال صحیهٔ او خوب شد ومتعاقباً اورا یك او پراسیون هم کردند .

نهایت سید جمال‌الدین افغان که برای خلاصی و تعالی اسلام یك عمر دهایش را با تمام فداکاری و غیرت صرف کرد در حالیکه برای پای تخت تورك که از سبب ظلم و اعتساف که

با معنای تام آن درآن حکمرانی میکرد مینالید حیات راوداع نمود . ماه مارس ۱۸۹۷ میلادی

❁

❁ ❁

جنازهٔ این ذات با علم و فضل افغان در مزارستان شیوخ اسلامیه محلهٔ ما چقادفن گردید .

اینك مدفن این ذات یك ساکن محترم و مؤید اسلامبول است .

چون سید جمال‌الدین افغان بصورت مجرد امرار حیات مینمود لهذا از اواولاد واحفادی نمانده است .

قبر ایشان درین اواخر ازطرف مستر « چارلس کرین » امریکائی بصورت درستی تعمیر کرده‌شد .

سید جمال‌الدین افغان یك شخص ملیت پرور بود . یك مبحثی را که راجع به « عرق و خسیت » نوشته است در شمارهٔ اول و دوم جلد سوم « تورك یوردی » ترجمه گردیده است .

باز شخصی که در شمارهٔ هشتم جلد ششم سال سوم « تورك یوردی » ترجمهٔ حال حضرت سید جمال‌الدین افغان را نوشته است در مقالهٔ مذکورهٔ خود سید جمال‌لدین افغان را یك شخص ملیت خواه نشان میدهد .

آثار سید جمال‌الدین افغان بسیار نیست زیاده‌تر مقاله ها و تقریضات نوشته است . آثار نخستین او کتابیست که « الرد علی‌الدهریین » نامداشته و با مدافعه نامه فلسفی در هندوستان بزبان فارسی انتشاریافته ، دیگرمقالات جمالیه ، مقالات‌عروة‌الوثقی ، رسالهٔ « البیان فی الانکلیز والافغان » مجموعهٔ ضیاءالخالفین است .

و علاوه برآن مادهٔ « بابی » محیط‌العلوم « بطرس بستانی » را نوشته و بنام « تتمة‌البیان » تاریخ افغان و به شکل کتاب سوانح عمری خود را نشر کرده است .

حضرت سیدجمال‌الدین افغان یکی از جملهٔ اشخاص بزرگ دنیا بشمار میرفتند .

شرح حال پیر کورنی و آثار آن

۱۶۰۶ – ۱۶۸٤

مترجم آقای جلال‌الدین خان طرزی

خانوادهٔ کورنی بدواً در شهر روان Rouen مشغول کسب وعمل بودند . جد این شاعر بزرگ پرستار تقسیم آب و جنگلات بود ، پدر کورنی هفت پسر داشت پسر ارشد آن بتاریخ ۱۶۰۶ در شهر روان پا بعرصهٔ هستی گذاشت . پیر کورنی تمام مطالعات خود را در مدرسهٔ بزرگ روان کامیابانه بسر می برد تا اینکه دورهٔ تعلیمات ابتدائی خود راباتمام رسانیده و بمطالعهٔ شعبهٔ حقوق صرف توجه نمود . در ۱۶۲٤ بصفت وکیل دعوی داخل پارلمان روان گردید . اما از چه منبعی ادبیات و تیاتر های کورنی نشئت می نمود ؟ البته که علل عمدهٔ این شایعات« ژنی » پر حرارت اوست . اگرچه شهر روان برای امرار حیات شعرا بآن پایهٔ مرغوب و پسندیده نبود با اینهم تیاتر ها و کومدی های خیلی مفید را بمعرض مطالعه میگذاشت .

بتاریخ ۱۶۲۸ کومه دی معنون به میلیت Melite را درشهر روان درمنصهٔ نمایش آورده سپس آنرا با خود در پاریس برده و در آنجا شهرت بی پایانی کسب نمود . عقب این کومه دی متدرجاً La veuve (زن بیوه) ، La galerie de Palais (دهلیزقصر) La suivante (تعقیبیه) وlaplace royale (پلاس‌شاهی) را درمعرض تماشای عموم گذاشت . در ۱۶۳۳ کورنی که تا اندازهٔ کسب شهرت هم نموده بود ، با کار دینال ریشیلیو معرفی شده و در آنجا کومه دی (توی لوری) را شایع ساخت ولی دیری نگذشته بود که بین کار دینال و شاعر کشیدگی رونما شده و کورنی باز بطرف روان مراجعت نموده و بتاریخ ۱۶۳۵ تراژیدی (مه‌ده) را بازی کرد .

شخصیکه برای اولین بار منابع علوم آنتیك و یونان را کناره گذاشت کورنی بود . این شاعر همیشه از ژنی پر حرارت خویش کار میگرفت و عقاید خالصانهٔ خود را در میان اهالی ترویج میداد . بتاریخ ۱۶۳۶ تیاتر Cide سیدرا که درآن وظیفه و عشق را باهم مقایسه کرده است واززمرهٔ شاهکاری قلمی اوبشمار می‌رود نمایش‌داد. تیاترسید باعث غوغای نویسندگان عصر

گردیده شعرای معاصراً با کورنی اعلان رقابت نمودند ، کورنی هم برای مدت زیادی بحالت انزوا حیات بسر می برد ، و چنان تصور میرفت که همهمهٔ نویسندگان همعصر او قریحهٔ تند شاعر را خاموش نموده است ولی خوشبختانه این مسئله صورت حقیقت بخود نگرفته ودر ۱٦٤٥ فاتحانه تراژیدی هوراس Horace و سینا Cinna را که مظهر احساسات وطن پرستی بود بمعرض نمایش گذاشت . پس از انقضای مدت قلیلی تراژیدی پولیوکت خیلی عمومیت پیدا نمود ، چنانچه در قرون وسطی آن را بنام تراژیدی سحری یاد میکردند . بعد از اشاعهٔ سید هوراس و سینا ، شاعر بر مراتب شهرت و بزرگی خویش افزوده و در تراژدی پولیوکت Polyeucte نیز که از بدایع قریحهٔ اوست کمال مهارت و نزاکت را ادا نمود . تیاتر مذکور مظهر عظمت احساسات روحی نصرانی ها است که از زمین و تمامی مزایای موجودهٔ آن متنفر بوده سعادت و بدبختی خود را اثر قضایای آسمانی میدانستند . مفهوم این تراژیدی مشهور درحین حیات کورنی کما ینبغی ذهن نشین خاطر اهالی نگردیده بود چه ترجمان احساسات وآثار برجستهٔ یك شاعرقرن ماقبل آن بوده ودرآنوقت ارباب علم ودانش هریك سطر آنرا بانظرهای دقیق قضاوت خواهند کرد . چنانچه کورنی هم نسبت به تزلزل سلیقه وقریحه اهالی آن زمان مثالهای زیادی نوشته . وازین جهت است که نسبت بمعاصرین کورنی اشخاص بصیر امروزه بهتر بمعنی ومفهوم حقیقی آثار کورنی پی برده اند . کورنی توسط همین تیاتر های چهارگانه قابل تمجید که عبارت از (اوراس) (سید) (سینا) (پولیو کت) باشد شهرت تامی حاصل کرد . بعداز پولیوکت ده پیس تیاتر دیگری که ازمرهٔ شاهکار های ادبی او محسوب میشود سپرد قلم نموده است تیاتر پومپه pompée که کورنی شخصاً از مطالعه این اثر برجسته تلذذات روحی حاصل می کردیك درامهٔ تاریخی خیلی مهمی است . درآواخر چون کورنی بسیارجهد میکرد که در پیس های آن اثرات تعشق موجود باشد ازین جهت بعضی پیس های آخرین او قدری بی مزه ونا مطبوع بنظر جلوه می نمود .

بتعقیب پومپه کورنی دو کومه دی دیگری در ۱٦٤٤ نوشته و آن یکی که معنون به مانتور (درو غگو) بود درمیان اهالی خیلی شهرت پیدا کرد. ولی درتعقیب مانتور m anteur شاعر موفق نگردید که نکات مهمهٔ نظریه خود را بصورت کومه دی اظهار نماید . ازین باعث این دو کومه دی باهم اختلاط کرده ونتیجهٔ لازمه ازان بدست نیامد .

سال مابعد آن تراژدی رو دو گون Rodogune که ازعمدهٔ ترین اثرات کورنی محسوب میشود درمنصه اشاعه گذاشته شد . و چیزیکه ازهمه زیاده تر مورد تحیر و تمجید قرار میگرد ، تصورات وتتبعات لطیف کورنی است .

قدری بعد از نمایش دادن درامهٔ هرو کلوس Hérocluis بتاریخ ۲۲ جنوری ۱٦۷٤ اکادمی فرانسه پذیرائی مجللی از کورنی نموده و اورا در دارالعلوم جانشین شاعر (مای نارد) تعیین کردند . در ضمن مأموریتش دو مراتبه ناکامی اورا استقبال کرده واکادمی فرانسه مجبوراً موسیو سالمون را برکورنی ترجیح دادند . بعداز موسیو سالمون رشتهٔ امور اکادمی بدست شاعر تراژیك نویسی افتاد . چندی نگذشته بودکه این هم از کاردست کشیده وکورنی برای بار دوم در دار العلوم داخل گردید . بتاریخ ۱٦٥۰ کورنی باز در روی صحنه برامده و تراژیدی اندرومد Andromede را در منصهٔ اشاعه گذاشت . تیاتر دون سانش ، پول شری Pulchérie ونی کومود nicomode از بدائع قریحهٔ او بشمارمی رود . ولی چون کورنی می خواست که یك راه جدیدی را اتخاذ کرده و باشعرای معاصر خویش در سبك تحریر مشابهتی نداشته باشد ، ازین باعث تیاتر (نی کومود) مورد انتقاد و غوغای نویسندگان آنزمان واقع شد. حتی ولتر وهوگونیز درین خصوص نظریه های مطولی نوشتند .

یك حادثهٔ ناملائمی کورنی را برای مدت هفت سال از تیاتر نویسی بازداشت . بتاریخ ۱٦٥۲ پیس پیر تاریت Pertarite را در بین اهالی انتشار داد . اگرچه تیاتر مذکور شامل اشعار برجسته و باحرارتی بود ولی بااین هم در نمایش اولی اثرات مطلوبه را میان اهالی تولیدنه نمود. سال دیگر کورنی ترجمهٔ اشعار کتاب تصورات حضرت مسیح را اشاعه کرده واین تتبعات بیش از اندازهٔ قیاس او مورد توجه عامه واقع گردید . ازین روز به بعد شاعر از تیاتر نویسی متنفر گردیده و باجدیت تمام در انجام این کتاب می کوشید . ترجمهٔ اشعار متذکره بتاریخ ۱٦٥٦ خاتمه یافته و تعجب این است که کورنی در اثر این کتاب پول هنگفتی اندوخت تقریظ و ستایش بعضی ازمتملقین که همیشه از ارباب قلم وادا حمایه میکردند آخر الامر کورنی را مجبور گردانید که باز تیاتر نویسی را ادامه دهد . در ین ضمن تیاتر او دیپ Eodipe را شائع ساخته وبدان وسیله شهرت بی پایانی را کسب نمود اما معاصرین کورنی خیلی اظهار تأسف میکردند که چرا تیاتر (پیر تاریت) را بهنحو مرغوبی استقبال نکرده و برای مدت درازی اسباب سکوت طولانی شاعر نامور خود را فراهم آوردند . کورنی میخواست که توسط ژنی پرحرارت خویش

آقای عبد الله خان متخصص چرم سازی فارغ التحصیل افغانی
تعلیم یافتهٔ پاریس

ح حاجی محمد عظیم خان قوماندان
کوتوالی هرات

ح فقیر شاه‌خان قوماندان کوتوالی قطغن و بدخشان

درامهای دلچسپی را در معرض نمایش گذاشته وبدین طریقه فعالیت ، جسارت ، و طن پرستی ، اخلاق ، رافت قلب ، عشق ومحبت را باهالی بیاموزد .

کورنی در تیاتر نویسی نظریهٔ مخصوصی را اختیار کرده وآزا دانه درتمام تیاتر های خویش مخصوصاً اثراتیکه در ایام شیخوخیت از آن بیاد گار مانده این نظریه را زیاده تر مرعی داشته است . کورنی معتقد برین بوده که بایست همیشه درتیاتر های تراژیك ، عشق ، مقام دومی را حائز گردد . باین جهت تیاتر سرتور یوس Sertorius که در ۱۶۶۲ از نوك خامهٔ شاعر تراوش نمود نسبت به تیاتر (او دیپ) بمراتب برتری داشت . حتی این اثر برجستهٔ کورنی امروز هم مورد تحیر عامه واقع گردیده . ولی شعرای متاخرین برخلاف درتراژیدی غالباً سیاست را نیز ذی مدخل قرار داده اند و ازین باعث است که تیاتر امروزی قدری همان نزاکت اولیهٔ خود را زائل کرده .

اتیلا Atilla که در ۱۶۶۷ شایع گردید یکی از برجسته ترین اثرات این شاعر نامور محسوب میشود . ولی دراثر مرور ایام وضعف پیری آهسته آهسته دربین آن همه انوار فضل ودانش بعضی ظلمت های عمیق بمشاهده می پیوست ، وبه تصور میرسید که قوای فعاله آن شاعر بزرگ دراثر سعی وعمل وضعف شیخو خیت خسته گردیده . اگر چه کورنی ومداحین بی بصیرت شاعر درین مسئله هرگز اعترافی نمیکردند ، مگر هرآن مکشوف می گردید که صفات ممتاز شاعر می خواهداز بین رفته و نقائص زیادی جای آن را فرا گیرد .

غالباً میگویند که کورنی دارای فراست و هوش طبیعی بوده ، بدون از اینکه برای او تردیدی رخ میداد قطعات بر جسته ، پیس ها و تیاتر های موزونی می نگاشت . بلاشبهه کورنی دارای هوش طبیعی و الهامات تحیر آمیزی بوده ولی بااین عقیده که (مالرب) اظهار میدارد : صنعت ، شغل وعمل ، تحمل و برده باری او را شاعر ساخته ما تماماً مخالف داریم . شك نیست که کورنی در سعی و عمل مهارت تامی داشته و همیشه مصروف امورات خویش بوده ، اما از مفکوره های خود ثمرهٔ لازمه را نیز برداشته است .

در کتاب موسوم به اگزامن (تدقیق و امتحان) شاعر تمام تیاتر ها و اثرات خود را با نظرهای دقیق حقیقت بین قضاوت نموده و در بارهٔ آنها اظهار نظریه کرده است . فی الحقیقت کورنی با چنان مهارتی قبح و مدح اشعار خود را از هم تفکیك کرده که شخص ثالث هرگز بدین پایه اظهار حقیقت کرده نمی تواند .

در کتاب (دیسکور) که دارای صحایف متعددیست انتقادات ادبی قابل‌استفاده بکثرت درآن تذکار یافته و این کتاب برای معاصرین کورنی از زمرهٔ معلومات و اطلاعات خیلی تازه محسوب میگردید . کورنی درین کتاب بیشتر مسائل دقیق‌اخلاقیات در امتیکی را مورد بحث قرارداده است. کورنی در حیات خویش بندرت جادهٔ حوادث و واقعات ناملائم روزگار را پیموده است . آنهائیکه می خواهند از ابیات و اشعار کورنی تزاکت افکار و احساسات شخصی او را متجسس کردند در مغالطه خواهند افتاد ، زیرا عقاید معارضه جو و احساسات عشقیه کورنی ترجمان فصیح البیان افکار و روحیات اوست .

در اواخرسنه ۱٦٤۰ و یا درشروع سنه ۱٦٤۱ کورنی با(ماری‌لامپوریر) دختر کپطان (اندلی) تزویج کرد . زوجهٔ کورنی خواهری‌داشت که بعد ها با توماس کورنی برادر ارشد این شاعر مزاوجت نموده ویك عایله خیلی متحد ومسعودی را تشکیل داده که هرگز آرزو نداشتند که بین این دو عائله تشتتی رخ دهد ، بلکه دریك منزل زیست میکردند و مصارفات معیشت خود را بصورت متحدانه انجام میدادند . توماس نیز مانند پیر کورنی شاعر در امه نویس بود و بسا اتفاق افتاده که موفقیت های درخشانی در روی صحنه او را استقبال کرده است . درین جا گمان نرود که این دو برادر را با هم مقایسه می نمائیم ؛ توماس این مسئله را یگانه افتخار خود میدانست که اگر بتواند دائما در منزل (پیر) رفته و بدستیاری او تراژیدی های خود را ترکیب دهد . کورنی شش‌پسر داشت که همیشه برای‌تربیه و تعلیم آنها با منتهای جدیت کوشیده و وسائل راحت ایشان را تهیه می نمود . و ازین جهت بعد از مرور زمانی فقر دامن گیر کورنی گردید . نسبت به پارهٔ مشکلاتیکه در اثر فقدان ثروت برای کورنی رخ داد شهر (روان) را ترك گفته و بتاریخ ۱٦٦۲ بطرف پاریس عزیمت نمود . درینجا نیز مصارف او از اندازهٔ دخل افزون‌تر و از طرف دیگر بازار تیاتر نویسی هم درین زمان کساد یافته و فائدهٔ ازآن متصور نبود . کورنی‌هم با تمام جسارت با آلام و شداید روزگار ساخته و هر یك ازین شداید را پیشرو مقصود خویش می پنداشت .

بعد از اشاعهٔ تیاتر تاریك سورنا Suréna که معاصرین کورنی نیز بآن اعتنائی نکردند ، شاعر قلم‌فرسائی دیگری نموده به جزاینکه گاه گاهی‌راجع به‌صلح نیمگ و طرز عروسی (دلفین ها) ابیات می سرائید . زمانی رسید که ژنی پر حرارت کورنی خاموش گردیده و قوای آن رو به تحلیل گذاشت . در اواخر سالهای زندگانی چون روحیات و افکار این شاعر بزرگ از اندازهٔ طبیعی

بیشتر مشغول کسب و عمل گردید ازین جهت بر ضعف و ناتوانی او خیلی افزوده بود . کورنی به تاریخ شب ۳۰ دسمبر ۱۶۸٤ که ۷۸ بهار از گلستان حیات (او) گذشته بود بدرود حیات گفته و فردای آن با شکوه وحشمت زیادی او را در کلیسای (سن روش) بخاك سپردند . اکادمی فرانسه از اثرات و زحمات آن شاعر شهیر با احتشام زیادی تذکار نموده و از ضیاع آن تمام اعضای اکادمی اظهار تاسف میکردند . و علاوةً بافتخار زحمات وکار فرمائی چندین سالهٔ (پیر کورنی) برادرش (توماس کورنی) را به عضویت اکادمی فرانسه انتخاب نمودند . اکنون عرصهٔ دوصد سال است که کورنی از حیات عاری ودر اعماق خاك متواری گردیده ولی با این هم در مدت این دوصد سال هیچ عاملی تا بحال نتونسته است که در شئونات ، شهرت و لیاقت فطری این مرد نامی لکهٔ وارد سازد . کورنی در میان معاصرین خویش حائز چنان رتبه ومنزلتی است که هیچ فردی به آن برابری نمیتواند وهم چنان تعداد اشخاصیکه تا اندازهٔ با کورنی طرف مقایسه واقع شوند خیلی قلیل است .

کورنی دارای ژنی درامتیکی خیلی ماهری بود و این شاعر مخصوصاً توسط سه صفت برجسته ذیل تشخیص میگردید : وفور اختراعات فکری ، ایجاد صحنه های مختلفه و نزاکت سبك تحریر. تابحال هیچ یك نویسنده موفق نگردیده که بطرز ابیات کورنی شعری سرائیده باشد .

اگر شهکاری های کورنی چشم پوشیده و بصورت عمومی اثرات او را تحت مداقه قرار دهیم ، نسبت بقریحه پر حرارت خویش و آنچه در بارهٔ او فکری شود مدارج بلند تری را حائز خواهد گردید چه این صفات تنها منحصر به خود اوست اما معایبی که باو نسبت میدهند محض از زبان معاصرین اوست که با کورنی رقابتی داشتند .

اختراعات

مقناطیس الکتریکی برای بلند کردن گلوله های تورپیدو از بین بحر

در انگلستان مقناطیس الکتریکی برای کشیدن گلوله های تور پیدو ازبین بحر ترتیب شده واین آلهٔ جدید بقوای بحری آن دولت اضافه گردیده است بقسمیکه درین اواخر در مشق های حربی بحری هم آن را استعمال میکنند . این آله یك مقناطیس الکتریکی است ۱۵۰۰ کیلوگرام وزن دارد . معلومات صحیح درین باره پوره نشر نیافته مگر همین قدر گفته میشود که این آله برای کشیدن پارچه های فلزی و گلولهٔ تورپیدو از قعر بحر و از چنان عمق ها کامیاب گردیده است که تابحال اشخاصیکه در قعر دریا باادوات سیری نمایند به آن کامیاب نگردیده اند .

کشتی تحت البحر جدید جاپان

اخیراً در بندربحری کوریا کشتی تحت البحری عظیم الشانی که درنوع خود بزرگترین جهازات فلوت بحری جاپان بشمارمیرود در آب انداخته شده است ،این کشتی ازسنه ۱۹۳۱ تحت تعمیربوده و دارای شش آلهٔ روشنی اندازویك عددتوپ ۱۲ سانتی متری وچندین عدد ماشین داراست وسرعت آن در ساعت ۲۰ میل بحری میباشد ۶۱ نفرعمله دارد.

طیارهٔ که درآب غرق نمیگردد

شرکت طیاره سازی معروف انگلستان موسوم به (آرمسترونگ ـ سیدلی) ساختمان چنان طیاراتی را شروع نموده که بوسیلهٔ آلات مخصوصه قطعاً درآب غرق نمیشود. موتر این طیاره به هوا سرد میباشد وذریعهٔ عراده درخشکه و بواسطهٔ سلیپر های مخصوص درآب نشسته میتواند. بدنه و بالهای آن دارای چنان بالونهائی است که بوقت ضرورت بوسیله بمبه هائیکه در خود طیاره نصب است ، باهوای زیر فشار آمده پر میگردد و به این قسم طیاره ساعت ها در روی آب مانده غرق نمیشود . طیارهٔ جدید مذکور مخصوص کشافی وبمباردمان است .

طیارهٔ بحری ماکی کاستل - ای - ۷۲

مجلهٔ هوائی فرانسه (بال) دربارهٔ طیارهٔ بحری (ماکی کاستل) ایطالیائی که درین اواخر ریکارد سرعت را که عبارت ۸۶۲ کیلومتر فی‌ساعت باشد قطع کرده است چنین اطلاع میدهد :

طیارهٔ ماکی کاستل ۷۲ عبارت از یك طیارهٔ یك باله بوده وهر سمت بال آن دارای ۵، ٤ مترطول میباشد . جسد طیاره مخروطی و ۷۵ ،. مترقطردارد ودر جسدچوکات موتر وجای نشستن پیلوت است . هردو کشتی آن از رقم (کاتاماران) دارای ۲،۷۵ متر عرض ۶،۸ متر طول است واین کشتی ها از دور المنیوم ساخته‌شده .

درین طیاره موتر رقم فیآت الف ٦ [نصب گردیده ۲۸۰۰ اسپ قوت دارد و پروانهٔ آن دریك دقیقه (۳۲۰۰) دور میزند ودارای ۱۲ سلندر وهرقطار سلندر بدرجهٔ شصت وبمقابل یك دیگر وصل نصب گردیده است وآب سرد کردن موتراز خود موتر به‌بال و از انجا به‌جسد که آلهٔ سرد کردن آب وصل است جریان دارد و آب بذریعهٔ ٤ عدد بمبه به جریان می‌افتد .

خصوصیات طیارهٔ (ماکی ۷۲) قرازذیل است :

طول بال ٦ر۹ متر ، جسد ٤ر۸ متر. بلندی ۷۲ر۲ متر . سطح حصهٔ بالائی بال ۱۵ متر مربع است . وزن خالی آن ۲۵۰۰ کیلو گرام . وزن‌مود سوزنده ٤۵۵ کیلو گرام ، وزن پرش آن ۳۰۲۵ کیلو گرام. وزن انتهائی یك مربع متر ۲۰۳ کیلو گرام ، وزن‌انتهائی قوهٔ یك اسپ ۰۸، ۱ کیلو گرام است .

گذارش جشن پانزدهمین سال استقلال وطن

درین چهار سال دوره زمامداری اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی خلدالله ملکه از استقلال وطن خوب تر استقبال شده وهرساله بتجلیلات وتزئینات آن نسبت بگذشته می‌افزاید! مخصوصا جشن سال حاضر باشوکت و تجملی که بر پاشده سابقه ندارد. عمرانات جدید در محوطه جشن ، تزئینات چراغان ، انواع تفریحات ، اقسام تماشا ها و بازی ها منظرهٔ جشن امساله را در نظر تماشا کننده گان خیلی مطبوع ومحبوب نشان میدهد .

روز جمعه (۲۰) اسد روز اول وافتتاح جشن بوده درپای منار یاد گار استقلال حضور ملوکانه درحضور هیئت دولت و شورای مقدس ملی وکور دیپلوماتیک وباقی معززین دولتی وملتی در ساعت (۸) بنطق شاهانه مراسم جشن را افتتاح فرمودند که ماقرار آتی سواد خطابه رسمی ذات شاهانه ومعروضات شیخ السفرا وریاست شورای محترم ملی را نقل میکنم باقی گذارشات را طوریکه جراید محلی اشاعه نموده اند البته قارئین عزیز میدانند :

عیناً نطق افتتاحیه اعلیحضرت

محمد نادر شاه غازی

(بروز جمعه (۲۰) اسد ۱۳۱۲)

قسمت اول :

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند متعال جشن سال پانزداهمین « استقلال » وطن را افتتاح مینمایم .

چون « استقلال » وطن عزیز از احساس فطری و آمال دیرین ملت ماست لذا امروز عامهٔ اهالی افغانستان قلباً درین جشن سرور و افتخار دارند من عاجز از بارگاه کبریائی طول این خورسندی و بقای این افتخار را برای ملت و مملکت عزیز خود الی الابد خواستارم .

چهارده سال است که از عمر « استقلال » وطن عزیز میگذرد و هر سالی ملت افغانستان متذکار آنروز قیمتداریکه در آن حریت و آزادی و شرافت ملی خود شانرا اعلان کرده و به حصول « استقلال » و حاکمیت کاملهٔ خود نائل شده اند ، جشنی در هر گوشه و کنار وطن برپا کرده و اظهار سرور می نمایند . البته این احتفالات و دلچسپی ملت ، احساس عزم و علاقهٔ قلبی شان را نسبت باین افتخار ملی ظاهر و روشن میسازد که ملت افغانستان « استقلال » وطن خود را چون جان عزیزخود دوست داشته سرور و خورسندی اینگونه جشن های ملی را بهمه خورسندی ها ترجیح میدهند. بلی ظاهر است ملت شجاع ، ملت با ناموس ، ملت قابل ومستعد، دارای روح « استقلال » خواهی و غیرت دوستی میباشد .

من عاجز خداوند توانا را شکر گذارم که این ملت شریف و مردانه و عسکر دلاور افغانستان درموقع حرب « استقلال » وطن نظر بهمین سجیهٔ مردانه برای حصول « استقلال » وطن ، خود شان را نیکنام نمودند .

من از ایزد متعال و از شرافت این ملت نجیب تمنا دارم که برای حفظ و بقای این افتخار ملی مساعی و توجهاتی از طرفین ملت و دولت بکار برده شود تا دست حوادث دهر رخنه در بنیان امنیت کشور و حاکمیت ملی ما کرده نتواند .

پس میگویم : ای ملت عزیز ! « استقلال » شما محتاج باتحاد و ایثار و فدا کاری شماست « استقلال » شما تعلیم و تربیهٔ عصررا لازم دارد ، باید اولاد خود را مطابق بروحیات مردانهٔ خود و لیاقت و مقتضیات عصر امروزه تربیه کنید تا انها شئون ملی وطن را بدرستی حفاظه کرده بتوانند .

«استقلال» وطن محتاج بقوهٔ عسکریه است باید پیشهٔ سپاهی گری وعسکریت را محترم بشناسید.

« استقلال » وطن بیشتر به تنظیم امور مالی و ترقی اقتصادیات علاقه دارد لهذا وطن شما که خاك زرخیز و مستعدیست باید مطابق سلیقه و ایجابات عصر برای ترقی و انتظام زراعت،تجارت، مالداری ، صنایع و طن خود بکوشید تا مثل ملل فعال و بیدار امروزه از سرمایه های خاك خود استفاده کنید .

« استقلال » وطن بداشتن فرزندان غیور صاحب اخلاق محتاج است ، اولتر ساعی باشید که فرزندان خود را بتربیهٔ اخلاق مردهای با غیرت فردا بسازید اخیراً بقای ملك و ملت افغانستان عزیز را تحت لوای شریعت غرای احمدی (ص) خواستار بوده میگویم : زنده باد ملت افغانستان ! پاینده باد استقلال افغانستان !

بعد از ختم این نطق جذاب اعلیحضرت غازی که تمام سامعین را تحت تأثیر گرفته بود ، و حصص اخیرهٔ آنرا باغریو عمومی وغلغلهٔ آمین تعقیب نمودند، وپس ازسکوت هلهلهٔ دعا گوئی و شادمانیهای حضار محترم ، جلالت مآب آقای ستارك سفیرکبیر دولت اتحاد شوروی در کابل از قطار هیئت سفرا چند قدم مقدم شده بیانیهٔ اتیه را از طرف هیئت سیاسی دول متحابهٔ معظمهٔ عالم مقیم پای تخت افغانستان ایراد نمود :

خطابهٔ تبریکیهٔ هیئت سیاسی

دول معظمه متعینهٔ مرکز افغانستان

بحضور اعلیحضرت معظم غازی

اعلیحضرتا !

خوشبختم از ینکه به اعلیحضرت شما وملت افغانستان تبریکات صمیمانهٔ خود وهمقطاران محترم خود را درموقع جشن « استقلال » پانزدهمین سال افغانستان تقدیم مینمایم .

درین روز جشن ، ماباسروریت تمام ملاحظه میکنیم که افغانستان از نیروی ادارهٔ اعلیحضرت شما مدارج ترقی نمایانش را در شعب اقتصادی و زراعتی طی کرده حکومت وملت افغانستان برای تکامل وترقی مادی ومعنوی خویش تصمیم راسخ گرفته اند . درموقع این جشن باشکوه ما برای حکومت وملت افغانستان ترقی بی‌پایانی را نسبت به استحکام « استقلال » سیاسی و توسعهٔ شعب اقتصادی وزراعتی آن خواستگاریم ، وبخود اجازه میدهیم که تمنیات پر حرارت خود را نسبت به صحت اعلیحضرت وامورات مجرب شما که باعث مفاد ملت افغانستان وامنیت آن میگردد باعلیحضرت شما تقدیم نمائیم .

جوابیهٔ اعلیحضرت معظم غازی

از تبریکهٔ فوق هیئت سیاسی

جناب شیخ‌السفرا !

باتمام مسرت از تبریکات صمیمانهٔ جلالتمآب شماوهمقطاران محترم‌تان اظهار تشکر مینمائیم وهمچنان از نظریات نیك جناب شما وهمقطاران محترم‌تان که نسبت به‌اصلاح وترقی ملت عزیزما بیان نمودید ممنون گردیدیم ؛ آرزو مندیم که به مدد و الطاف خدای متعال ، افغانستان مستقل همیشه بحفظ حسن روابط وتشیید مناسبات دوستانه که خوشبختانه باتمام دول متحابه دارد ، سالیان دراز برهمان اساس قایم ومستحکم بوده حیات مسعود خودرا بردوام داشته باشد .

بعداز ایراد بیانیه های ، مذکورهٔ فوق عالیقدرجلالتمآب عبدالاحد خان رئیس شورای ملی معروضهٔ تبریکیهٔ آنی را از طرف ملت بحضور اعلیحضرت عرض وتقدیم نمودند :

معروضه وکلای شورای ملي

بحضور اعلیحضرت معظم غازی

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

اعلیحضرت محبوب ملت !

ماوکلاء بنام ملت دیانت دوست ووفاشعار افغانستان بحضور شما محصل « استقلال » وزمامدار فرزانهٔ خویش که « استقلال » ماحصول فداکاری ومجاهدات قیمتدار شماست ، تبریك افتتاح این جشن سال پانزده همین «استقلال» وطن عزیز ما افغانستان را تقدیم میکنیم .

اعلیحضرتا !

خدمات شاندار و فداکاریهای قابل وصف شما که در مواقع متعدده ، خصوصاً در حصول «استقلال» و «نجات» وطن بمعرض اثبات گذارده اید از آن خدماتی نیست که امروز زمان پرده بروی آن کشیده از خاطر ها محو و فراموش گردد ، بلکه کار نامه های در خشان شما تاوقتیکه اوراق تاریخ ثابت و پایدار است سرلوحهٔ افتخارات این ملت بوده و اولادآتیهٔ مملکت نام گرامی شما را الی الابد بقدر دانی و احترام یاد خواهند نمود .

اعلیحضرتا :

ملت افغانستان امروز خدمات وزحمات شمارا که در راه فراهم آوری سعادت و سربلندی این مملکت متحمل میشوید ، خوب متحسس گردیده و میداند که نیکنامی و افتخار ، شرافت و سرفرازی ، راحت و آسایش و بالآخره وجودیت ایشان مرهون احسانات و فداکاری های شخص شخیص شما و خاندان محترم شماست. ووجود حکومت عادلهٔ شمارا که باامنیت و آسائش مادی و معنوی توأم است یکی ازمراحم و عنایات بی پایان خداوندی جل شانه میدانند و ما وکلای ملت که من حیث اقتضای وظیفه در تماس باملت بعمق احساسات آن ها بر خورده ایم ، بحضور شاهانهٔ شما باصدق و صفای نیت عرض کرده میتوانیم که ملت وفاشعار افغانستان حکومت عادلهٔ شمارا باعث افتخار ووصول همهٔ آرزو های خود دانسته وبرابر از اعتماد وصیمیتی که شائستهٔ قدردانی است بتمام افکار بهی خواهانه و نصائح قیمتدارانهٔ اعلیحضرت شما و نظریات حکومت متبوعهٔ خود

کمال موافقت و همفکری دارند وذات شاهانهٔ شمادردل های مملو از عواطف و قدردانی ایشان‌مقام و منزلت مخصوصی دارید .

در خاتمه بروح پاك شهدای راه « استقلال » و آزادی وطن تحیت واکرام فرستاده باآواز رسامیگوئیم :

(پاینده باد «استقلال » افغانستان)

(متابعت عموم)

(زنده باد پادشاه استقلال » ونجات بخشای افغانستان اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی !)

(غریو عمومی)

جمله های حصهٔ اخیرهٔ این معروضهٔ اخلاص فریضهٔ ملت نیز از طرف حضار متابعت و بآمین آمین گفتن های مملو از اخلاص و صداقت تعقیب گردید .

درین موقع که ذات ستوده صفات همایونی این جوش و خروش و مظاهر محبت ملت را مشاهده فرمودند ، یك بیانیهٔ حذاب مؤثره و مفیدهٔ دیگری رابر آن نطق افتتاحیهٔ خویش علاوه فرمودند که مابرؤس جملات آن اختصاراً اشاره میکنیم :

قسمت دوم بیانیهٔ ذات شاهانه

عزیزانم ! من‌ازین احساسات قدر دانانه و اوضاع محبت کارانهٔ شما وکافهٔ ملت عزیزم که نسبت بخدمات اخلاصمندانه ام اظهار میفرمائید ، شکر گذار و در عین زمان اظهار میدارم : نظربآن عشق و محبتی که من برای سعادت حقیقی و ارتقای اساسی این خطهٔ اسلامی بخاطر دارم تاحال مصدر چنان یك خدمتی نشده ام که قابل این قدر تقدیر و تحسین ابنای قدردان وطن عزیز خود شوم زیرا همهٔ این چیز هائی را که شما بمن نسبت دادید در واقع یك لطف الهی و باز نتیجهٔ من مساعدت ابنای وطن دوست افغانستان بوده که من هم در آن ضمن فقط یك وظیفهٔ اسلامیت و ملیت خود را که فرض ذمهٔ هرفرد مسلمان و تمام سکنهٔ افغانستان است ، انجام داده ام . من بشما و عامهٔ ملت قدر دانم توصیه مینمایم تا در انجام هرنوع خدماتی که برای خیر و بهبود افغانستان مفید باشد بذل مجاهدت کرده از فدا کاری ، راست بازی، فعالیت وصداقت خویش در راه انجام تمام و ظائف محوله وهمهٔ شعب مفوضهٔ خود صرف مقدرت کرده بکوشید تاهر واحدی خود را از فرزندان صالح ، امین ، وطندوست ترقی پسند خدمتگذار افغانستان ثابت کنید . من ازین حسن اعتماد ملت عزیزم که بمن و خدمات خیر اند یشانه ام اظهار نموده

و مینماید و با من در تمام اجرا آت و منویاتم اشتراك عمل میفرمایند اظهار مسرت دارم و از تمام ملت خود نسبت باین احساسات آنها مشکورم و از خداوند بخود توفیق میخواهم تا این اعتماد واطمینان ملت عزیزم را خوبتر تثبیت و در انجام آن آمال و تمنیات خود که راجع برفاه و ارتقا وعزت ملت خود دارم حسب دلخواه کامیاب گردم .

همچنین که من از آن مساعدت های ملت که با حکومت خود درین عرصه چهار سال نموده‌اند مسرت میکنیم از مامورین صادق و هیئت کابینه وصدر اعظم افغانستان عالیقدر جلالتمآب محمد هاشم خان نیز امتنان میکنیم که در اثر مساعی اساسی و خدمات همدردانهٔ آنها یك حصهٔ مهم خسارات واردهٔ انقلاب تلافی و چنان اصلاحات کافی در تمام شعب مملکتداری از اثر خدمتگذاری آنها از قوه بفعل آمده که موجب مسرت تمام بهی خواهان افغانستان و موجب شگفت و حیرت اشخاص نو وارد است .

در خاتمه از خدای برتر مسئلت دارم عامهٔ ملت و کافهٔ مامورین ملکی و نظامی افغانستان چنان چشم بینا و دل آگاهی را عطا کند که بیشتر از پیشتر خیر را از شر تفع ا از ضرر فهمیده قدر وقیمت حاکمیت ملیهٔ امروزه را خوبتر بدانند و امنیت و راحت موجوده را زیاده تر شکر گذاربوده در ادامه ووقایهٔ آن زیاده تربذل مقدرت نموده سرنیاز آنها بدرگاه خالق بی‌نیاز خم و در پیشبرد آمال ملی وبکار انداختن ترقیات مملکتی دل شان قوی وسرهای افتخار شان بلندبوده همواره آرام و نیکنام و همیشه به مقاصد مشروعهٔ دینی ودنیوی خود فائز المرام باشند .

زنده باد ملت شجیع افغانستان

پاینده باد «استقلال» افغانستان ! « متابعت عموم »

اعلان

اولین سالنامه کابل

اوّلین سالنامه کابل مربوط بدوره سال دوّم مجله کابل از طرف انجمن ادبی در معرض انتشار گذاشته شد، این سالنامه باقطع وحجم مناسب، حروف تازه، تصاویر ونقشه‌های مطبوع ورنگه (مشاهیر ورجال خارجی وداخلی وآثار تاریخی وصنایع نفیسه وغیره) موضوعات مفید وعام المنفعه در (٤١٤) صفحه با (٤٣٠) قطعه تصاویر بقیمت نازل موجود است شایقین آدرس ذیل را رجوع کنند.

دفتر انجمن ادبی . جاده ارگ کابل

قیمت

کابل	(٧) افغانی
ولایت داخلیه	(٨) «
ممالک خارجیه	(٣) کلدار